

قدم اول

جامعه شناسی

ریچارد آزبورن و بوریس وان لون / رامین کریمیان



جامعہ شناسی

قدم اول

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Sociology

For Beginners

Richard Osborne and Borin Van Loon

Published in 1998 by Icon Books Ltd.

Osborne, Richard	آزبورن، ریچارد
جامعه‌شناسی قدم اول / نویسنده ریچارد آزبورن؛ تصویرگر بورین وان لون؛ مترجم رامین کریمیان. - تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.	
ISBN 964-6578-33-0: ۹۰۰۰ ریال	۱۷۴ ص.
	فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
Sociology for beginners.	عنوان اصلی:
۱. جامعه‌شناسی. ۲. جامعه‌شناسی - تصویرها و کاریکاتورها. الف. وان لون، بورین، ۱۹۵۱، Van Loon, Borin، تصویرگر. ب. کریمیان، رامین، ۱۳۴۱ - مترجم. ج. عنوان.	
	ج ۲ / ۴ / ۵۷ / ۵۷ HM
	۳۰۱
	۱۳۷۸
۲۵۹۹۱ - ۷۸ م	کتابخانه ملی ایران



جامعه‌شناسی

قدم اول

نویسنده: ریچارد آزبورن

طراح: بورین وان لون

مترجم: رامین کریمیان

طراح جلد: علی خورشیدپور

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه جهان کتاب

لبتوگرافی: کوثر

چاپ و صحافی: فاروس

چاپ جلد: نفیس

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران. صندوق پستی: ۱۱۳۸ / ۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

ISBN 964 - 6578 - 33 - 0 ۹۶۴ - ۶۵۷۸ - ۳۳ - ۰



جامعه شناسی

قدم اول

نویسنده: ریچارد آزیورن - طراح: بورین وان لون

مترجم: رامین کریمیان



جامعه‌شناسی چیست؟

آموختن جامعه‌شناسی تقریباً شبیه یادگرفتن دوچرخه سواری است. وقتی انجامش می‌دهی به نظر آسان می‌رسد، اما توضیح دادنش برای دیگران بسیار دشوار است. یا مثل رشد انسان، به نظر طبیعی می‌رسد، درست مثل دوچرخه‌سواری، اما توضیحش برای کسی که نمی‌داند بسیار دشوار است.



جامعه‌شناسان
می‌کوشند نیروهای
مختلف و تاثیر آنها
را در رشد کسی
توضیح دهند.

به بیان دیگر، جامعه‌شناسی به نظر توضیح
واضحات می‌آید؛ مثلاً توضیح این‌که چرخ
جامعه ما چگونه می‌گردد، به کسانی که فکر
می‌کنند گردش چرخ جامعه امری ساده است،
اما نمی‌دانند که به واقع چقدر پیچیده است.

تصور جامعه‌شناسی

چگونه جامعه‌شناسی می‌ورزیم؟ نخست باید تخیل جامعه‌شناسانه خوبی داشت. باید دربارهٔ جامعهٔ بشری فکر کرد نه به تجربهٔ فردی. به مغزتان فشار بیاورید و تصور کنید که: معدنچی هستید و در سیبری در دمای ۲۰ درجه زیر صفر کار می‌کنید و شش ماه مزد نگرفته‌اید.



در این باره و در بارهٔ فروپاشی اتحاد شوروی کمونیست چه می‌گویید؟

اگر بتوانید تصور کنید که شش ماه فقط باید با سیب زمینی پخته و کلم سرکنید و مزد نگیرید و حتی نتوانید تلویزیون نگاه کنید، پس می‌شود گفت که تفیل جامعه‌شناسانه دارید.

علاوه بر این‌ها شما باید دربارهٔ کنش افراد درگروه و نیز این‌که چطور تحقیق کنید مختصری بدانید.

توانایی توفه به جامعه از دیدگاه یک موهود فضایی هم راه کشا فواهد بود.



کمونیسم خوب بود یا بد؟ پرسش مهمی است که برای پاسخ گفتن به آن باید کمی تخیل ورزید، کمی تاریخ دانست و کمی هم با نظریه‌های جامعه‌شناسانه آشنا بود. این پرسش از آن رو پرسش جامعه‌شناسانه مهمی است که کمونیسم تلاشی بود برای تجدید بنای کامل جامعه - یعنی موضوعی که جامعه‌شناسی به آن توجه خاص دارد.

پیش از آنکه جامعه‌شناسی، که وسیله‌ای است برای تفکر درباره جامعه ابداع شود، همگان جامعه را، کم یا بیش، همان‌طور که بود می‌پذیرفتند.

بعثت در این باره که چقدر می‌توان جامعه را تغییر داد از مباحث پایه‌ای در پروژه جامعه‌شنافتی است.

مسئله جامعه‌شناسی فهمیدن این نکته است که چرا اصولاً جامعه سرپاست و چرا افراد کنترل اجتماعی را می‌پذیرند.

جامعه چیست؟

کمونیسم، سرمایه‌داری، بازار آزاد، و اقتصاد مختلط شکل‌های مختلف جامعه‌اند که ما اغلب از آنها سخن می‌گوییم. اما پرسش اصلی این است: «جامعه چیست؟» یا در واقع، جامعه کجاست؟ معروف است که نخست‌وزیر اسبق بریتانیا، خانم مارگارت تاچر، اصولاً به وجود داشتن جامعه باور نداشته.



چیزی به اسم جامعه وجود ندارد. فقط مردان و زنان منفرد و خانواده‌ها وجود دارند. خوریه ۱۹۸۹

در ظاهر حق با اوست. به دور و برمان که نگاه می‌کنیم، در وهله اول مردمانی را می‌بینیم که سرشان به کار خودشان است. اما اگر عمیق‌تر نگاه کنیم گروه‌هایی از مردم را می‌بینیم که به شکل‌های کاملاً سازمان‌یافته کار می‌کنند.



اگر نظرم‌ان این باشد که افراد هرکاری که دلشان بخواهد می‌توانند بکنند، در نهایت باید هرگونه رفتار نامتعارف، از جمله آدم‌کشی، را هم بپذیریم.

خیلی‌ها، از جمله خانم تاچر، عملاً بر این نظرنند که شیوه سازمان‌یافتگی جامعه بسیار مهم است. به همین دلیل فردگرایی چیزی در حد توهم است.

افراد وجود دارند، اما ساخته دست اجتماع‌اند. و این پایه‌ای‌ترین معمای جامعه‌شناسی است. فهم متعارف می‌کوشد این شکاف را پُر کند، اما هیچ‌گاه خیلی موفق نبوده. خانواده همیشه به منزله «سنگ بنای» جامعه قلمداد شده است.

فانواره پیروی طبیعی است و فهم متعارف آن را می‌پذیرد.

اما فهم متعارف چیست؟



با چند نظر برهمنی و توضیحی در این باره که چرا مردم به آنها باور دارند کار را شروع می‌کنیم. و با نظریه‌ای پیچیده، درباره طرز فکر مردم به پایان می‌بریم.

از هنگامی که به طرح پرسش درباره شیوه کنش متقابل آدمیان و طرز رفتارشان پردازیم خود را با مخصصه‌ای نظری درانداخته‌ایم. اگر ما بیرون از محدوده فهم متعارف بایستیم و به آنچه مردم واقعاً انجام می‌دهند توجه کنیم فرهنگ بشری بسیار بسیار پیچیده به نظر خواهد رسید. و این دقیقاً آن چیزی است که جامعه‌شناسی از ما می‌خواهد که انجامش دهیم.

پس نقص فهم متعارف چیست؟ فقدان نظریه‌ای که توضیح دهد مردم چگونه باهم کار و زندگی می‌کنند. مثلاً، توضیح این‌که چرا مردم همدیگر را نمی‌کشند؟ چرا بعضی از مردم کاملاً با فرهنگ مسلط سازگار می‌شوند و بعضی دیگر مطلقاً آن را نمی‌پذیرند؟ روشن است که جوامع کاملاً مختلف با فرهنگ‌های مختلف وجود دارد، بنابراین، ما نیازمند نظریه‌ای هستیم که بتواند هم اختلافات این جوامع را توضیح دهد و هم واکنش مردم را به این اختلافات و جوامع مختلف. خلاصه کلام، جامعه‌شناسی یعنی همین.

فهم متعارف مدعی است
که همه چیز همواره همان طور
خواهد بود که هست، مسلماً
این نظر نادرست است.

جامعه‌شناسی باید تغییرات
اجتماعی، کارکردهای اجتماعی و
پای مناسب فرد در جامعه را
توضیح دهد.



چرا من بی‌کارم؟

کسانی که بی‌کار می‌شوند اغلب گمان می‌کنند که مقصرند و از عهده کارشان برنیامده‌اند. اینان مشکل را فردی می‌دانند. این نظری برآمده از فهم متعارف است، حال آن‌که علت‌های متعدد و پیچیده‌ای در بی‌کار شدن افراد دخیل‌اند.

علت‌ها بیشتر مربوط به تغییرات اجتماعی در سطوح گسترده هستند تا این‌که مشکلاتی فردی باشند.

در جامعه‌ای کمونیستی کمتر پذیرفته است که بی‌کاری امری فردی دانسته شود اما در جامعه سرمایه‌داری فهم متعارف فرد را کاملاً مسئول و سبب بی‌کاری می‌شناسد.



جامعه‌شناسی می‌کوشد علل و عوامل فردی و اجتماعی که سبب بیکاری می‌شوند را توضیح دهد.

نیروی کارِ مازاد

علت‌های بیکاری می‌تواند

- (۱) تغییرات تکنولوژیک (دستگاه‌های جدید)
- (۲) تغییر روش‌های کارکردن (کارآمدی)
- (۳) انجام شدن کار در کشورهای دیگر (جهانی شدن)
- (۴) تغییرات سیاسی (سیاست‌های دولتی)
- (۵) تغییرات فرهنگی (تقاضای محصولات دیگر)
- (۶) فقدان مهارت‌های لازم (ممکن نبودن تحصیل و آموزش ضمن کار)

باشد، اما هیچ یک از علت‌های بالا ربطی به خود کارگر ندارد.

پس دیگرگاهی که فرد را مقصر می‌شناسد در توضیح علت‌های اصلی بیکاری قانع‌کننده نیست.



یک در ده هزار نفر ممکن است بر اثر تبدیلی بی‌کار شود، اما بقیه به علت تغییرات اجتماعی مازاد می‌شوند.

بسیاری از جوامع از این تغییرات آگاه‌اند و برای کم کردن آثار زیان‌بار آنها سیاست‌های اجتماعی متناسب در پیش می‌گیرند.

اما مقصر دانستن فرد روش متداول سیاسی است.



تغییرات صنعتی

ما همه می‌دانیم که جوامعی که ما در آنها زندگی می‌کنیم به سرعت دگرگون می‌شوند و جهانی که پدر - مادرهایمان در آن زیسته‌اند احتمالاً هرگز باز نخواهد گشت. آنچه سبب این دگرگونی‌ها می‌شود و چگونگی واکنش ما به این دگرگونی‌ها موضوع اصلی جامعه‌شناسی است. رشته جامعه‌شناسی از دل آگاهی به این نکته که جوامع تغییر می‌کنند سربرآورد و در دوره مدرن و با انقلاب‌های فرانسه و آمریکا آغاز شد.



مشکل ایده‌تولوژی

جامعه‌شناسی شهرت بدی یافته و آن این‌که خیلی‌ها، خصوصاً سیاستمداران، می‌گویند که جامعه‌شناسی فقط نکات بدیهی را به شکلی پیچیده با به کار بردن نظریه‌های بسیار، بیان می‌کند.

ممکن است این گفته در مواردی درست باشد، اما اغلب چیزی نیست جز این‌که سیاستمداران نمی‌خواهند به خود زحمت فهمیدن مسائل را بدهند.



دوستان، من طرفدار اطاعت کورکورانه و فهم متعارف هستم.

جامعه‌شناسی در مقابل فهم معمولی و درک عادی از اوضاع می‌ایستد و این است که بسیاری آن را فوش نمی‌دانند.

مشکل فهم متعارف و ناتوانی در ربط دادن مشکلات فردی به ساختارهای گسترده‌تر اجتماعی آن چیزی است که ما آن را مشکل «ایده‌تولوژی» می‌خوانیم.

آگاهی کاذب

واژه «ایده‌تولوژی» معناهای بسیاری دارد اما همه آن معانی در توضیح این نکته به کار می‌روند که مردم باورهای خاصی درباره جهان دارند که الزاماً درست نیستند. مفاهیم متعارف درباره جهان اغلب ایده‌تولوژیک‌اند، به این معنا که عمدتاً مبتنی بر یک باورند تا این که توضیحی علمی باشند.



کارگران باور دارند که طبقات بالاتر حق بهره‌کشی از آنها را دارند و این «راه و رسم جهان» است. جامعه‌شناسی هوشیاری انتقادی نسبت به زندگی اجتماعی است.

مقایسهٔ اختلاف‌ها

از هنگامی که بپذیریم رفتار اجتماعی نه ذاتی است و نه طبیعی و نه فقط از روی فهم متعارف، باید شروع کنیم به فکر کردن در این باره که پس چگونه باید جوامع مختلف را شناخت. هرگاه این شناخت را با مطالعهٔ رفتار اجتماعی آغاز کنیم در خواهیم یافت که رفتار مردمان تحت تأثیر اندیشه‌ها و الگوهای فرهنگی که از قبل وجود داشته‌اند قرار دارد.



چگونه به مطالعه جامعه‌شناسی پردازیم؟

اغلب گفته می‌شود که جامعه‌شناسی مطالعه علمی جامعه و رفتار انسان است، اما منظور این گفته دقیقاً روشن نیست. نخستین پرسش این است، چگونه جامعه را مطالعه (بررسی) می‌کنیم؟

جامعه چیست؟ من همه‌جا را کشته‌ام که آن را بینم و هیچ کس نمی‌فواهد با من حرفی درباره‌اش بزند.

نمی‌توان جامعه را مطالعه کرد. فقط می‌توان مردم و کنش‌ها و واکنش‌هایشان را مطالعه کرد.

نه، می‌دانم چه می‌فواهی بلویی. جامعه یک چیز انتزاعی است و تو نمی‌توانی آن را ببینی.

جامعه از ساختارها و قدرت ساخته شده. جامعه را در عمل می‌توان دید. پلیس نماز قانون جامعه و پلی از روش‌های کنترل آن است.

قانون و جامعه

برای مثال، بیایید قاضی‌ها را در نظر آوریم. آنها در زمینه‌های مختلف و به مدت طولانی تجربیات مختلفی داشته‌اند. وقتی قاضی‌ها کسی را زندانی می‌کنند اغلب به او می‌گویند...



تو را به این فرم که از طرز آرایش موهایت فوشم نمی آید
به زندان می فرستم.

آقای قاضی، به نظرم کاملاً محکم است، بضموم این که
من فقط در ایستگاه اتوبوس ایستاده بودم.

تو احتمالاً فطری برای جامعه فواهی بودی. در واقع، تو
در هنگام دستگیر شدن مقاومت کرده ای که ثابت
می کند گناه کاری.

آقای قاضی، با کمال احترام باید
بگویم که شما فطر بزرگ تری برای
جامعه هستید. اینجا دیوان بلخ است!

فوشبقتانه چون من در مدارس دولتی
درس خوانده ام نفهمیدم که منظور
چیست

عده سیاهان در زندان ها خیلی بیشتر
است. حالا، با توجه به طرز فکر قاضی
علتش را می فهمم!

قضاوت جامعه‌شناسی درباره قاضی‌ها

دستگاه قضایی شکل نهادی شده رفتاری است که ریشه‌های عمیق تاریخی دارد. جوامع در اساس از گروهی از شکل‌های نهادی شده رفتار ساخته شده‌اند که در طی زمان باز تولید شده‌اند و تغییر پیدا کرده‌اند.

آنچه جامعه‌شناسی درمیانه این نزاع بین قانون و یک عضو از اقلیت قومی می‌بیند مسائلی نظیر فرهنگ، ایده‌ثولوژی، کنترل اجتماعی و کنش اجتماعی است.



خاستگاه‌های جامعه‌شناسی

آنچه جامعه‌شناسان می‌گویند همواره موضوع بحث فیلسوفان، شاعران، ژمان‌نویسان و حتی رهبران مذهبی بوده است. افلاطون در ۲۵۰۰ سال پیش از این توصیه‌هایی می‌کند برای این‌که جامعه چگونه باید سازمان داده شود.



مُدرنیته

به زبان بسیار ساده می توان گفت که جامعه‌شناسی تصویری است از جوامع «مدرن». یعنی تنها هنگامی که جامعه به جامعه‌ای مشخصاً «مدرن» یا «صنعتی» گذر کرد جامعه‌شناسی توانست نشان دهد که این گذار چگونه رخ داده است.



مُدرنیته و صنعتی شدن بر پای نظم مستقر و کون کشاورزی و مذهب نشستند و به همه تغییرات غنی و فرهنگی که در طول قرن‌ها پدید آمده بود سرعت بخشیدند.

می توان گفت که مُدرن‌سازی (و این «پسا مدرنیته» مطلقاً ناقلاً) پذیری نیست جز خرابی‌د تغییر که دائم شتابش بیشتر می شود.

جامعه‌شناسی علم توصیف جوامع شهری است.

به بیان دیگر، جامعه‌شناسی را غارنشینان اختراع نکردند زیرا ابزار فکری لازم برای این کار در دست‌شان نبود. بلکه در دوره انقلابات فکری عصر «روشنگری» بود که تغییر و پیشرفت و اندیشه انتقادی دست به دست هم دادند تا مردم متوجه شوند که جامعه هم، مثل هر چیز دیگر، «بشوساخته» و بنابراین تغییر یافتنی است. انتقاد از نظم کهن نگرشی جدید به جامعه پدید آورد و انقلاب فرانسه مَهر تأییدی شد بر آن رویکردهای انتقادی تازه.



بنیان جامعه‌شناسی را چه کسانی گذاشتند؟

روش‌های جامعه‌شناسی کدام است؟ چه کسانی بنیان‌گذاران آن‌اند؟ چه چیزی باعث پیدایش جامعه‌شناسی شد؟ انقلاب‌های انگلستان، فرانسه و آمریکا سؤالاتی را پیش کشیدند که به پیدایش جامعه‌شناسی انجامید.



تعجبی ندارد که فرانسویان بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی باشند، چون انقلاب اجتماعی سال ۱۷۸۹ یکی از تکان‌دهنده‌ترین و بنیادی‌ترین تحولات اجتماعی بود.

نخستین ردّ جامعه‌شناسی را، گذشته از آثار دیگر، در کتاب روح‌القوانین (۱۷۴۸) اثر بارون مونتسکیو می‌توان یافت. او در این کتاب به «ماهیت و اصولی» که شالوده‌انواع مختلف قانون را تشکیل می‌دهد، و، بنابراین، به انواع مختلف جامعه، توجه کرده است.

پیشنهاد بنیادین من توجه به نهارهای مختلف در جامعه و نحوه تأثیرگذاری آنها بر یکدیگر یا کنش متقابلشان بوده است.

بر اساس این نظر قبلی دور نیست که به جامعه به مثابه یک کل اندیشه شود.

دیوید میسز، فیلسوف (۱۷۱۱-۷۶)

بیشتر تفکرات درباره شکل‌های اجتماعی به زمینه‌های خاص، اقتصادی یا مذهبی، محدود و منحصر بود. آغاز تفکر «دانشنامه‌ای» برای خودش انقلابی بود!

همان‌طور که همگان می‌دانند «روشنگری اسکاتلندی» سرآغاز همه چیز بود.

جامعه‌شناسی شبه‌علمی است که با به کار گرفتن بسیاری کلمات مطمئن و کمی آمار، تغییرات بارز اجتماعی را توضیح می‌دهد.

جامعه‌شناسی نظریه کلانی است که می‌فواهد به واسطه تحلیل، مقایسه و ارزیابی نظری نهارهای اجتماعی همه چیز را درباره توسعه انسانی تبیین کند.

جامعه‌شناسی تفصیلی است زیر سلطه مردان و در صدر است با اتکاء به مقولات مردانه نظیر کار، ثروت، جنگ و صنعت، رشد و توسعه اجتماعی را تبیین کند. جامعه‌شناسی بر زنان و کارهایشان و نقش اجتماعی آنها چشم‌هایش را کاملاً بسته است.

حالا از کجا شروع کنیم؟

جامعه‌شناسی اثباتی (پوزیتیویست)

اگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸)، فیلسوف فرانسوی، وضع‌کننده اصطلاح «جامعه‌شناسی» است. او در سال‌های منتهی به انقلاب فرانسه بالید و قطعاً تحت تأثیر تندروی‌ها و آشوب‌های زمانه بود و در برابرشان واکنش نشان داد.



«مکتب اثباتی» در جامعه‌شناسی که من مؤسس اش بودم در واقع واکنشی عمیقاً محافظه‌کارانه به فطمش‌های انقلابی‌گرایانه بود. نظریه‌های من همچنین آغازگر این طرز تفکر بود که برنامه‌ریزی عقلانی هلال همه مشکلات اجتماعی است.

او نظراتش درباره راه‌های رسیدن به برنامه‌ریزی اجتماعی را در کتابی به نام برنامه کارهای علمی ضروری برای سازمان‌دهی دوباره جامعه (۱۸۲۲) تشریح کرد.

پس تو فکر می‌کنی برنامه‌ریزی باعث می‌شود بتوان به مریئه فاضله اجتماعی رسید، این طور نیست؟ و منظور از «مکتب اثباتی» چیست؟

مکتب اثباتی چیست؟

مکتب اثباتی مدعی است که، از طریق آزمایش و مشاهده، نظریه‌هایی علمی دربارهٔ جامعه ساخته، و به این ترتیب، قوانین تحوّل اجتماعی را نشان داده است. همچنین مدعی است که قوانین کلی را می‌توان از مقایسهٔ شواهدی که باید کاملاً برای مشاهده‌گر شناخته شده باشد به دست آورد.



اثباتی‌گرایان به وحدت روش علمی معتقدند. ما می‌توانیم به واسطهٔ نتایج کمی (قابل اندازه‌گیری) فکتوئلی کارکرد سافت‌های اجتماعی را به طور عینی نشان دهیم.

این ادعای بزرگی است. شما حقیقتاً فکر می‌کنید که می‌توان انگیزه‌های بشری را نیز مثل فیزیک یا شیمی مورد مطالعه قرار داد؟

الگوی انداموار

گنت جداً معتقد بود که طرزنگرش علمی به جامعه منجر به پیشرفت منظم خواهد شد. او همچنین اصرار داشت که باید جامعه را مانند دستگاهی با اجزای به هم پیوسته در نظر گرفت. این گفته وی ریشه در این نظرش داشت که همه جوامع رشد تکاملی دارند و از مرحله الهی و دوره مابعدطبیعی به مرحله اثباتی یا علمی رسیده‌اند.



این دیدگاه تکاملی هم جوامع را مثل موجودات زنده می‌داند که از ساده به پیچیده تکامل یافته‌اند.

این قیاس جامعه با موجود زنده به نظر معقول می‌رسد، اما امروزه روز عموماً آن را یکی دیگر از رویاپردازی‌های قرن نوزدهم به‌شمار می‌آورند.

گنت در یک مورد حتماً درست می‌گفت - و آن این‌که جامعه‌شناسی کلی‌ترین، و البته دشوارترین همه علوم انسانی است. گنت، و پس از او اسپنسر، معتقد بودند که باید به «وفاق»، یا انسجام همه اعضا در کلیت یک نظام توجه داشت.

گنت در واقع اصطلاح «جامعه‌شناسی» را در جلد چهارم درس‌هایی در فلسفه اثباتی (۱۸۳۸) به کار برده است. وی مطمئن بود که جامعه‌شناسی علمی جدید است و از او به عنوان بنیان‌گذار این علم یاد خواهد شد. در هر دو مورد نیمی از حق با او بود. بحث درباره این که آیا جامعه‌شناسی علم است یا نه هنوز هم شدت دارد، گرچه اکنون بسیاری تقریباً یقین دارند که جامعه‌شناسی علم نیست.



تنها چیزی که به ما می‌گوید آن است که مردان سفید پوست مُرده چطور می‌فوانند قانون وضع کنند و فکر کنند که همه چیز در زیر اختیارشان است.

فهم روابط علی بیان پذیردهای اجتماعی راه‌گشای آینده است.



علم همه چیز را تفسیر فواید کرد. جامعه‌شناسی به عنوان علم دو قسمت فواید داشت ایستایی‌شناسی اجتماعی که به نظم و ثبات می‌پردازد - یعنی وفای و پویایی‌شناسی اجتماعی که به تغییر و رشد و تحولات نواری می‌پردازد - یعنی تضاد.

فیلی ساره است، نه؟

پیش درآمدی به نگرش انتقاد فمینیستی

هریت مارتینو (۱۸۰۲-۷۶) مدت‌ها پیش از آن که انتقاد فمینیستی به رویکرد و تمایل مردانه جامعه‌شناسی مطرح شود، اثری منتشر ساخت که در زمان خودش چندان مورد توجه قرار نگرفت، اما بعدها به عنوان تحلیل تطبیقی جالب توجهی از ساختار اجتماعی شناخته شد.

چگونه منش‌ها و قلّعیات را مورد مشاهده قرار دهیم (۱۸۳۸)،
بسیاری بی‌ادعتر از طرح‌های عظیم کنت بود، با وجود این روشی را
برای پژوهش‌های جامعه‌شناسانه پیش نهاد که هنوز هم اهمیت‌اش
مفقوظ است.



این کتاب یکی از نخستین نمونه‌های شاخه‌ای مهم از جامعه‌شناسی است که امروزه ما آن را با نام مطالعات فرهنگی می‌شناسیم.

جامعه‌شناسی تکاملی



هربرت اسپنسر (۱۸۲۰-۱۹۰۳) دیگر شخصیت برجسته "تالار مشاهیر" جامعه‌شناسی است. البته او به همان سرعتی که وارد این جرگه شده بود از آن خارج شد. راز ورود و خروج سریع او تبلیغ نظریه تکاملی در تبیین تحولات اجتماعی

بود.



رویکرد من با نام
داروینیسیم اجتماعی
مشهور شد و حاکی از
این بود که برفی جوامع،
و عمدتاً جوامع غربی،
زیرتر و طبیعی‌اند.

منطق این امتیاج
از آنها ناشی
می‌شود که بر اساس
انتخاب طبیعی،
جوامع نیز، همانند
دنیای انواع
جانوران، به
سطح‌های بالاتر
تکامل می‌رسند.

اگر این عقیده را بپذیریم، معنی‌اش این است که پذیرفته‌ایم هیچ دلیلی وجود ندارد که بکشیم تا بر جریان تحولات اجتماعی تأثیر بگذاریم. بررسی جامعه‌شناسی (۱۸۷۳) اسپنسر در زمان خودش سخت مورد توجه قرار گرفت، به ویژه طبقات حاکم از استدلال‌های آن برای مقابله با اصلاحات بهره‌ها می‌بردند. امروزه این‌گونه نظریه‌های او کاملاً خالی از اعتبار شده، اگرچه داروینیسیم اجتماعی هنوز در نوشته‌های عوامانه دیده می‌شود.

اندیشه "طبیعی" بودن یا شباهت جامعه با موجود زنده سخت قدرتمند است و هم در فهم متعارف نسبت به جهان جاری و ساری است و هم در آن نظریه‌های جامعه‌شناسانه که امروزه جامعه‌شناسی زیستی می‌نامیم‌شان، اسپنسر، همچون گنت، تحت تأثیر علوم طبیعی قرار داشت. به نظر می‌رسد که استعاره‌های زیست‌شناسانه دربارهٔ جامعه با روش‌های علمی عجین‌اند.

آنچه با احترام به علم آغاز شده بود، که البته پس‌ترتیب است، به فواید نظری و سیاسی نظیر به نژادگری (اصلاح نژاد)، نژادپرستی، و در نهایت قتل عام و همه‌سوزی منجر شد.



جامعه‌شناسی زیستی، با همهٔ شکل‌های مختلف‌اش، چیزی نیست جز پیدایش مجدد عقاید ناپخته‌ای نظیر "بقای اصلح" و برتری ژنتیکی نژادها. اکنون به یقین می‌توانیم بگوییم که همهٔ انواع بشر اجداد و DNA مشترک داشته‌اند که داعیه‌های طرفداران اصلاح‌نژاد و جامعه‌شناسی زیستی‌شان را تا حدی غیرعلمی جلوه می‌دهد.

شما دو نفر مشهور بودید به این ادعا که بی‌عدالتی و فقر "طبیعی" است و رفاه اجتماعی را اتلاف وقت می‌شمردید.

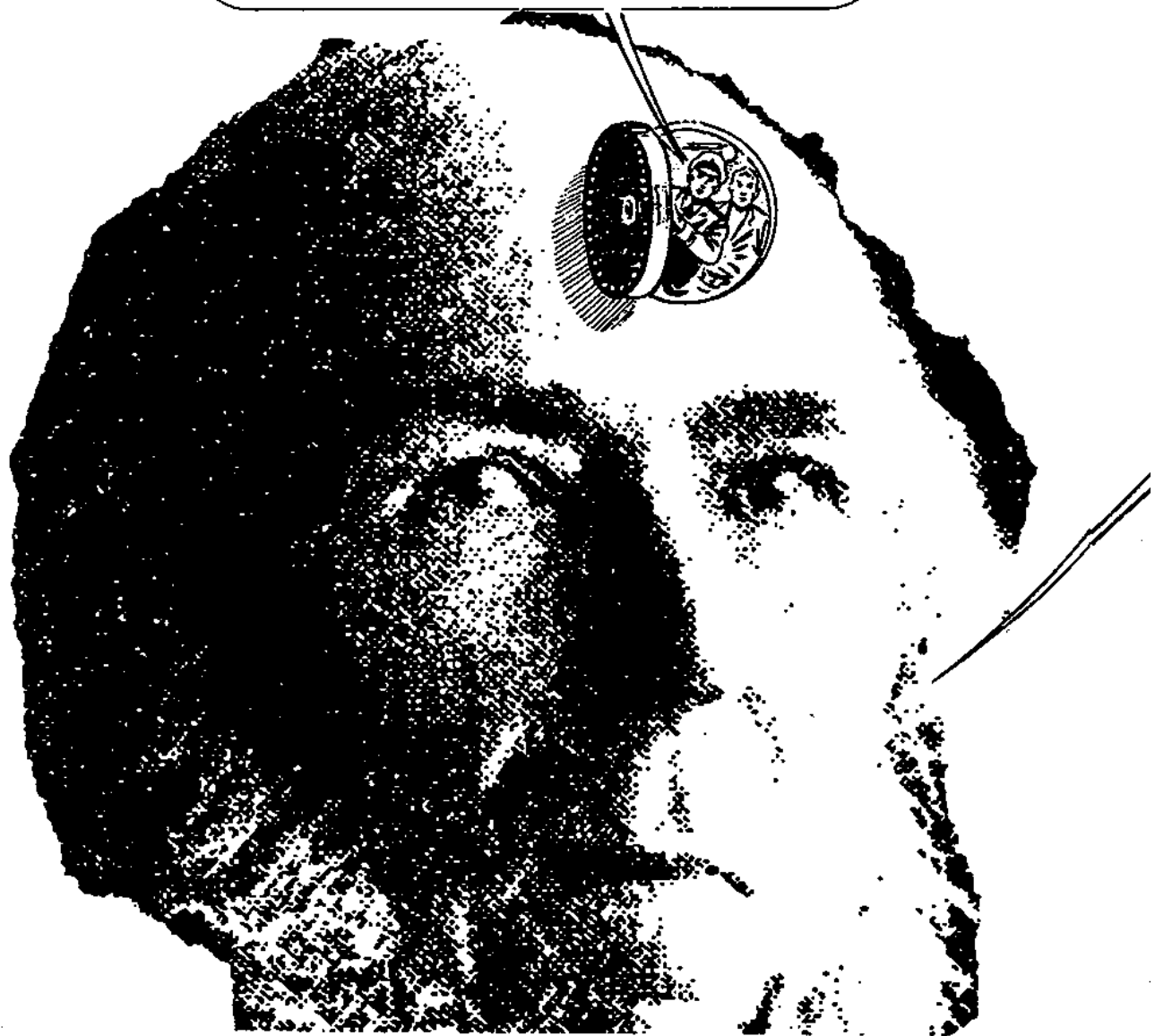
دقیقا، و عقاید من دوباره مطرح می‌شوند، مثل تاپیرسم و ریکانیسم، و کتاب‌هایی نظیر **متفنی پل** و همه آن بحث‌ها درباره این‌که بهره‌هوشی بعضی از نژادها پایین‌تر از آن دیگران است.

شما می‌گفتید که به جامعه باید به مثابه یک نظام نگاه شود، که البته درست است، اما بقیه حرف‌های تان امپریالیسم اجتماعی دوران ویلتوریایی بود، و دلیلی براین‌که بطور شبه‌علم قادر است در صورت بندگی‌های اجتماعی ایده‌نولوژی‌ای نیرومند باشد.



نظریه‌های کلان اسپنسر تأثیر اندکی بر جامعه‌شناسی گذاشت، البته جز از کارکردگرایی‌اش (که "کارکرد" اجتماعی یک نهاد را درون جامعه بررسی می‌کند). جست‌وجوی جامعه‌شناسی برای یافتن قوانین عام جامعه، و این‌که خود را علمی یکپارچه و جامع فرض می‌کرد سبب دوری و پرهیز مورخان، اقتصاددانان، اهل فلسفه، روان‌شناسان و سیاستمداران از آن شد.

فیلی بر است که به رغم ادعای علمی بودن، جامعه‌شناسان به ندرت انواع قوانین و حکم‌های کلی‌ای را که مدعی دست یافتن‌شان هستند تبیین کرده‌اند.



فیزیک بسیاری قوانین کلی و اثبات‌شدنی دارد؛ جامعه‌شناسی چند حکم کلی دارد و کلی‌ادعاهای گنده.



حکم‌های کلی جامعه‌شناسی

انواع حکم‌های کلی به دست آمده از علوم اجتماعی را می‌توان به اختصار جمع‌بندی کرد.

- ۱) همبستگی تجربی میان پدیده‌های عینی اجتماعی (نظیر خودکشی و بیکاری).
- ۲) حکم‌های کلی درباره شرایطی که نهادها یا جوامع تحت آن شرایط بار می‌آیند (مثل پیدایش سرمایه‌داری).
- ۳) حکم‌های کلی بیان‌گر رابطه میان تغییرات یک نهاد با تغییرات نهاد دیگر (برای مثال، در مذهب و در تولید اقتصادی).
- ۴) حکم‌های کلی درباره مرحله‌ها و الگوهای توسعه اجتماعی (نظیر "مراتب" توسعه اقتصادی).
- ۵) حکم‌های کلی درباره تکامل جوامع بشری در مجموع (نظیر نظریه سه مرحله‌ای آگوست گنت).
- ۶) قوانین کلی که مدعی بیان رفتار بشراند (نظیر نظر آدام اسمیت درباره رفتار اقتصادی).

هرگز، تا نقد
تعمیرش بر
بشوی



هیچ یک از این نوع حکم‌های کلی در عمل به قوانین جهانشمول که قابل اثبات، علمی و کلاً معتبر باشند تبدیل نشده‌اند.

سهمِ دورکهایم

امیل دورکهایم (۱۸۵۹-۱۹۱۷) جامعه‌شناس مهمی بود که کوشید قوانین علمی را به شیوه‌ای دقیق پایه‌گذارد و موضوع علم جامعه‌شناسی را تخصصی کند. او در جست‌وجویش برای نیل به قطعیت علمی پیرو گنت بود. او همچنین نخستین استاد رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه پاریس - یا هر دانشگاه دیگر - بود و دل‌مشغولی اصلی‌اش «همرأیی» و دیدن جامعه به‌مثابه یک نظام بود.

اما، مهمتر از همه، من برآنم که نظام‌های اجتماعی موجودیت‌هایی افلاقی اند. من «آگاهی جمعی» را نیروی افلاقی می‌دانم که فرد را به جامعه می‌پیوندد.



دورکهایم و خودکشی

مشهورترین اثر دورکهایم درباره خودکشی است و تصویری از آنچه او در نظر داشت به دست می دهد.

تصمیم گرفتم به این عمل به ظاهر بسیار فردی که کسی به زندگی اش فایده می دهد توجه کنم و این که آیا هیچ الگو یا نیروی اجتماعی در آن دخیل است یا نه. کدام فشارهای اخلاقی بر فرد مؤثر است؟

می توانم چند سؤال از تون بپرسم؟ یک بررسی کوچک... قبلی وقت تون رو نمی گیره...

من برای تو فقط یک مورد آماری برداشتم، آهاهاها.

ما پوزیتیویست ها به آمارهای روزانه مان قبلی نیاز منتریم.

دورکهایم در اثر معروف‌فاش خودکشی (۱۸۹۷) به عوامل اجتماعی‌ای که در پس پشت عمل فردی نهفته‌اند توجه می‌کند. دورکهایم، با مقایسهٔ آمار در کشورهای مختلف، نشان می‌دهد که الگوهای خودکشی تابع نظم و ترتیبی در خور توجه‌اند.

این‌که آیا توانست این کار را بکند یا نه هنوز محل بحث است. بعضی‌ها می‌گویند آنچه دورکهایم توانست نشان دهد این بود که هر جامعه‌ای ویژگی‌های مختلف را به راه‌های مختلف بروز می‌دهد.

به این ترتیب دورکهایم می‌فواست همبستگی‌های تهرینی‌ای را که میان یکپارگی اجتماعی و نرخ خودکشی قائل بود استخراج کند.

نرخ خودکشی در جوامع کاتولیک به طرز چشمگیری پایین‌تر از جوامع پروتستان است - دلیل‌اش استقامت اجتماعات و ضدیت کاتولیسیسم با فردگرایی است.





همه چیز را اعتراف کن

پدر، دل من خواهد خوردم را
بکشم. کارهای وحشتناکی از
من سرزده.

شُب، پس بهتره پروتستان بشوی، چون
ما خودکشی را جایز نمی‌دانیم. نترس آقا، این مسئله مربوط
به ویران فرد است. نترس، این کار بدترین گناه ممکنه.



اگر من وانمود کنم که به پای
موسسه مریم مقدس افتاده‌ام؟
آیا این هم گناه است یا فقط یک
چیز غریب آماری است؟

تو توی جهنم وقت
زیادی داری که در
این باره فکر کنی.

آیا جهنم واقعیتی اجتماعی است
یا آیا جامعه‌شناس‌ها می‌فاهند
منتظر نتیجه بمانند؟

دورکهایم چهار نوع خودکشی را برمی شمارد.

(۱) خودخواهانه

(۲) نابهنجارانه

(۳) دگرخواهانه

(۴) قدری گرایانه

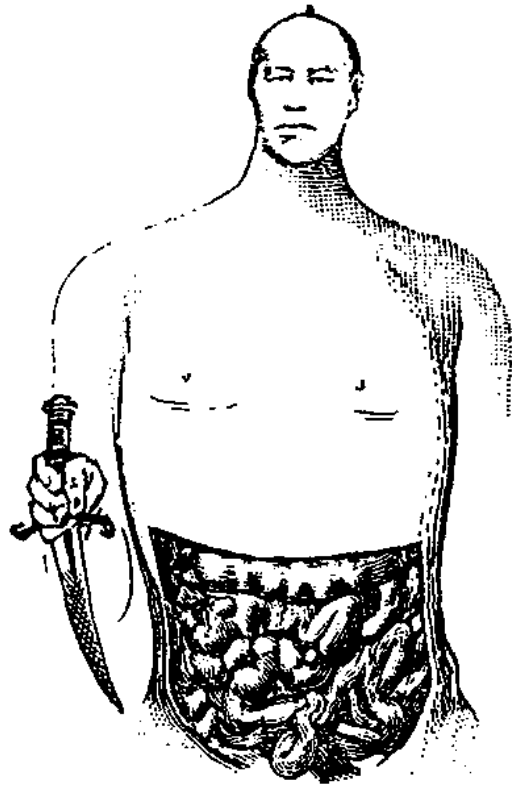
من که فکر می‌کنم
فقط یک نوع وجود
دارد، وقتی تو خودت
را بکشی، مردی.

این البته حقیقت تیرمی است،
اما در پس آن نیروهای جمعی
قدرتمندی وجود دارند که بر مردم تأثیر می‌گذارند و به
این گونه کارها وادارشان می‌کنند.

مثل؟

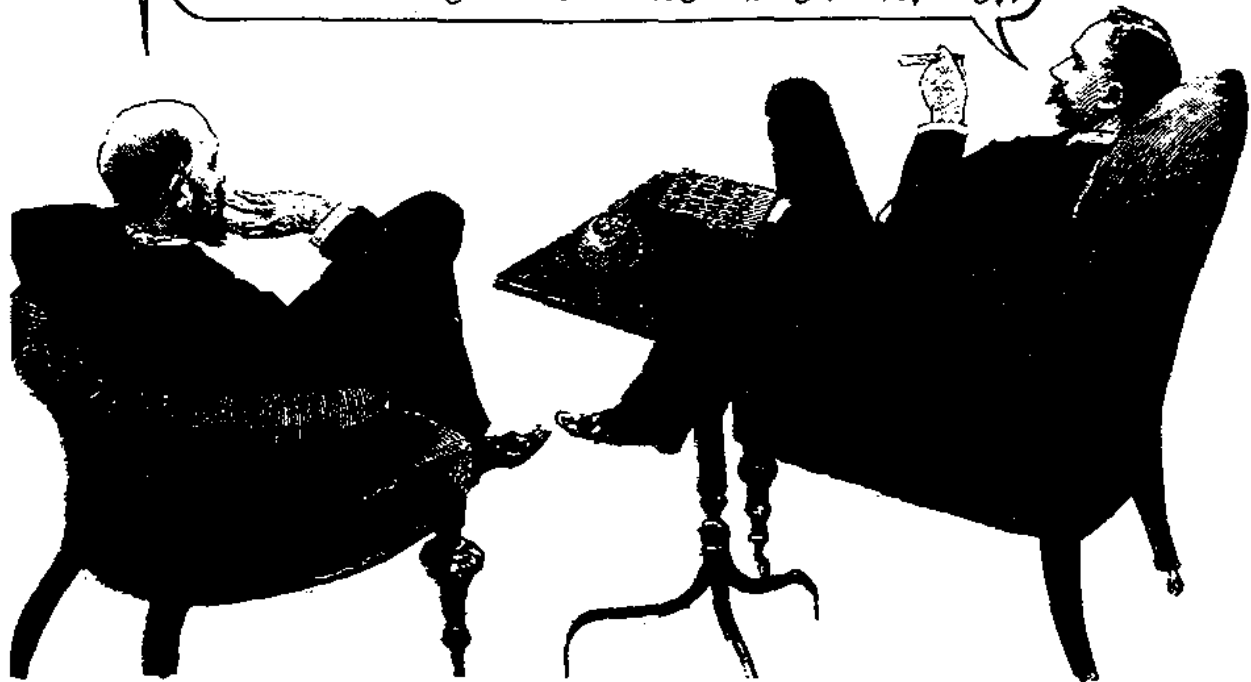
مثلاً خودکشی قدری گرایانه بیش‌تر در میان گروه‌هایی مشاهده
می‌شود که نظارت و مراقبت بیش از حد معمول است، مثل پوابع
برده‌داری.

خودکشی دگرخواهانه



خودکشی دگرخواهانه
دیگر چه هیفته ای است؟

این نوع خودکشی در جوامعی رخ می دهد که پیوندهای اجتماعی در آن ها بسیار قوی است. من آن را «همبستگی مکانیکی» می نامم. این نوع خودکشی به خاطر گروه صورت می گیرد، مثل خودکشی آیینی ژاپنی ها، سبکو، که وقتی صورت می گیرد که اتفاق ناچوری رخ داده باشد.



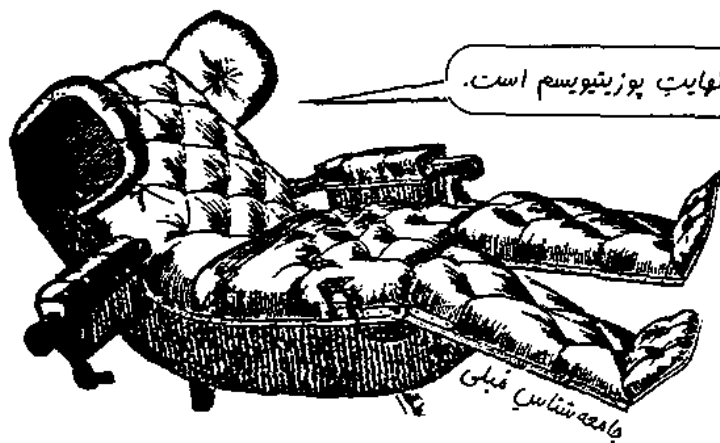
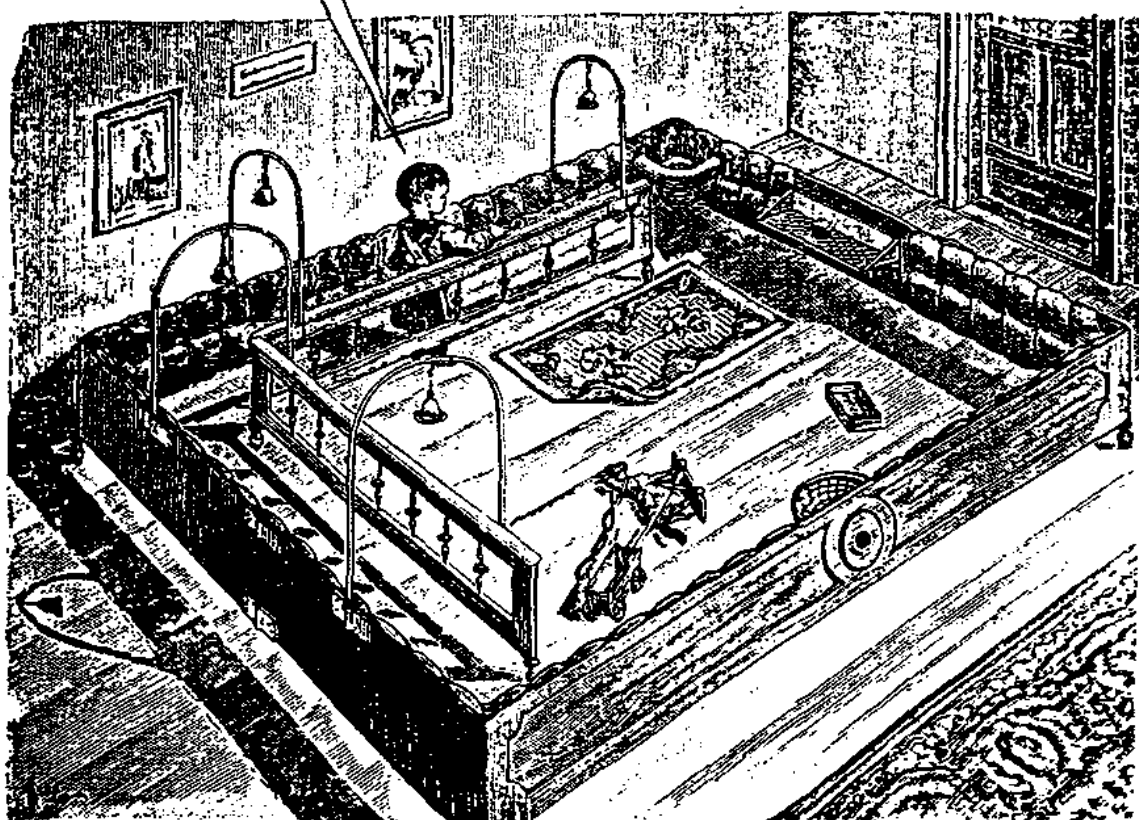
خودکشی نابهنجارانه و خودکشی خودخواهانه



واقعیت‌های اجتماعی

دورکهایم سخت مشتاق بود طرز کار آنچه او آن‌ها را "واقعیت‌های اجتماعی" می‌خواند نشان دهد و این‌گونه تعریف‌شان می‌کرد: «شیوه‌های کردار، تفکر و احساس، که نسبت به فرد بیرونی‌اند و از نیروی فشاری برخوردارند که با آن و به علت آن فرد را به راه‌های دلخواه‌شان می‌کشانند.»

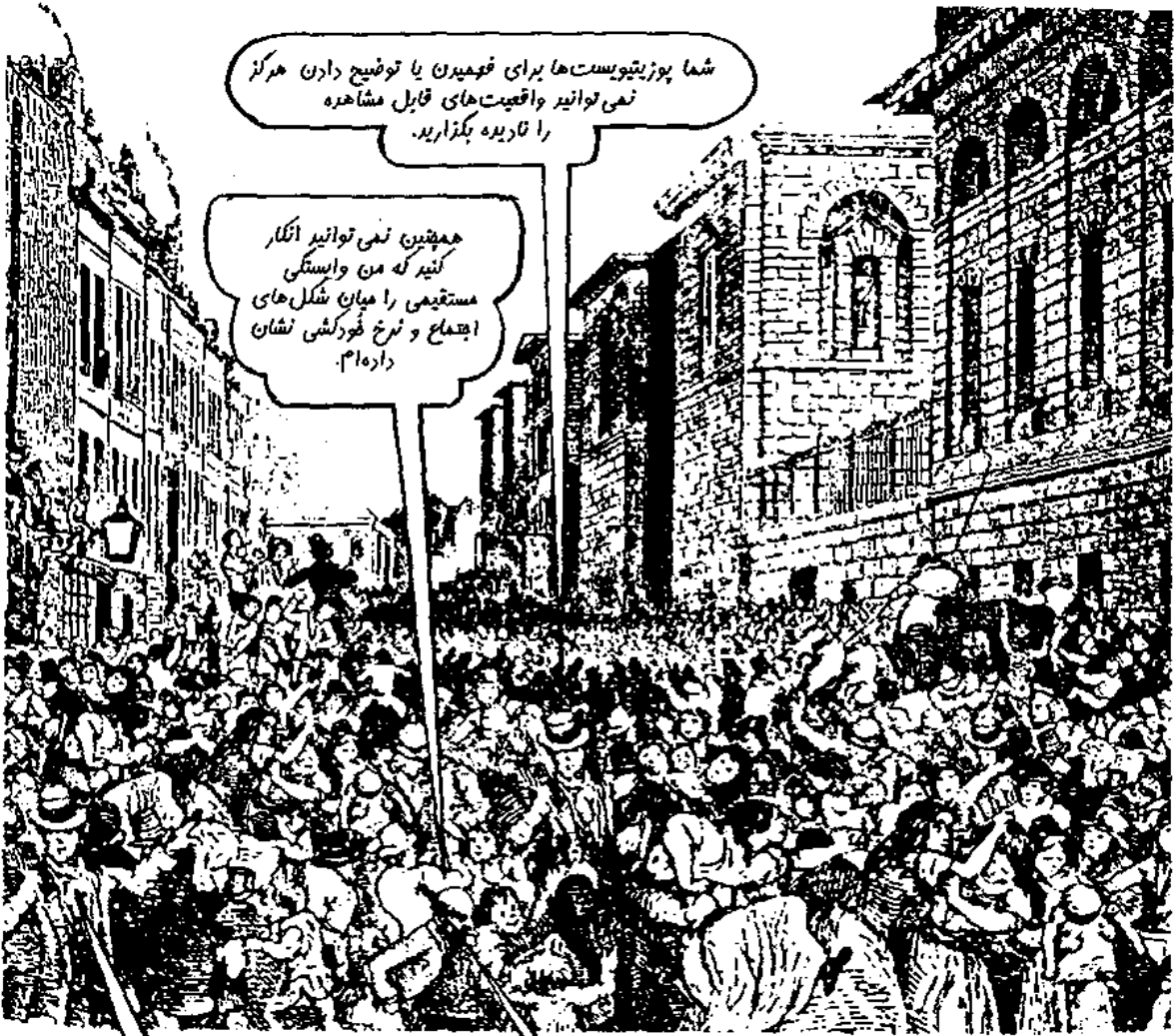
یعنی این‌که سافت‌های خاص جامعه آن قدر نیرومندتر که بر رفتار فرد تأثیر می‌گذارند و می‌توان آن‌ها را به‌طور عینی مطالعه و بررسی کرد، درست مثل آنچه در علوم طبیعی رخ می‌دهد.



این دیگر نهایت پوزیشنیسم است.

جامعه‌شناسی قبلی

این که آیا بالاخره چیزی به نام واقعیت اجتماعی
 آن طور که منظور نظر دورکهایم بود وجود
 خارجی دارد یا نه هنوز محل تردید است.



شما پوزیتیویست‌ها برای فهمیدن یا توضیح دادن هرگز
 نمی‌توانید واقعیت‌های قابل مشاهده
 را نادیده بگذارید.

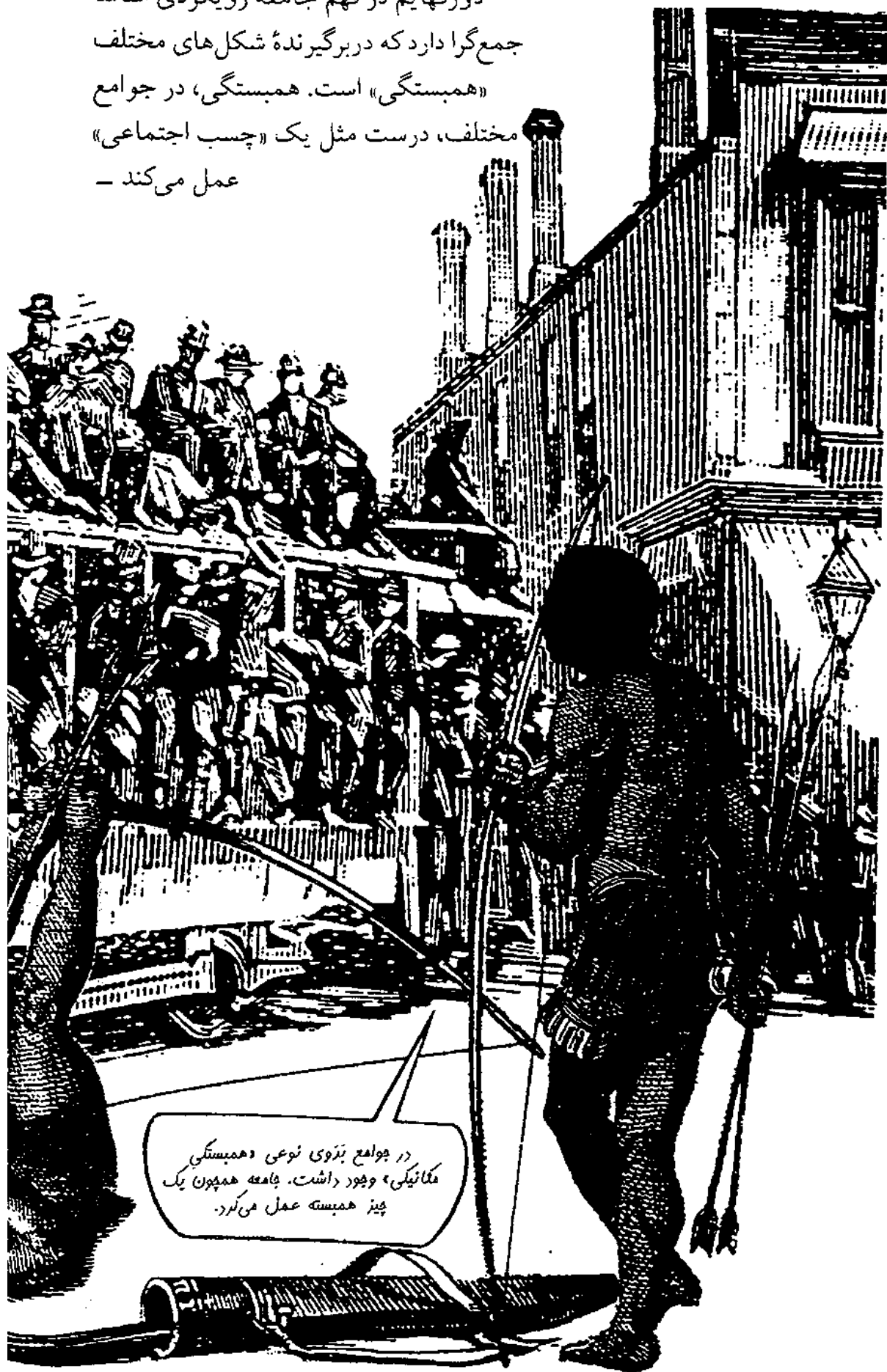
همچنین نمی‌توانید افکار
 کنیز که من وابستگی
 مستقیمی را میان شکل‌های
 اجتماع و نرخ فودکشی نشان
 داده‌ام.

شما کلاً از آنچه فرد به آن فکر می‌کند غفلت
 کرده‌اید.

جامعه نیرویی از فودکش دارد - فرد باوری
 توهمی پیش نیست.

همبستگی مکانیکی

دورکهایم در فهم جامعه رویکردی اساساً
جمع‌گرا دارد که دربرگیرنده شکل‌های مختلف
«همبستگی» است. همبستگی، در جوامع
مختلف، درست مثل یک «چسب اجتماعی»
عمل می‌کند -



و همبستگی اندام‌وار

ارزش‌ها، رسوم و باورهایی که همگان در جامعه در آن شریک‌اند و عامل پیوند جمعی است. همبستگی همچنین وجدان جمعی یا نگرش گروه است که البته فرد را هم در جای خود در نظر می‌گیرد.



یادماند که با تقسیم کار پیچیده‌تر شد، همبستگی مکانیکی از هم گسست و همبستگی اندام‌وار (عضوی) جای آن را گرفت.

در جوامع پیچیده‌تر صنعتی پیوستگی اجتماعی آشکارا به مشکل بزرگتری تبدیل شد. وابستگی متقابل اقتصادی در جوامع مدرن موجب نوعی پیوستگی اجتماعی شد اما همچنین سر بحث را هم باز کرد.

جامعه‌شناسی ساختارگرا

به حق و شایسته بود دورکهایم، که همگان او را "پدر بنیانگذار" جامعه‌شناسی می‌دانند، مجله‌ای هم در زمینه جامعه‌شناسی منتشر کند: سالنامه جامعه‌شناسی؛ و در موضوع‌های مختلف مقالات و کتاب‌های متعدد بنویسد. نخستین کتابش تقسیم اجتماعی کار (۱۸۹۳)، به طرزی تاحدی شگفتی‌آور، به زمینه‌های اخلاقی تغییرات پدید آمده در تقسیم کار می‌پردازد. درست در ادامه همین جهت، دورکهایم در کتاب دیگرش شکل‌های ابتدایی زندگی مدهبی (۱۹۱۲) نیز نشان می‌دهد که دلمشغولی اصلی‌اش کارکرد جمعی هر فعالیت اجتماعی، و

نیز واقعیت‌های اجتماعی و یگانگی اخلاقی چیزهاست.



در بحث "ساختار" در مقابل "کنش اجتماعی" که در سرتاسر جامعه‌شناسی مطرح است دورکهایم از طرف ساختاری جانبداری می‌کند. طرف دیگر معتقد است که تنها انگیزه و کنش فردی است که جامعه را می‌سازد. این بحث را همچنین می‌توان بحث "همرأیی" در مقابل "همستیزی" نامید. هم‌رأیی، که جامعه را یا به‌مثابه کلیتی یکپارچه و متشکل از ساختارهایی که به شیوه‌ای قابل فهم با هم جفت‌وجوراند می‌بیند، یا به‌مثابه کلیتی که در اساس بر روی ستیزها بنا شده‌است.



جامعه‌شناسی مارکسی

روی‌کرد "ستیزی" در جامعه‌شناسی را نخستین بار کارل مارکس (۱۸۱۸-۸۳) در قرن نوزدهم مطرح ساخت. او مطالب بسیاری دربارهٔ اقتصاد، سرمایه‌داری، فرهنگ، تکنولوژی، مبارزه طبقاتی، و ایده‌ئولوژی نوشت. او همچنین آن بخش از جامعه‌شناسی را که به نظریه‌های کلان، تکامل بشریت، و امکان بازسازی جامعه به شیوه‌های کاملاً متفاوت می‌پردازد گسترش بسیار داد.

من مدعی هستم که نگرش - مادی‌گرایی تاریخی - روشی حقیقتاً علمی است و مرا در کنار کنت و دورکهایم به عنوان نظریه‌پردازان کلان مطرح سافت.



می‌توان مارکس را به ایثار تمامت فزاینده‌ترین حکومت قرن و همچنین براسافتن رادیکال‌ترین معانی و بیان در طول تاریخ متوجه کرد. فقط فکرش را بکنید که او در مورد چگونگی تأثیر تکنولوژی بر تغییر جهان مدرن در دست گفته بود.

مارکس در ابتدا به چگونگی پیدایش اجتماع و تغییرات اجتماعی علاقه‌مند شد و بر آن بود که ثروت و قدرت به‌طور نابرابر در جامعه توزیع شده است. بنابراین، می‌شود گفت که او به چگونگی کارکرد هم‌رایی اجتماعی علاقه‌ای نداشت، اما می‌خواست بداند که چگونه یک گروه در جامعه استیلاش را بر دیگر گروه‌ها حفظ می‌کند. او از بعضی جهات گرایشی کارکردگرایانه داشت، مثلاً از این جهت که می‌گفت نقش برخی از نهادهای جامعه حفظ کردن یکپارچگی جامعه است.



بازسازی اجتماعی

نگرش جامعه‌شناسانه مارکس را به اختصار به شرح زیر می‌توان برشمرد:

- (۱) همه جوامع بر ستیز مبتنی‌اند.
- (۲) اقتصاد نیروی محرکه اصلی همه تغییرات اجتماعی است.
- (۳) جامعه باید به‌مثابه کلیتی نگریسته شود که اقتصاد در آن عامل تعیین‌کننده است.
- (۴) تغییرات و تحولات تاریخی تصادفی نیستند، بلکه می‌توان قواعد آن را در ارتباط بشر با سازمان‌های اقتصادی جست‌وجو کرد و یافت.
- (۵) فرد در جامعه شکل می‌گیرد، اما همچنین قادر است با کنش عقلانی که مبتنی بر فرض‌های مادی‌گرایانه تاریخی و علمی باشد در جامعه تغییر ایجاد کند.
- (۶) در جامعه سرمایه‌داری کار موجد از خودبیگانگی است.
- (۷) بشر قادر است با داخل نشدن در مناسبات جامعه، که از رهگذر نقد میسر می‌شود، موقعیت تاریخی خود را درک و اصلاح کند.
- (۸) بنابراین، از رهگذر نقد علمی و عمل انقلابی، می‌توان جامعه را از نو بنا کرد.



اندیشه بازسازی اجتماعی خود را به عنوان اندیشه‌ای نیرومند در قرن بیستم تثبیت کرد.

سرمایه‌داری: نظامی جهانی

اصلی‌ترین گزاره‌ای که مارکس مطرح کرد این بود که سرمایه‌داری شکل تازه‌ای از سازمان اجتماعی است که بر پایه بهره‌کشی صاحبان سرمایه از کارگران بنا شده است. طبقه سرمایه‌دار بورژوا ارزش اضافی حاصل از کار کارگران، یا طبقه پرولتاریا، را به‌زور تصاحب می‌کند و تکنولوژی‌های تولید را متجاوزانه می‌گستراند و متحول می‌سازد، و بدین طریق نظامی جهانی به وجود می‌آورد. و این تصویری بسیار متفاوت از جامعه بود نسبت به آنچه دورکهایم و گنت ترسیم کرده بودند.



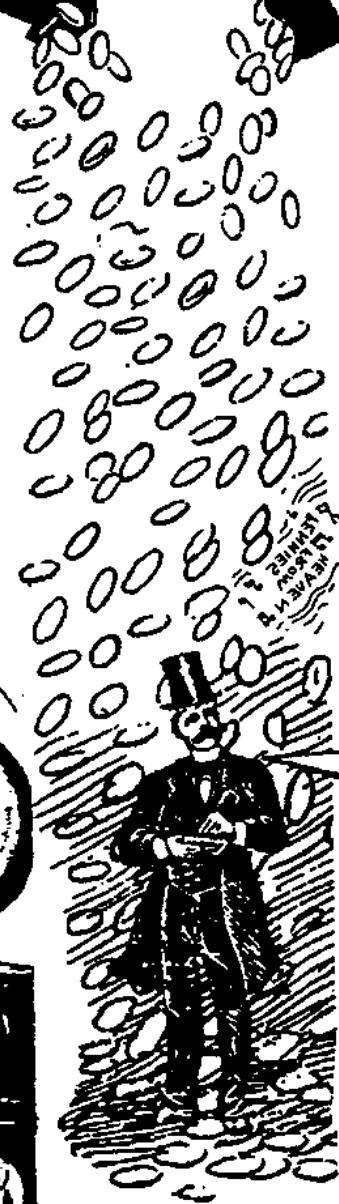
منظور مارکس این بود که شکل‌های سازمان‌دهی اقتصادی - برای مثال، شیوه تولید سرمایه‌داری - قانون، سیاست، فرهنگ، مذهب و ایده‌آولوژی جامعه را تعیین می‌کند. و این بیانی جامعه‌شناسانه است از قانونی عام و فراگیر، که البته بسیاری دیگر از جامعه‌شناسان با آن موافق نیستند.

فرمات عمومی

انگیزه سودبری

جامعه‌شناسی مارکس از سرمایه‌داری، چنین استدلال می‌کند که سوددهی تولید کالاها ناگزیر به نظام اجتماعی‌ای منتهی می‌شود که بازتابی است از همین طلب سود.

دیگر همین آبی هم که می‌نوشیم متعلق به بنگاه‌های سرمایه‌دار است که سود کلانی از فروش آب (که غالباً از آسمان می‌بارد) نصیب‌شان می‌شود. حالا می‌توانید بفهمید که مارکس به چه چیزی رسیده بود.



ارزش‌های تولید سرمایه‌داری در همه عرصه‌های جامعه نفوذ کرده است و نحوه انجام کارها را تعیین می‌کند. اداره خانه‌های بازنشستگان و سالمندان کسب و کاری پر رونق و پول‌ساز است و تعداد کارکنان و میزان مراقبت قابل فروش را تعیین می‌کند. منظور مارکس از موجبات علی‌زیر بنا نسبت به روبنا - یا فرهنگ و سیاست و قانون و ایده‌تولوژی و نظایر اینها - همین بود.

روابط طبقاتی

مارکس مفهوم بنیادین طبقه را، به جای مفاهیمی نظیر گروه، قشر، نخبگان یا کاست وارد جامعه‌شناسی کرد. مارکس نشان داد که تقسیم کار در جامعه موجب عضویت در یک طبقه اجتماعی است. سرمایه‌داری پدیدآورنده روابط طبقاتی خاص، و، در نظر مارکس، به‌ویژه، بهره‌کشانه بوده است. به اعتقاد او طبقه عبارت از...

(۱) ملاکی عینی و بیرونی است.

(۲) از طریق مناسبات با وسایل تولید تعیین می‌شود.

(۳) همچنین ملاکی ذهنی است.

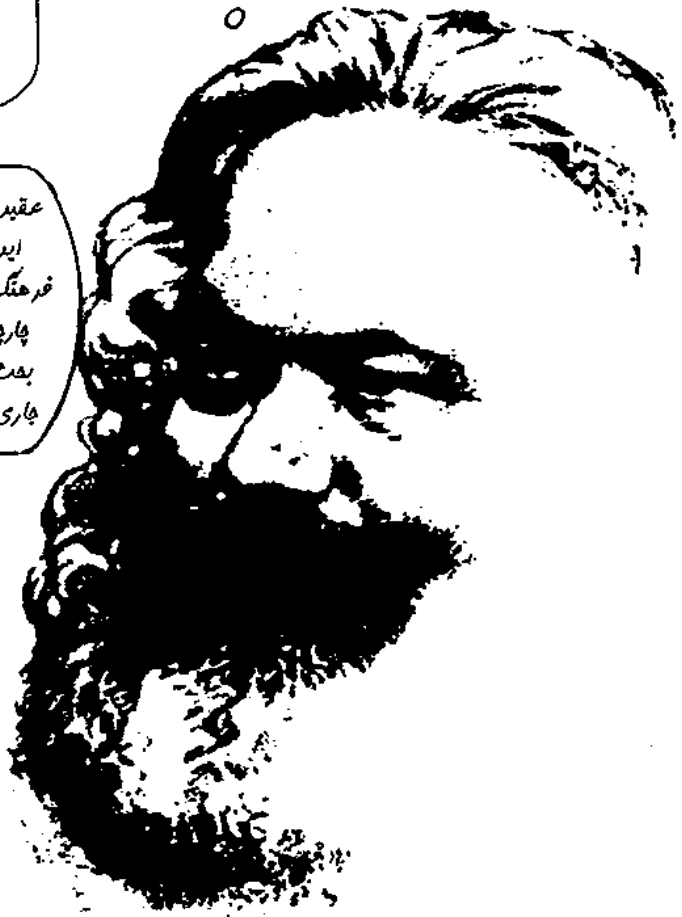


نظریه‌ای در باب کلیت

از نظر مارکس، جامعه سرمایه‌داری ناگزیر از ایجاد ضدیت طبقات است تا هم‌رأیی، و، به علت ساختار چنین جامعه‌ای، تعارض و ناهماهنگی اجتناب‌ناپذیر است. مارکس همه آنچه را که اقتصاددانان، نظریه‌پردازان سیاسی و فیلسوفان باید درباره جامعه می‌گفتند ترکیب کرد تا به یک نظریه جامعه‌شناختی کلان از جامعه سرمایه‌داری به مثابه یک کلیت دست یابد.

استدلال‌ها و افتجاج‌های او بر
بخش عمده جامعه‌شناسی سایه انداخته،
چون که او، مستقیم و نامستقیم،
به همه زمینه‌های فکری در
قلمرو جامعه‌شناسی پرداخته.

عقیده مارکسیستی درباره
ایده‌نولوژی، دانش،
فرهنگ و قدرت هنوز هم
چارچوب اصلی اغلب
بحث‌های جامعه‌شناختی
جاری را تشکیل می‌دهد.



اشخاص مهمی در قرن بیستم، از قبیل گرامشی، آدورنو، آلتوسر و هابرماس به این چارچوب تفکر مارکسیستی پابند بودند.

جامعه‌شناسی وِبر

ماکس وِبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) نیز به قشربندی جامعه بسیار توجه نشان می‌داد، اما او با دیدگاه مارکس دربارهٔ جامعه و نبرد طبقاتی مخالف بود. او، بر خلاف مارکس، فعال سیاسی علاج‌ناپذیر نبود و ادعای حل همهٔ مسائل جامعه و چگونگی کشف کارکرد جامعه را هم نداشت. نخستین اثرش، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری (۱۹۰۶)، به‌روشنی اختلاف نظر وِبر را با مارکس در مورد منشأ و پیدایش و گسترش سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

من می‌گفتم به دنبال پیدایش نگرش مذهبی خاص، یعنی پروتستانی‌گری، برخی جامعه‌ها از جامعه‌های دیگر متمایز شدند و همان نگرش مذهبی خاص بود که به پیدایش سرمایه‌داری در این جامعه‌ها انجامید.

وِبر می‌گفت اخلاق پروتستانی با سرمایه‌داری بستگی دارد. در عوض، مارکس می‌گفت عقاید مذهبی خود محصول وضعیت خاص اقتصادی است.



دین افیون توده‌هاست!

برعکس، دین می‌تواند پیشرو باشد و موجب تغییر اجتماعی شود. پروتستانی‌گری چنین مذهبی بود.

فهم عمل اجتماعی

وبر تعریف مجددی از رویکردهای نظری به جامعه‌شناسی به دست داد و تحقیقات مشخصی در مورد طبقه و قشریندی اجتماعی، قانون، دین، سرمایه‌داری، قدرت، آن گونه که در جامعه اعمال می‌شود، شهر، موسیقی، و مطالعات میان-فرهنگی انجام داد. وبر، برخلاف مارکس، که احتمالاً هرگز واژه جامعه‌شناسی را به کار نبرد، به طور روشمند فلسفه علوم اجتماعی را مطرح ساخت و کوشید تعریفی کامل از جامعه‌شناسی به دست دهد. او علاقه‌مند بود شیوه‌های رفتاری مردم و این‌که چگونه رفتارشان بر جامعه گسترده‌تر، و نیز، ساختار اجتماعی، تأثیر می‌گذارد را بفهمد.

عمل اجتماعی در قلب رویکرد جامعه‌شناسانه قرار گرفته، و تنها پس از فهم مقاصد، عقاید، ارزش‌ها و باورهایی که انگیزه مردم‌اند شما می‌توانید واقعاً همه چیز را بدانید.



"فهمیدن"

فرض کنید بچه‌ای فقیر، بد تربیت و "از خود بیگانه" سنگی به شیشه‌ی وبر بزند. وبر از او می‌پرسد: «چرا این کار را کردی؟»



دلمشغولی وبر با "فهمیدن" (مفهوم Verstehen) ممکن است ساده و قابل فهم به نظر برسد، اما این مفهوم منجر به پیدایش آن رویکرد جامعه‌شناختی شد که ما امروز به آن رویکرد "عمل اجتماعی" می‌گوییم - مفهومی پیچیده درباره‌ی چگونگی تعامل افراد و فرهنگ‌ها.

دیوان سالاری (بوروکراسی)

دیگر قلمرو بسیار مهم در جامعه‌شناسی که ویر سرآمدش بود مطالعه‌ی راهی است که جامعه‌های مُدرن از طریق آن دیوان‌سالارانه یا کنترل‌گر می‌شوند - همان نشگانگان «برادرِ بزرگ». این مفهوم با دیگر مفهومی که ویر سخت بدان مشغول بود، یعنی، عقلانی شدن، نیز پیوند و ربط نزدیک داشت.



عقلانی شدن

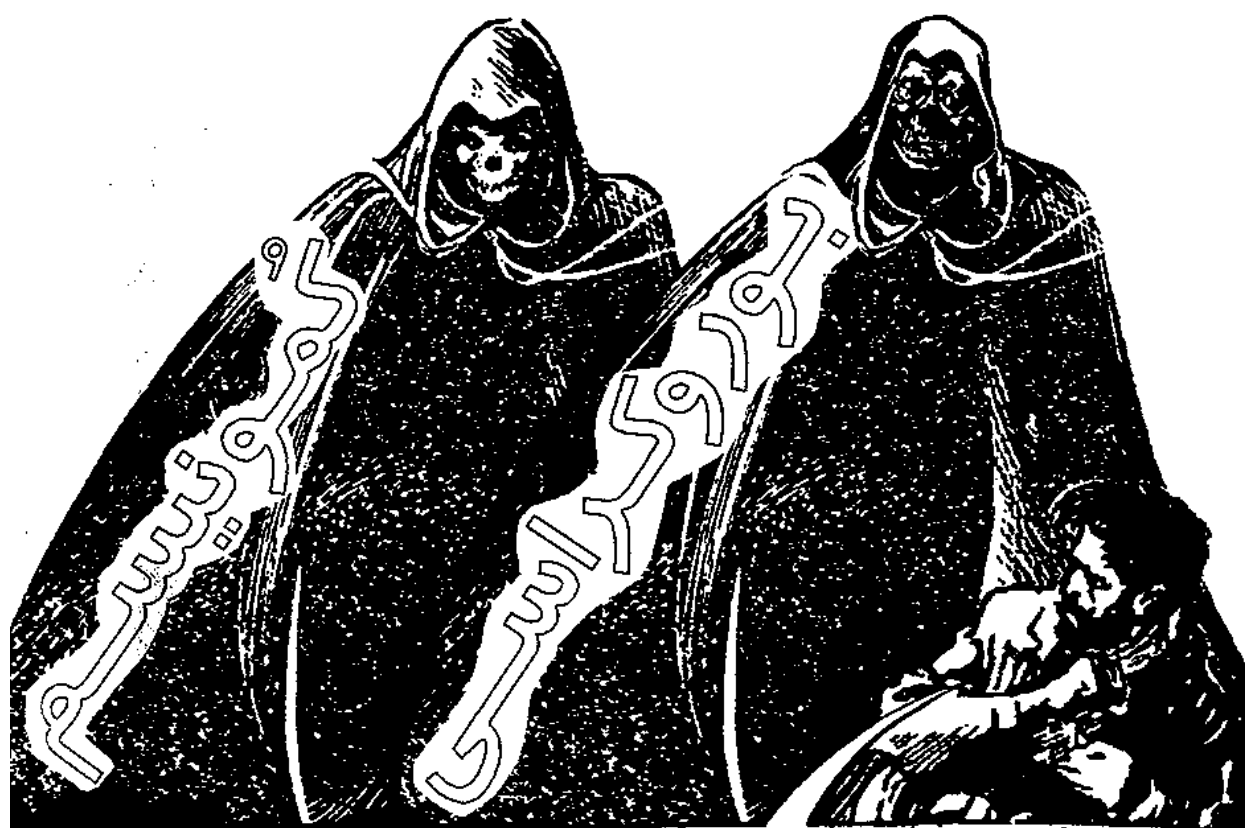


بوامع سرمایه‌داری به
طور فزاینده‌ای به «فقس آهنی» تبدیل می‌شوند.
عقلانی شدن فرآیندی است که هر جزء کوچک
اجتماعی هم موضوع تحلیل، سازمان‌دهی،
تقسیمی شدن و دیوان‌سالاری می‌شود.

درست همان‌طور که مارکس نشان داده بود که سازمان‌دهی مجدد و عقلانی شده تولید منجر به از خود بیگانگی می‌شود، و بر هم توجه‌اش را معطوف کرده بود به راه‌هایی که دولت به طور مرتب و دائم و هرچه بیشتر دخالتش را در زندگی شهروندان اعمال می‌کرد. فیلم‌های متروپولیس ساخته فریتس لانگ، عصر جدید ساخته چارلی چاپلین، و برازیل ساخته تری گیلیام همه به طرق مختلف به همین امر پرداخته‌اند.

شَبَحِ کَمُونِیسم و دیوان سالاری

وبر، به رغم حملاتی که به مارکس می‌کرد، از بعضی جهات شبیه او بود، خاصه وقتی که از عقلانی کردن سخن می‌گفت. عقلانی کردن موجبیت نظریه وبر بود. و این با ادعاهای او جور در نمی‌آمد: وبر ادعا کرده بود علاقه اصلی او فهمیدن انگیزه‌های فاعلان اجتماعی است، و نه فهم ساختارهای تعیین کننده اجتماعی. به نظر می‌رسید وبر اغلب بر این نظر است که فرهنگ در شکل گرفتن جامعه تعیین کننده‌تر از اقتصاد است. اما گاهی هم به نظر می‌رسد که [در نظر وبر] اقتصاد نیز به عنوان یک عامل مهم در شکل دادن به جامعه جزئی از فرهنگ است. بحث‌ها و استدلال‌های وبر نیز مطمئناً، همچون بحث‌های مارکس، محصول زمانه‌ای است که در آن زندگی می‌کرده است.



نگرش وبر به مارکسیسم قطعاً رنگ و بوی ترس از انقلاب کمونیستی داشت، و همچنین البته پیدایش دولت بوروکراتیک که باور به اصالت فرد زیر سیطره چنین دولتی له و لورده خواهد شد.

آلمان در آن دوره، سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۸، تغییراتی مهم را از سر می‌گذراند - از جمله صنعتی شدن و تشکیل حزب کمونیستی بزرگ را.

اگر مؤدبانه بگوییم، می‌شود گفت که او هر دو طرف بحث را می‌دید - و شاید یک وجه دیگرش را نیز!



و بر همچنین خیلی متوجه و نگران گروه‌های سیاسی بود، و نیز پیچیده‌گی‌های منزلت‌های اجتماعی و نیز «فره‌مندی» رهبران - پیش‌گویی مرموزانه‌ای که گویی از ظهور هیتلر خبر داشت.

نگرش مرا به جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد...

- ۱) جامعه‌شناسی نمی‌تواند قوانین علمی وضع کند (ضد - پوزیتیویسم)
- ۲) نمی‌تواند در مورد اتفاقات آتی اجتماعی پیش‌گویی یا آنها را ارزیابی کند.
- ۳) تنها می‌تواند مفاهیم جمعی مثل «طبقه» را به کار برد، آن هم تا جایی که به معنا و در محدوده عمل فردی از آن سخن گفته شود.
- ۴) نمی‌تواند تحولات آتی جوامع بشری را اثبات کند (ضد - اندام‌واره‌گی).
- ۵) می‌تواند برای مقایسه کردن مدل یا «نمونه‌های فرضی» بسازد.
- ۶) هدف و مقصودش عینیت‌گرایی از طریق پژوهش تجربی روشمند است. («ارزش‌گذاری» نمی‌کند).
- ۷) نمی‌تواند روش‌های علوم طبیعی را به کار بندد چون جامعه «آگاهی» - بنیاد است نه «ساختار» - بنیاد.



مارکس و وبر اختلاف‌فاهایی اساسی باهم دارند. مارکس معتقد بود که "قوانین آهنین" بر تحولات تاریخی و اجتماعی حاکم است و، بنابراین، به "علم جامعه"، که آن را مادی‌گرایی تاریخی می‌خواند باور داشت.

جامعه‌شناسی علمی است که توده‌اش را به فهم تفسیری عمل اجتماعی معطوف کرده، و از رهگذر این فهم به توضیح علت‌ها و پیامدهای عمل اجتماعی می‌پردازد.



سعی کنید بفهمید که چگونه شیوه‌های مختلفی که مردم در اجتماعی با هم مرتبط می‌شوند ناگزیر به تلاش برای طبقه‌بندی انواع مختلف جامعه منجر می‌شود.

تونیس: طبقه‌بندی اجتماعی

دیگر جامعه‌شناس بنام آلمانی فردیناند تونیس (۱۸۵۵-۱۹۳۶) است که توجه‌اش به شکل‌ها و الگوهای همبستگی‌های اجتماعی و سازمان‌ها وی را به طبقه‌بندی خاصی از جوامع رساند. جوامع یا جماعت (*Gemeinschaft*) اند یا انجمن (*Gesellschaft*).

جامعه جماعتی جامعه‌ای است که در آن روابط اجتماعی نزدیک و شخصی است و اعضای آن جامعه ارزش‌هایش را تعیین می‌کنند. خانواده اساس شبکه اجتماعی است و پیروی اجتماعی هنجار است. این‌گونه جماعت‌ها مختص جوامع پیشا-صنعتی هستند. آمیش (*Amish*)‌های آمریکا [جماعت مذهبی بسته‌ای که پیرو اسقف سویسی Amman اند، وابسته به فرقه منونیت (*Mennonite*) اند و مشخصه‌شان ساده‌زیستی و دوری از فعالیت اجتماعی است] امروزه نمونه‌ای از این گونه جماعت‌ها هستند.



برعکس، جوامع انجمنی جوامعی‌اند که پیوندهای نزدیک خانوادگی در آنها نقشی ندارد و اساس ارتباط اجتماعی غیرشخصی و غیرخویشاوندی است. همبستگی‌های اجتماعی بر اثر تقسیم مشخص و روشن کار پدید می‌آید و محل کار بسیار با اهمیت‌تر از خانواده گسترده است. مضمون اصلی نظریه تونیس از بین رفتن جماعت و پدید آمدن غیرشخصی‌گری است. این مفاهیم در مطالعه شهر بسیار با اهمیت‌اند.

تغییرات در جامعه‌شناسی

باید جوامع "پسا-صنعتی" را هم به طبقه‌بندی تونیس بیفزاییم، اما ما کاملاً نمی‌دانیم که ارتباطها و مناسبت‌های اجتماعی در این جوامع نوظهور چگونه‌اند (اگر اصلاً وجود داشته باشند). تحلیل و بررسی انواع ارتباطها و مناسبت‌های اجتماعی در جوامع خاص یکی از راه‌های طبقه‌بندی نظام‌های اجتماعی و تعیین نوع نظام اجتماعی آن جامعه خاص است. در سراسر تاریخ جامعه‌شناسی، نظریه‌پردازان کوشیده‌اند جوامع مختلف را به نظام‌های کاملاً مجزا و مشخص طبقه‌بندی کنند. این کار را کنت با اندیشه رفتن به سمت جامعه عقلانی کامل شروع کرد. مارکس آن را با تعریف جامعه از طریق "شیوه تولید" یا شکل سازمان اقتصادی‌اش پی گرفت. دورکهایم با تمایز میان همبستگی‌های "اندام‌وار" (ارگانیک) و "مکانیکی" همین کار را کرد. و وبر گفت می‌توان انواع مختلف اقتدار را به این شرح برشمرد: "سنتی"، "قره‌مند" (کارزماتیک) و "دیوان‌سالارانه" (بوروکراتیک).



وقتی در قرن بیستم جامعه‌شناسی به ایالات متحد هجرت کرد مسائل و روش‌های تازه‌ی را پیش نهاد. جامعه‌شناسان اروپایی قرن نوزدهمی گرفتار جوامعی بودند که گروه‌های اجتماعی قدرتمند و بزرگ یا طبقاتی با علائق و منافع و فرهنگ‌های ریشه‌دار بر آنها مسلط بودند. جامعه‌ امریکایی در اساس جامعه‌ای بی‌ثبات و از لحاظ اجتماعی باز بود. از این روست که تحولات و نظریه‌های اجتماعی قرن بیستمی همواره، درست یا نادرست، الگوی امریکایی را به عنوان منبع الهام در مدّ نظر داشتند. پیدایش و گسترش جامعه‌ اروپایی هزاران سال طول کشیده بود. اما جامعه‌ امریکایی یک‌شبه پدید آمده بود و البته عمدتاً بدون آن‌که آگاه باشد راه به کجا می‌برد. گردباد تحولاتی که در امریکا آغاز شده بود و اسطوره‌ «مرزهای نو» را جانشین جامعه‌ سنتی می‌کرد حتی در خیال نظریه پردازان قرن نوزدهمی هم نمی‌گنجید.

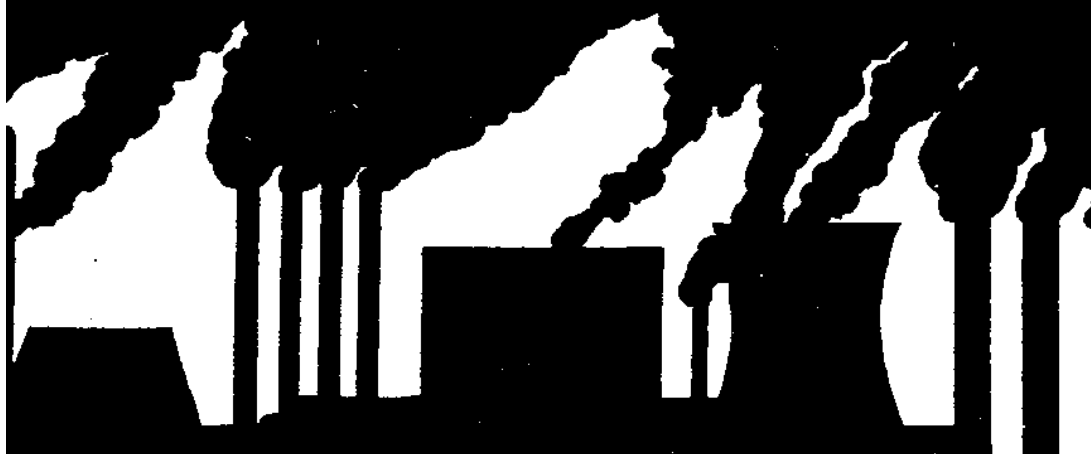


هزاران سال طول کشید تا فرهنگ بومی امریکایی شکل بگیرد و کمتر از صد سال که نابود شود.

و این آن روی دیگر تهریز (مدرنیزاسیون) است.

اشاعه صنعتی شدن انبوه

چون مارکس و گنت در ابتدای دوره صنعتی شدن انبوه می نوشتند تعجبی ندارد که دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه‌شان خیلی زود کهنه شده باشد. اعتقاد مارکس به اجتناب‌ناپذیر بودن انقلاب در برابر آزمون زمان تاب مقاومت نداشت. و بر تقریباً مطمئن بود که فرآیند اجتناب‌ناپذیر تغییر انقلابی وجود ندارد.



مرا می‌توان جامعه‌شناسی قلمداد کرد که از یک سو پیدایش جوامع قرن نوزدهمی را دیره است و از دیگر سو پیدایش جوامع ۳۰ به ۴۰ و پیچیده شونده و متناقض قرن بیستم را.



تغییرات دوران پس از جنگ بسیاری از موضوع‌های مورد توجه و بر را نیز منسوخ کرد، اما طنین مباحث اصلی او درباره فرد و جامعه، عقلانی شدن و از خود بیگانگی، تعیین و عمل، مذهب و ایده‌تولوژی، هنوز در جامعه‌شناسی بازتاب دارد. بحث درباره کار بنیان‌گذاران هنوز هم جریان دارد، اما همه پذیرفته‌اند که حرکت‌ها و تغییرات جامعه‌شناسی در زمینه‌ای اجتماعی صورت می‌پذیرد. به سخن دیگر، جامعه‌شناسی باید همواره بازیابی و بازسازی شود.

ظهور جامعه‌شناسی در امریکا

جامعه‌شناسی در امریکا بسیار فراگیر شد چون جامعه‌ امریکا جامعه‌ای بود که در آن تغییرات سریع بود و میل به تحول و آزمایش‌گری وجود داشت. جامعه‌ امریکا، همچنین، جامعه‌ای بود عمل‌گرا و سرمایه‌داری که تولید و گسترش اقتصادی را می‌پرستید. به یک معنا، جامعه‌ امریکایی می‌بایست بازیابی و مجدداً خلق می‌شد، زیرا نه تاریخ داشت و نه به گونه‌ای اندام‌وار پیدایش و گسترش یافته بود؛ از طرف دیگر، سخت در الگوهای اروپایی پایه داشت. شاید به علت همین بی‌ریشه‌گی بود که جامعه‌شناسی در امریکا بر مطالعات تجربی متمرکز شد و کوشید به عوض آن که دربارهٔ تحولات بشری نظریه‌های کلاسیک بپردازد جزئیات واقعی یا واقعیات جزئی آنچه را که اتفاق می‌افتاد دریابد.



فردگرایی و تلاش فردی هم در فرهنگ و فلسفه امریکایی بسیار مورد تأکید بوده است.

قدری مبهم است، پس چرا کارکردگرایی که این قدر خود را مقید به نظم اجتماعی و انسجام می‌داند باید به رویکرد نظری اصلی در امریکا تبدیل شود؟

انقلاب تکنولوژیکی

مهارناپذیری تکنولوژی، که مارکس به درستی آن را موتور محرک پیدایش و گسترش سرمایه‌داری دانسته است، در ایالات متحد به ثمر رسید، و در این راه جامعه‌ای نو و در اساس متفاوت ایجاد کرد. خط تولید هنری فورد و مطالعات عقلانی شده جدید زمان - و - حرکت در صنعت راه آهن، منادیان آن چنان تغییر عمیق اجتماعی بودند که جامعه‌شناسان هیچ‌گاه بدان دست نیافتند.

اغراق نیست اگر بگوییم که عملاً همه جنبه‌های جامعه سرمایه‌داری از دهه ۱۹۳۰ به این طرف، تقریباً دهه به دهه، دچار تغییر ساختار و شکل شده است.



و نیز این که کام‌های تغییر هر دهه شتاب بیشتری گرفته به طوری که در دهه ۱۹۹۰ تکنولوژی سه ساله از دور خارج است.

این را مقایسه کنید با بعضی از تکنولوژی‌های کشاورزی که در همان سوم ۲۰۰۰ سال از شان استفاده می‌شد و آن وقت تعمیری از وظیفه جامعه‌شناس به دست می‌آورد.



آموزش جامعه‌شناسی مثل سفر رانی در مورد پرواز برای مسافران یک هواپیمای چیت در حال سقوط است.

تغییر اجتماعی، اصلاح اجتماعی و بررسی‌های اجتماعی اساس همه جامعه‌شناسی‌ها هستند، و هر سه اینها به روشنی در امریکای صنعتی و شهری شوندهٔ اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آشکار است. همچنین می‌توان تأثیر اخلاق پروتستانی را در میراث فرهنگی نخستین پدران پیوریتن [پاک‌دین] «ساحل شرقی» عملاً دید. همان‌طور که وبر می‌گوید، این اخلاق سخت‌کوشی، صرفه‌جویی، جدیت و پرهیز از گناهان نفسانی با روح سرمایه‌داری آمیخته است. امریکای قرن بیستم میلیون‌ها مهاجر جذب کرد، به طرز چشم‌گیر توسعه یافت و تاریخی مملو از بردگی و بهره‌کشی را تجربه کرد. این مخلوط منفجره به هر حال برای کارکردن ساخته شده بود - کارکردن تحت هر شرایطی که باشد.



جامعه‌شناسی وسیلهٔ سنجش اساس مردم دربارۀ جامعه است که میان عرف‌ریزی و مفاخره‌کاری در نوسان است و گاهی هم بارقه‌هایی از رادیکالیسم از آن ساطع می‌شود.

پیشگامان جامعه‌شناسی امریکایی

شخصیت عجیب و غریبی به نام لستر اف. وارد (۱۸۱۴-۱۹۱۳) نقش مهمی در ابتدای تاریخ جامعه‌شناسی امریکایی برعهده داشت. او همه سال‌های عمر کاری‌اش را در [سازمان] «نقشه‌برداری زمین‌شناختی ایالات متحده» گذرانده بود.



منقوش از «عجیب و غریب» ۱۹۰۶



من کارم را با شناسایی قوانین پایه‌ای زندگی اجتماعی، و با استقاره از رویکرد اسپنسر، شروع کردم، اما همچنین حامی اصلاح اجتماعی بودم.

زدند که به روشنی نشان می‌داد شرایط زندگی مردم واقعاً چگونه است. نقش این تحقیقات پژوهش‌گرانه را - که نشان می‌دادند حقیقتاً در جامعه چه می‌گذرد - نباید دست‌کم گرفت.

دو امریکایی دیگر که در ابتدا تأثیر بسزایی داشتند عبارت بودند از دیلو. پی. بی. دبوآ (۱۸۶۸-۱۹۶۳) و چین آدامز (۱۸۶۰-۱۹۳۵) که هر دو شان دست به بررسی‌های دقیق تجربی‌ای



به‌ویژه که فیلی‌ها نمی‌خواستند چیزی دیگر را برانند یا باور کنند.

و این گفته فامه در مواردی که تبعیض نژادی وجود دارد صدق می‌کند.

جامعه‌شناسان مؤدب مدت‌های مدیدی از تاریخ برده‌داری و استعمارگری حرفی نمی‌زدند.

مطالعهٔ دوبوآ با عنوان سیاهان فیلادلفیا (۱۸۹۹) به دقت زندگی واقعی و شرایط کاری سیاهان و واقعیت نژادپرستی و تبعیض را شرح می‌داد.

من اولین جامعه‌شناس سیاه‌پوستی بودم که به دانشگاه راه پیدا کردم و نیز از فعالان «انجمن ملی برای پیشرفت رنگین‌پوستان» (NAACP).



کتاب معروف چین آدامز، اوراق و نقشه‌های زاغه‌ها (۱۸۹۵)، کتاب مستند و دقیقی بود دربارهٔ وضعیت زاغه‌های «کنارهٔ غربی شیکاگو».



تفقیق من اصلاح اجتماعی را به جنبش درآورد.

کتاب او شبیه کتاب کلاسیک وضعیت طبقهٔ کارگر در بریتانیا (۱۸۴۴) نوشتهٔ فریدریش انگلس بود.

تحقیقاتی که نشان دهند واقعاً در جامعه چه می‌گذرد هر دم با اهمیت‌تر می‌شود، زیرا هرچه جامعه پیچیده‌تر می‌شد افراد کم‌تر از پیش می‌دانستند که مردم دیگر واقعاً چگونه زندگی می‌کنند. به نظر می‌آمد رسانه‌های جمعی از همه چیز خبر می‌دهند، اما این‌که آیا آن‌ها آگاهی از اوضاع واقعی اجتماعی را افزایش می‌دهند یا کاهش جای بحث دارد. جدیت امریکایی در انجام پژوهش‌های تجربی از بسیاری جهات مثر ثمر بود، و بی‌وقفه در خلاف جهت اندیشه‌های برآمده از فهم متعارف و موضع‌های ریشه‌دار ایده‌ئولوژیک حرکت می‌کردند.

ضرورت اصلاح اجتماعی شناخته شده بود،
و نیروی جامعه‌شناسی را برای تبدیل شدن
به یک رشته در ایالات متحده و پندان کرد.



جامعه‌شناسی همواره از جو سیاسی زمانه تأثیر
می‌گیرد، بر خلاف زیست‌شناسی یا فیزیک که این
طور نیستند.

مکتب شیکاگو

نخستین گروه جامعه‌شناسی در امریکا، در سال ۱۸۹۲ در دانشگاه شیکاگو تأسیس شد. شهرت این گروه از دو چیز بود: مطالعات شهری - که با توجه به استقرارش در شهری بزرگ چندان تعجب‌برانگیز نبود - و طرفداری‌اش از نظریهٔ کنش متقابل نمادین، که قدری جالب توجه بود. خود شهر شیکاگو «آزمایشگاه» خوبی بود برای مطالعات شهری. همین خاصیت شهر شیکاگو موجب توجه به نظریهٔ کنش متقابل نمادین که راه‌های کنش متقابل مردم در وضعیت رو-در-رو را شرح می‌داد.

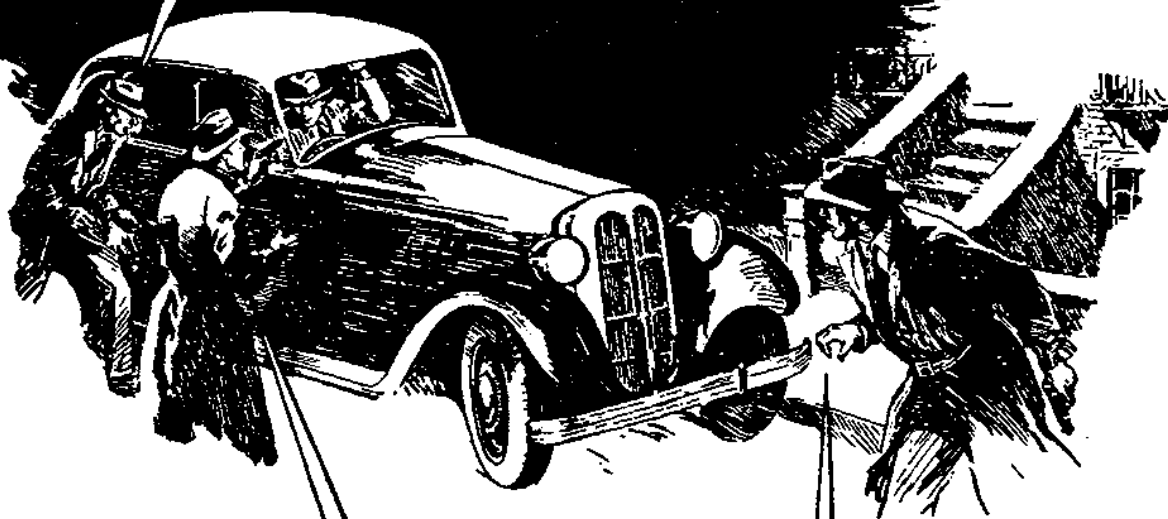


وقتی که در شهری شلوغ زندگی می‌کنی قطعاً
کنش متقابل‌ات پیش از آن است که در
وسط هیچ‌کجا زندگی کنی.

جامعه‌شناسان شهر

جامعه‌شناسان شیکاگو جامعه را به مثابه یک کلیت یا نظامی کلان که همه چیز در کف اختیار اوست موضوع مطالعه خود قرار نمی‌دادند، بلکه گروه‌های کوچک‌تری را مد نظر داشتند و این‌که این گروه‌ها چگونه به جایگاه خود در جامعه معنا می‌بخشند. چون شیکاگو شهری بود بالنده و به سرعت رشدیابنده و جامعه‌ای چند قومی، آنها می‌توانستند یک فرآیند جدید اجتماعی تمام عیار را مورد مشاهده قرار دهند. فرهنگ‌های مهاجر خرده‌گروه‌های خود را در گتوها [محله‌هایی محصور، که عمدتاً اقلیت‌های قومی / نژادی / مذهبی در آن‌ها زندگی می‌کنند] برپا می‌کردند که اندیشه‌های متداول در میان سفیدپوستان امریکایی را به آن نداشت. مکتب شیکاگو رشته مطالعاتی را آغاز کرد که متوجه گروه‌ها و باندها بود و آنها را کجرو و منحرف یا ناهمنوا محسوب می‌کرد.

به این منظور ما باید دست به مطالعه مستقیم بزنیم و به رویکرد نظری تازه‌ای برسیم که شیوه‌ای را که مردم تعریفی از موقعیت تازه‌شان به دست می‌دهند در مد نظر داشته باشد.



مردم هویت گروهی‌شان را از طریق کنش متقابل - یعنی کارکرد متقابلی که چیزها از خلال آن معنا می‌یابند - تعریف می‌کنند و بروز می‌دهند.

و این آخرینش «فرد اجتماعی» است.

نظریه کنش متقابل نمادین تماماً درباره این چیزهاست.

فرهنگ و معانی

معانی ای که مردم به اعمال فرهنگی و اجتماعی شان می‌بخشند همان قدر واقعی است که نیروهای اقتصادی یا طبیعی واقعی هستند. نرخ دستمزد بسیار واقعی به نظر می‌رسد، اما نظر مردم دربارهٔ این که کار چیست و رفاه چیست هم به همان اندازه اهمیت و واقعیت دارد. مذهب بهترین مثال دربارهٔ قدرت ایده است که در طول تاریخ بسیاری جان بر سر آن باخته‌اند.

مکتب شیکاگو در تحلیل‌هایش بسیار به این که طرز تلقی افراد از موقعیت‌های شان چگونه به فرهنگ و واکنش‌های گروهی شان شکل می‌بخشد توجه دارد.



ما مردم را عاملان فرهنگی خود - آگاه می‌دانیم.

پس اگر مردم باور داشتند که تنها راه بقا در جامعه جدید گروه و دسته ساختن و سرپیچی کردن از قواعد اجتماعی است، می‌توان آن را واکنشی عقلانی محسوب داشت.

ما فحشا افراطی‌ترین شکل این نوع فرهنگ گروهی است.

دشوار می‌توان به یاد آورد که مکتب شیکاگو در آن روزگار چقدر ریشه‌گرا (رادیکال) به نظر می‌آمد و نه صرفاً به منزلهٔ عده‌ای که به "نسبیت اخلاقی" باور داشته‌اند.



مطالعات شهری

در جامعه‌شناسی قرن بیستمی، به دلایل روشن، فهم این‌که امور یک شهر چگونه می‌گذرد اهمیت روزافزون یافت. مکتب شیکاگو، و به‌ویژه رابرت پارک (۱۸۶۴-۱۹۴۴)، مطالعات شهری را زیرنقوذ خود داشتند. پارک نظریه‌ای پرداخت و آن را «نگرش زیست‌بومی» نامید، و منظورش این بود که شهر، همانند فرآیندهای زیست‌بومی در محیط زیست، به گونه‌ای خود را با سبکی بسامان تطبیق می‌دهد.



به نظر می‌آید شهر ساز و کار پایه‌ها کننده و پداسازنده عظیمی دارد که، به طر قی که هنوز کاملاً فومیده نشده است، و بی‌استثنا همه آن افرادی را که مناسب زندگی در منطقه یا فضایی خاص اند برمی‌گزیند.

لویس ویرت (۱۸۹۷-۱۹۵۲) دیگر جامعه‌شناس مکتب شیکاگو شهرنشینی را "نوع دیگر زندگی" می‌داند، درست مثل زندگی شهری "غیرشخصی" و بر این نظر که شهر ساخته شده برای جداماندگی و روابط اجتماعی غیرشخصی، نظری که در جامعه‌شناسی امروزی رایج است، به اسطوره می‌ماند. شهرها هم درست همانند آنچه به اصطلاح ولایات گفته می‌شد مختلف‌اند و درست به اندازه و همانند دیگر بخش‌های جامعه به سرعت در تغییر. اساس این فرض که همه زندگی‌های شهری سریع و خطیر و نادلچسب است و برعکس همه زندگی‌های برون‌شهری (روستایی) آرام و دلچسب و دلنشین حتی در برابر ابتدایی‌ترین تحقیقات تجربی تاب تحمل ندارد. زندگی درون شهری هم می‌تواند دلنشین، جهان-میهن، جالب، و، از لحاظ اجتماعی، ایجادکننده کنش متقابل باشد، و درست برعکس زندگی برون‌شهری که می‌تواند در انزوا، بیگانه‌کننده و سخت باشد.



نظریه کنش متقابل نمادین



ما فقط و فقط به «فرد اجتماعی» توجه می‌کنیم.

این پایان فردگرایانه نظریه اجتماعی بود و جامعه را متشکل از اعمال و مقاصد افراد می‌دانست.

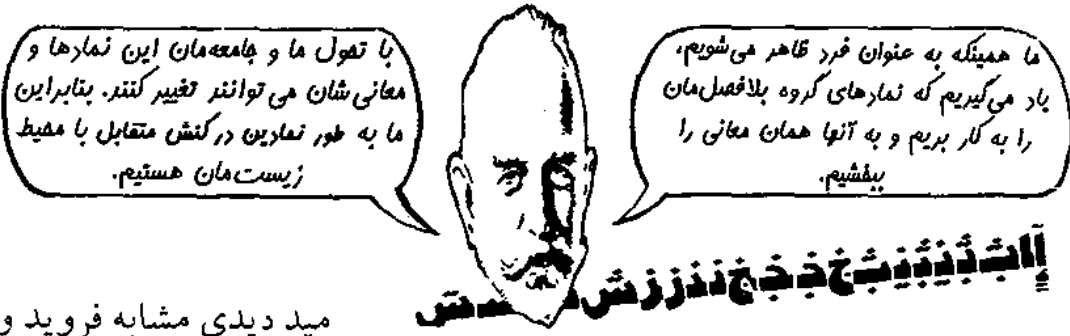
این نظریه کاملاً با مفاهیم امریکایی آزاده کی و جامعه باز همخوانی داشت.

توجه مکتب شیکاگو به نظریه کنش متقابل نمادین با نوع معانی‌ای که افراد به محیط زیست‌شان می‌دهند دقیقاً ارتباط داشت. به بیان دیگر با مسئله هویت و اجتماعی شدن - یا این‌که مردم چگونه فرهنگ‌شان را می‌آموزند و آن را بازتولید می‌کنند. در حالی که جامعه‌شناسی قرن نوزدهمی خود را گرفتار "طرح‌های کلان مسائل" کرده بود، نظریه کنش متقابل نمادین، خود را نظریه‌ای می‌دانست که به اُس اساس

و بنیان مسائل رسیده بود - یعنی به افراد و این‌که چگونه به جهان معنا می‌بخشند.

"خود اجتماعی"

جورج هربرت مید (۱۸۶۳-۱۹۳۱) کسی بود که این رویکرد را مطرح ساخت، او خاطر نشان کرد که بشر یگانه موجودی است که می تواند زبان را به کار گیرد و بر اثر آن برنامه ریزی کند، فکر کند و درباره تجربیات با دیگران ارتباط برقرار سازد.



مید دیدی مشابه فروید و روان کاوی نسبت به جامعه داشت، اما با گرایشی رفتارگرایانه. سنگ بنای همه نظریه های اجتماعی، چگونگی تحول شخصیت دانسته شده است. مید نظریه ای درباره ذات (self) پرداخت و به ثبت رساند، مبنی بر این که خود / ذات در رفتار متقابل ساخته و بازسازی می شود.

کودکی به شخصیت شکل می بخشد.



آیا من خود - ساخته‌ام؟

آقای مید، درباره نظریه‌تان به ما بگویید.

نظریه من درباره فهم تحول خود شفهن است و تصور کردن خودتان در نقش‌های اجتماعی دیگر.

شما با یک مکالمه درونی با خودتان - درباره دیگر مردم «با اهمیت» و نقش‌های دیگر - تصویری از چگونگی و چسبندگی هر چیز نزد خودتان می‌سازید. بچه‌ها این کار را به راحتی می‌کنند زیرا آنها دوست دارند نقش دیگران را بازی کنند و وانمود کنند که دیگری‌اند. این تمرینی است برای بالیدن.

دقیقاً. تحول ذات (خود) رونوی است میان «من» و «خودم».

پس نظریه من درباره تأثیر بشر بر خودش است - یعنی این‌که چگونه «من» «خودم» را در پیوند با دیگران شکل می‌دهم.



همه این حرف‌ها قبول، اما این نظریه فشارهای اصلی را که جامعه بر مردم تممیل می‌کند کاملاً نادیده گذاشته. این‌طور نیست که شما فقط انتقالب کنید که شخص معینی باشید. همه جامعه‌شناسی پیشین نشان می‌داد که چگونه مردم مقبول موقعیت‌هاشان اند. نظریه‌کنش متقابلی شما فردگرایی مغرطن است که جامعه روابط گروهی بر تن کرده.



نه، اصلاً این‌طور نیست. شما متوجه نکته اصلی نشده‌اید.

ذات (هور) تنها در کنش متقابلی با دیگران مقبول می‌شود. بنابراین ذات واقعه اجتماعی است - جزئی از گروه، فرده - فرهنگ، و فرهنگ گسترده است. نکته اینهاست. بدون دیگران که از نخستین روزهای کودکی از آنها چیز یاد بگیرد، راه دیگری برای فرد نیست که به معنایی از هور دست یابد.



پس هنوز هم تاملی ارادی است، نه؟ به این ترتیب تو می‌توانی انتقالب کنی که امروز کی باشی؟



به هیچ وجه، هر فرد اجتماعی شده...

... جامعه‌ای است در ابعاد کوچک!

کنش متقابل نمادین و روان‌کاوی

رویکرد کنش متقابل نمادین هم مثل روان‌کاوی بخشی از یورشی است که هر از چند گاهی در نبردهای جامعه‌شناسانه به نظریه نظام اجتماعی می‌شود. اختلاف اصلی این دو نظریه این است که روان‌کاوی به قدرت ناخودآگاه در شکل‌گرفتن فرد باور دارد، حال آن‌که کنش متقابل‌گرایان فرآیند شکل‌گیری فرد را فرآیندی آگاهانه‌تر می‌دانند. هر دو رویکرد به شکل جامعه‌پذیری یا این مسئله که چگونه کودکان تربیت می‌شوند تا تبدیل به اشخاص و شهروندان معینی شوند اهمیت در خوری می‌دهند. هر دو رویکرد می‌گویند که کلید فهم جامعه در ذهن و میزان برداشت فرد از واقعیت بیرونی نهفته است.



فرد

به دو دلیل باید به جامعه‌پذیری و چگونگی شکل‌گیری شخصیت افراد در جامعه توجه شود. نخست این‌که جامعه‌پذیری نقطه آغاز فهم متعارف است؛ دو دیگر آن‌که ما باید ابتدا فرد را بفهمیم تا بتوانیم به درکی از اجتماع برسیم. دانشنامه‌نویس قرن اول قبل از میلاد، پلینی مهتر، نیز خیلی پیش از این‌ها عین همین حرف را گفته بود.



افراد بشر، برخلاف اغلب حیوانات، از زمان‌های بسیار بسیار دور موجوداتی کاملاً نامستقل بوده‌اند. به دلیل همین واقعیت است که فرآیند جامعه‌پذیری تا به این حد مهم شده است. فرآیندی که در خلال آن کودکی بی‌پناه هویتی فرهنگی می‌یابد و خودآگاه و مستقل می‌شود.

طبیعت در برابر تربیت

آیا ما همه کار را، مثل فراگرفتن زبانی مادری، "به طور طبیعی" انجام می‌دهیم؟ شواهد اندکی در اثبات این گفته در دست است. فقط چند مورد وجود دارد که کودکی در میان حیوانات پرورش یافته و رفتارش مثل رفتار آنها شده است. این داستان‌ها حکایت از آن دارد که تبدیل شدن به بشر متمدن آموختنی است.

اگر از ابتدا جلوی آموختن گرفته شود، پیران کامل این نقیصه تقریباً ناممکن خواهد بود.

آموختن فرآیندی طولانی است که از پدر و مادر، مدرسه، رسانه‌های جمعی، دوستان، انشکده و گروه همسالان در آن نقش دارند.



یک بحث مهم در جامعه‌شناسی این است که چه کسی بیش‌ترین تأثیر را می‌گذارد؟ این پرسش که «شخصیت فرد چگونه شکل می‌گیرد؟» پرسش اساسی در بحثی است که ما آن را «طبیعت» در برابر «تربیت» نامیده‌ایم.

طرفداران «طبیعت» می‌گویند که این ژن‌ها و هورمون‌ها هستند که رفتار و پسر را می‌سازند. طرفداران «تربیت» بر این نظرند که این هونت حاصل مهندسی اجتماعی است.

جامعه‌پذیری چگونه عملی می‌شود؟

جامعه‌پذیری از مفاهیم اصلی در جامعه‌شناسی است. این مفهوم نسلی را به نسل دیگر پیوند می‌دهد و بر شکل‌های تحول جامعه تأثیری بس بزرگ دارد.



سنت‌گرایان معتقدند که انضباط برای کودکان ضروری است. دیگران می‌گویند مهر و محبت و رواداری راه تربیت شخصیت‌های متعادل اجتماعی است. جامعه‌شناسی باید بکوشد ارزیابی کند که جامعه‌پذیری چگونه عملی می‌شود و تأثیر دراز مدت آن بر شخصیت چیست؟

نظریه فروید

به نظر فروید رابطه پیش‌رونده نوزاد با مادر و پدرش بر سرشت روان‌شناختی کودک تأثیری پابرجا دارد که به نوبه خود و به واسطه نیروی ناخودآگاه بر تحولات بعدی اثر می‌گذارد. نکته جامعه‌شناسانه مهمی که در این گفته وجود دارد این است که پیدایش شخصیت، حتی در پنهانی‌ترین بخش‌هایش، در اساس اجتماعی است. نظر فروید این است که شخصیت فرد انسان در رابطه‌ای دو طرفه با

پدر و مادرش شکل می‌گیرد. نوزاد برای دست‌یافتن به معنایی از خود، ایده‌های اجتماعی درباره جنسیت و رفتار را از آن خود می‌سازد. انسان بودن یعنی رسیدن به "خود" از طریق رابطه با دیگران.



این نکته که میل جنسی نوزاد پایه همه تحولات بعدی بشری است بر من روشن است.

فروید مدعی بود که میل جنسی نوزاد و عقده اوریپ که همراه آن است را کشف کرده، اما همه با او موافق نیستند.

اغلب نظریه‌های اصلی جامعه‌شناسی از فروید و روان‌کاوی دلی خوشی ندارند، احتمالاً به این علت که اگر گفته فروید درباره ناخودآگاه و تأثیرات آن بر جامعه صحت داشته باشد، بخش عمده جامعه‌شناسی تجربی بلاموضوع خواهد شد. نظریه کنش متقابل نمادین نیز خیلی طرفدار ندارد زیرا زیرآب بسیاری از نظریه‌های کلان و طرح‌های تحقیقاتی جامعه‌شناختی را می‌زند. در واقع، مید اصطلاح کنش متقابل نمادین را وضع نکرد - بلکه یکی از پیروانش به نام هربرت بلومر (۱۹۰۰-۸۷) این اصطلاح را جا انداخت. او سه اصل عمده را پیش نهاد.

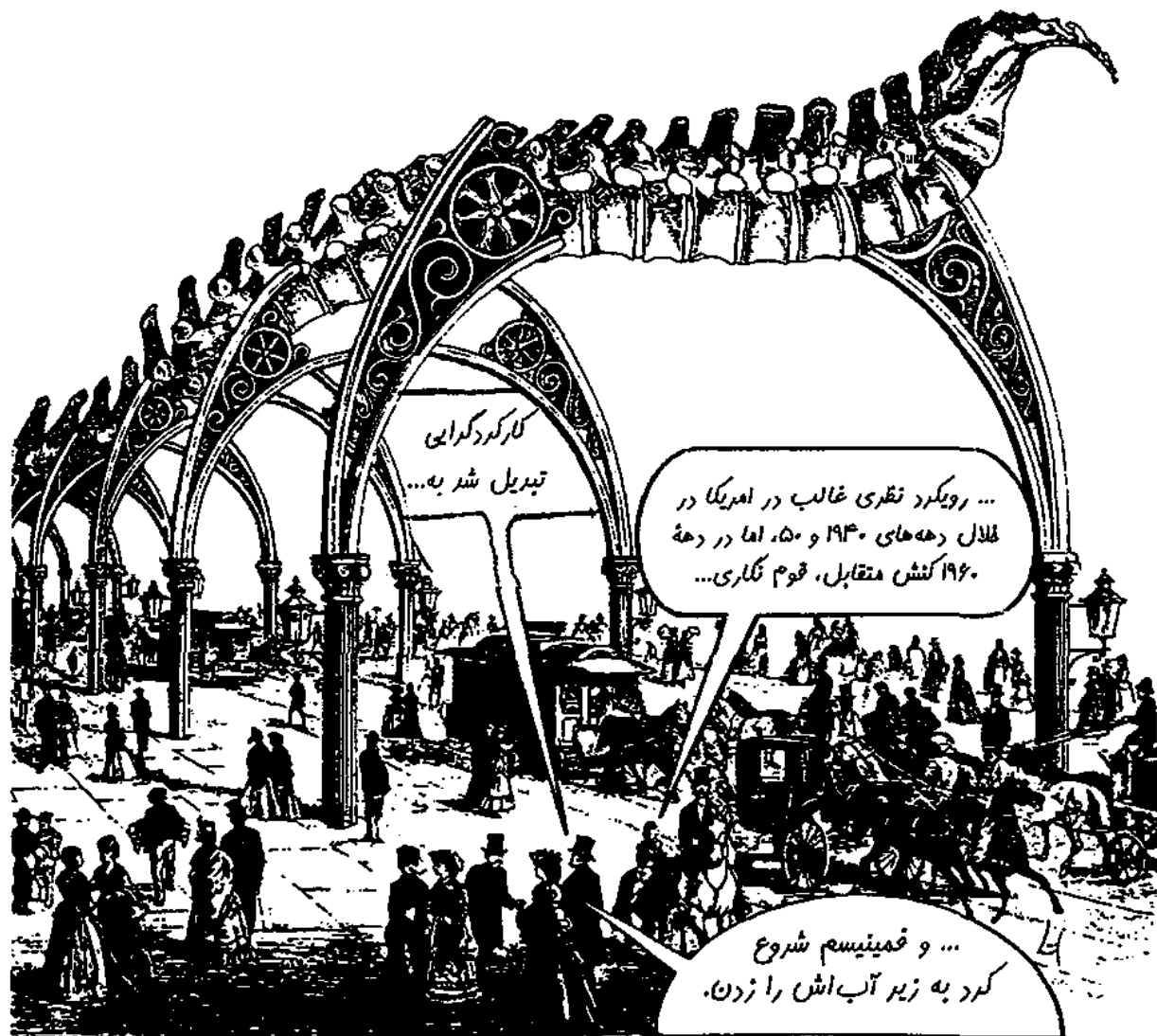


این رویکرد و جامعه‌شناسی شهری باهم جوراند، چون که هر دو، مخالف تحقیق رسمی، آمار و طرح‌های کنترل شده هستند. و هر دو، رویکرد فردگرایانه را ترجیح می‌دهند.

کارکردگرایی

به نظر می‌رسد رویکردهای جامعه‌شناسانه ضد خودشان، در معنای تاریخی کلمه، را پدید می‌آورند، همان‌گونه که کارکردگرایی در ضدیت با نظریهٔ کنش متقابل نمادین قد علم کرد. کارکردگرایی تقریباً به کلی فرد را نادیده می‌انگاشت و جامعه را به مثابه یک نظام (سیستم) به حساب می‌آورد.

نظریهٔ کارکردگرا از نخستین روزهای حیات جامعه‌شناسی اهمیت داشت، شاید به علت نزدیکی‌اش با دیدگاه‌های مبتنی بر فهم متعارف از جهان. معنی این حرف این است که به باور کارکردگرایان همهٔ نهادهای اجتماعی در جامعه غایت‌منداند - مثل خانواده - و نیز این‌که جامعه‌شناسی تماماً و فقط فهمیدن همین نقش است. در امریکا کارکردگرایانی همچون تالکوت پارسونز و رابرت مرتون عمده‌تأ متوجه ساختارهای کلان جامعه - طبقات اجتماعی، نهادهای اقتصادی، حکومت‌ها، ارتش‌ها و ازاین قبیل - بوده‌اند، اما به فرد توجه چندانی نداشتند. آثار ایشان به روشنی متأثر از گنت، اسپنسر و دورکهایم بود و می‌توان آنها را اجتماعی ساختاری خواند.



تالکوت پارسونز



تالکوت پارسونز (۱۹۰۲-۷۹) به فرمول‌بندی‌های پیشین رویکرد کارکردگرا در جامعه‌شناسی که اغلب به صورتی گنگ و خشک و با روش‌های شبه‌علمی تنظیم و تدوین شده بودند، نظم و نسق بخشید. او کارش را با «مسئلهٔ هابزی نظم» که به تامس هابز فیلسوف (۱۶۷۹-۱۵۸۸) بازمی‌گشت شروع کرد.

هابز فکر می‌کرد مردم به طبع احتمالاً همدیگر را خواهند درید، مگر آن‌که از لحاظ اجتماعی منع و مهار شوند. پارسونز در کتاب اصلی‌اش، نظام اجتماعی (۱۹۵۱) آنچه را که پیش شرط‌های کارکردی حیات جامعه می‌نامد به تفصیل توضیح داده است. این شروط عبارت بودند از:



- ۱) انطباق - چگونه یک نظام اجتماعی با محیط‌زیست‌اش انطباق می‌یابد.
- ۲) دست‌یابی به هدف - تعیین هدف‌هایی که اعضای جامعه برای دست‌یابی به آنها هدایت شده‌اند.
- ۳) یگانگی - ضرورت دست‌یافتن به پیوستگی اجتماعی.
- ۴) نگاهداشت الگو - جامعه‌پذیری یا بازتولید جامعه به گونه‌ای که ارزش‌های آن جامعه محفوظ بماند.

تبادل

پارسونز در تلاش برای پاسخ گفتن به مسائل مربوط به تغییرات اجتماعی، توضیحات بکری یافت که نشان دهد چگونه می‌شود امور تغییر کنند اما همانی که بودند بمانند. و این نظریهٔ تبادل او بود. بنابر این نظریه، تغییرات در بخشی از نظام کنش‌های متقابلی را در بخش‌های دیگر نظام پدید می‌آورد که نظام را به تبادل باز می‌گرداند - حتی اگر این تبادل تبادل تغییر یافته باشد.



پارسونز هم مثل اسپنسر و همهٔ تکامل‌باوران قرن نوزدهمی که فکر می‌کردند ما رو به سوی کمال در جوامع پیچیده‌تر و برتر داریم، تکامل اجتماعی را قبول داشت.

مسئله رویکرد کارکردگرا این است که سعی دارد توضیح دهد جامعه چگونه خود را بازتولید می‌کند. نسل‌های جدید که مدام متولد می‌شوند باید جامعه‌پذیر شوند، تحصیل کنند، و آموخته شوند که چگونه به جزئی از جامعه تبدیل شوند و چگونه نقشی برای خود در جامعه بیابند.



من فروید را برای بحث
در باره مشکل جامعه‌پذیری به
بند کشیدم



گرچه ممکن است این نظر قدری غیرمنصفانه به نظر برسد اما، پارسونز تنها برای قوت بخشیدن به این استدلال خود که "کارکرد" خانواده بازتولید جوانان برای جامعه‌ای کاملاً کارکردی است نظر فروید را پذیرفت. استفاده پارسونز از فروید قطعاً باعث مقبولیت بیشتر روان‌کاوی نزد جریان‌های اصلی جامعه‌شناسی شد، اما روایت او نظر فروید را محدود به این می‌کند که خانواده هسته‌ای تنها نظام موجود برای تربیت کودک است.

پارسونز گفته است که مشخصه زندگی اجتماعی "نفع دو طرفه و یادگیری مسالمت آمیز" است، اما او در توضیح اش کاملاً دچار اشتباه شده است. رویکرد کارکردگرایانه، تا به اینجا، در جامعه شناسی تنها عاملی بوده که توافق اکثریت را پشت سر داشته و می توانسته عامل وحدت باشد و تالکوت پارسونز نیز حاکم بلامنازعش بوده. در خلال سال های طلایی دهه ۱۹۴۰ و ۵۰، همه امریکاییان "کارکردگرا" بودند، زیرا همه به اصل وجود خانواده، آشپزی در خانه و این که جای مادر در آشپزخانه است باور داشتند.



جایی در نظام تمایلی اساسی به وارد آوردن فشار به منظور حفظ ثبات وجود دارد. بنابراین، اگر خانواده سرناسازگاری بگذارد یا منحرف شود آن گاه جامعه از طریق تقویت دیگر اجزای ساختار اجتماعی تعادل برقرار می کند.

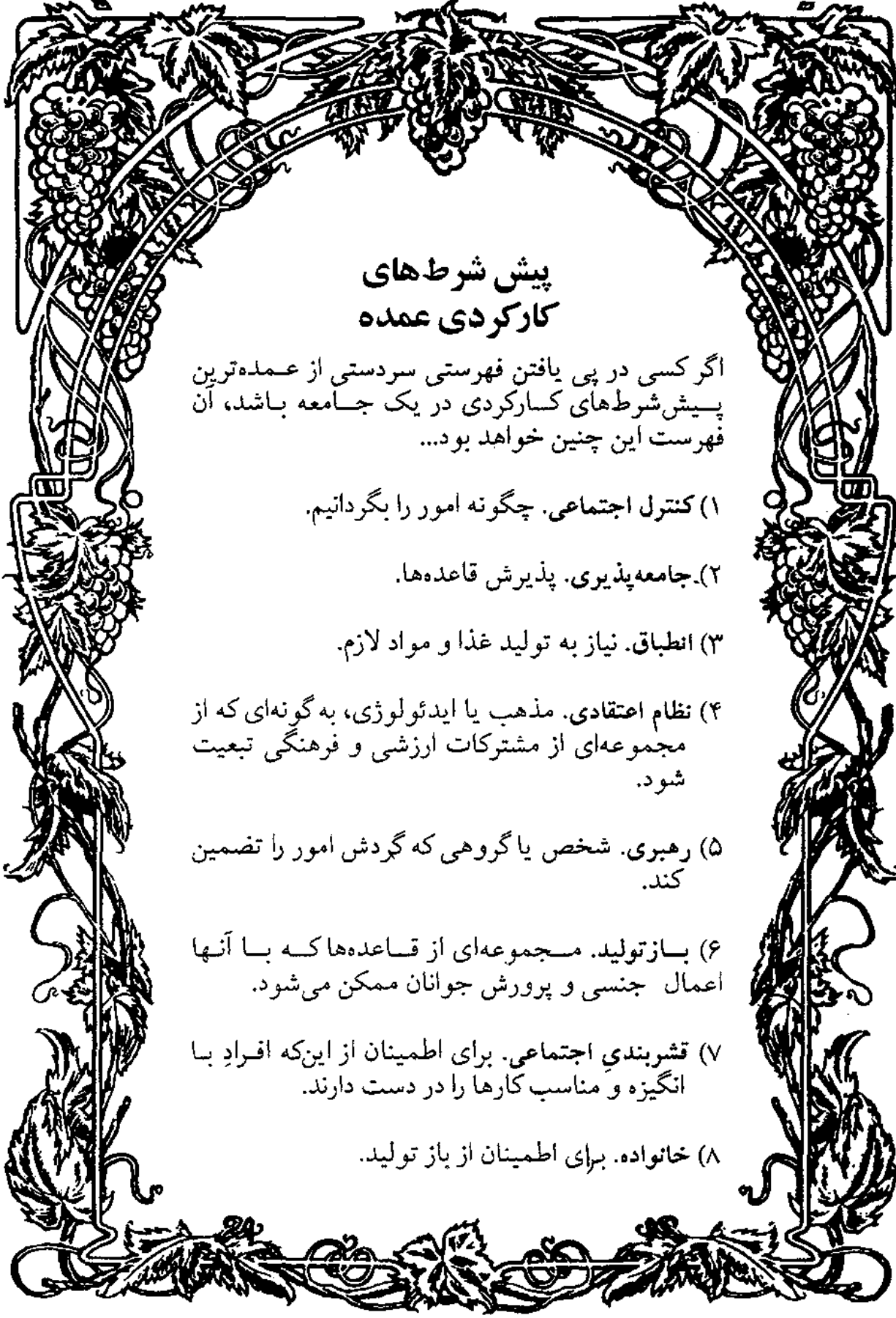
کارکردگراها دوست دارند مرتب دربارهٔ همه چیز بحث و استدلال کنند و فهرست پیش شرط های کارکردی جامعه را تهیه کنند. تهیهٔ این فهرست از شرط های ضروری بنیادی موجودیت یک جامعه است و جامعه برای ادامهٔ حیات باید آن شرط ها را احراز کند؛ درست مثل دانهٔ گیاهان که به هوا و آب و خاک برای ادامهٔ حیات نیاز دارند. این پیش شرط های کارکردی که ظاهراً برای جامعه «عام» هستند. به یقین شبیه به حقایق مسلّم و قوانین عامی می باشند که مثلاً در فیزیک وجود دارد، قوانینی که جامعه‌شناسان «واقعی» همواره مشتاق به کشفشان بوده‌اند.



اگر باور داشته باشی که به جامعه و همهٔ اعضایش باید به مثابه یک نظام کلی نگریسته شود، در آن صورت رویکرد کارکردگرا برایت اساسی خواهد بود. و فهمیدن همینوی پیش شرط کارکردی برای جامعه‌شناس بودن است.

متأسفانه، در دههٔ ۱۹۶۰ در این روزهای هفتادین قتل وارد شد چون هرکسی نمی توانست با آن هم‌نوا شود.

در واقع این تفکر که می‌توانیم هر جزء نظام را در ارتباط با کل نظام بررسی کنیم همان حرفی است که مارکسیست‌ها به نوع دیگر گفته بودند.



پیش شرط‌های کارکردی عمده

اگر کسی در پی یافتن فهرستی سردستی از عمده‌ترین پیش‌شرط‌های کارکردی در یک جامعه باشد، آن فهرست این چنین خواهد بود...

(۱) کنترل اجتماعی. چگونه امور را بگردانیم.

(۲) جامعه‌پذیری. پذیرش قاعده‌ها.

(۳) انطباق. نیاز به تولید غذا و مواد لازم.

(۴) نظام اعتقادی. مذهب یا ایدئولوژی، به گونه‌ای که از مجموعه‌ای از مشترکات ارزشی و فرهنگی تبعیت شود.

(۵) رهبری. شخص یا گروهی که گردش امور را تضمین کند.

(۶) بازتولید. مجموعه‌ای از قاعده‌ها که با آنها اعمال جنسی و پرورش جوانان ممکن می‌شود.

(۷) قشربندی اجتماعی. برای اطمینان از این‌که افراد با انگیزه و مناسب کارها را در دست دارند.

(۸) خانواده. برای اطمینان از بازتولید.

کارکردگرایی مرتون

رابرت کی. مرتون (متولد ۱۹۱۰) کارکردگرایی بود که کوشید به دو پرسش اساسی پاسخ گوید که در نهایت منجر شد به تعطیلی کل تشکیلات کارکردگرایی. چرا ما باید به جامعه به مثابه یک کل بنگریم؟ و چرا ما باید تمایل به همنوایی و یکپارچگی را مفروض بدانیم؟ در تلاش پاسخ به این دو پرسش او انگشت بر اشتباه اساسی کارکردگرایی گذاشت - *اسطوره انسجام*.

سه مشکل اصلی وجود داشت که مرتون آنها را به شیوه لفاظانه‌ی کارکردگرایان، "فرضیه‌های مغالطه آمیز" می‌نامد.

۱. اصل موضوعه اجتناب ناپذیری (که نمی‌توانید از آن بگذرید). این اصل، این مسئله را که هر نهاد خاص اجتماعی تا چه اندازه حقیقتاً پیش شرط‌های "بنیادین" یا "کارکردی" نظم اجتماعی را منعکس می‌سازد، مُسَلِّم فرض می‌گیرد.



مغالطه شماره ۲ مرتون: مغالطه وحدت کارکردی. به عبارت دیگر، واقعاً چرا ما فرض می‌گیریم که جامعه‌ها یکپارچه یا نظام‌هایی منسجم‌اند؟ بسیاری از جوامع به هیچ‌رو این چنین نیستند. کارکردگرایی در باره جوامعی که آشکارا در تضاد دائم‌اند چه می‌گوید؟



آیا کارکردگراها می‌توانند بگویند که منظور از جنگ داخلی رسیدن به هماهنگی و یکپارچه‌گی بوده است؟

من کوشیدم با قائل شدن تمایز میان کارکرد نهن و آشکار انواع مختلف رفتار از پس این موضوع بر پیام.

یا اگر توضیح "آشکار" فایده نداشت از کارکرد "نهن" (یا پنهان) حرف بزن که از مخصصه همان‌گویی خلاص شوی. ممکن است حمله به طرف مقابل کارکردی آشکار برایمان داشته باشد، لیکن کارکرد نهن‌اش در درازمدت باید این باشد که موجب وحدت همه شود.



یعنی این که ممکن است به نظر برسد که کاری را به یک دلیل انجام می‌دهیم (وجه آشکار) اما کارکرد آن برای جامعه ممکن است در مجموع چیز دیگری باشد (وجه نهن).

مغالطه شماره ۳: گاهی اصل موضوعه کارکردگرایی عام خوانده می‌شود. یا این‌که چرا هر چیزی لزوماً باید کارکردی داشته باشد؟ آیا عروسک جمع کردن کسی کارکردی برای نگاهداشتن جامعه دارد؟ چرا این کار را بی‌معنا یا حماقتی نامربوط محسوب نمی‌کنیم؟



پاسخ مرتون به مسئله کارکردگرایی عام قائل شدن تمایز میان کارکردها (یا خوش کارکردها) و بدکارکردهاست. او می‌گوید رویکرد کارکردگرا الزاماً درباره این‌که جامعه چگونه می‌گردد نیست بلکه در واقع صرفاً روشی برای تحلیل است. می‌توان زمینه‌هایی رفتاری را برشمرد که در جامعه بدکارکرداند. اما مشکلی در کل تحلیل ایجاد نمی‌کند.

پس چگونه یک چیز را بدکارکرد می‌دانیم و یک چیز دیگر را نه؟ گفتن این‌که مثلاً انحراف و جنایتکاری در واقع کارکردی برای جامعه دارند غریب است. با این حال، این دقیقاً همان چیزی است که دورکهایم در باره جنایت می‌گفت.



آیا نابرابری هم "کارکرد" دارد؟

کارکردگرایان همچنین می‌گویند که نابرابری در همهٔ جوامع وجود داشته، بنابر این، وجودش ضروری بوده است. طبقه، قشریندی، نخبگان، هرچه دوست دارید بخوانیدش، کارکردی برعهده دارد که کارکردگرایان آنها را برای اطمینان دادن به این که بهترین افراد مشاغل سطح بالا را در دست دارند به کار می‌گیرند. همین حرف‌های تکراری بی‌معنی کارکردگرایان را نزد گردانندگان امور بسیار عزیز کرده است.



نظریه تضاد

ناتوانی کارکردگرایی در توضیح تضاد، ناهماهنگی، روابط قدرت و جنگ طبقات حاکی از آن است که این رویکرد نظری محدودیت‌های خاصی دارد، و البته برخی نقاط قوت‌اش را هم نباید نادیده گذاشت. نظریه تضاد، در واکنش به کارکردگرایی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، خاطر نشان می‌کرد که جامعه بیش از آن که خانواده بزرگ سعادتمندی باشد، مرکب است از گروه‌های معارض که اغلب اوقات تا نهایت، سخت با هم در جنگ‌اند. نظریه پردازان تضاد معتقدند که کانون اصلی همه فعالیت‌های اجتماعی ستیزه بر سر زمین، منابع، ثروت، وسایل تولید، آب، مسکن، امکان تحصیل و از این قبیل چیزهاست.



نظریه تضاد مارکس

مارکس یکی از اصلی ترین نظریه پردازان تضاد بود، او به روشنی در مانیفست (بیانیه) حزب کمونیست (۱۸۴۸) گفت:

تاریخ همه پهلومی که تا کنون بوده اند تاریخ نزاع طبقاتی است.



می شود گفت که در جامعه مدرن تضاد نهادینه شده است، و این فرآیند است که به نظم اجتماعی تاهری ثبات بخشیده است.

پس باید به قدرت و سیاست و نهادهای اجتماعی به مثابه عوامل پوینده نگریسته شوند تا کارکردی.



جامعه نه نظام است و نه اندامواره، جامعه یک جنگ است که معمولاً ثروتمندان بر نرد آن اند.

بیشتر جامعه شناسان امروزی این گفته را قدری زیاده روی می دانند، اما موافق اند که تضاد بیش از توافق پایه اجتماع است. در این مورد گئورگ زیمل (۱۸۵۸-۱۹۱۸) نیز شخصیت مهمی به شمار می رود.

جامعه‌شناسی فارغ از ارزش‌گذاری؟

توصیف هانری پوانکاره (۱۸۵۴-۱۹۱۲)، ریاضی‌دان فرانسوی، از جامعه‌شناسی چنین است: «علمی است با بیشترین روش‌ها و کمترین نتیجه‌ها. این حرف جامعه‌شناسان را که دوست دارند ادعا کنند کارشان همواره بر مبنای شواهد تجربی استوار است رنجاند. همواره "طرف دیگر" است که در بحث‌های خیلی نظری شرکت می‌کند. فرض است که جامعه‌شناسی کل‌نگر باشد، اما به‌ندرت توانسته تحلیل‌هایی ارائه دهد که همه کس (یا هر کس) با آن‌ها موافقت داشته باشد.



این‌که برای آتفه علی‌القاعده باید علمی باشد قبلی کسرشان دارد.

علت‌اش این است که موضوع بررسی جامعه‌شناسی - جامعه - سریع‌تر از فور جامعه‌شناسی تغییر پیدا می‌کند.



جامعه‌شناسی، ناپار،
مهیور است موضوعی
فور - نگر باشد.

و این نیز حقیقت دارد که جامعه‌شناسان خود در آنچه در جامعه‌شناسی می‌گذرد دست دارند، اگرچه خیلی مایل‌اند جور دیگری وانمود کنند. تنها چیزهایی می‌توانند فارغ از ارزش‌گذاری باشند که در غاری، ۵۰۰۰ کیلومتر دورتر از هرجا، شکل‌گرفته باشند، که تازه آنجا هم سایه‌هایی هستند که مخالف‌خوانی کنند.

به سوی پسا مدرنیسم

در واقع یک «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» (یا جامعه‌شناسی دانش) هم هست که به ظهور و سقوط تبیین‌های نظری گوناگون تحلیل جامعه می‌پردازد. از هنگام از سکه افتادن کارکردگرایی، که بی‌شک زادهٔ محافظه‌کاری سال‌های شکوفایی پس از جنگ دوم جهانی بود، جامعه‌شناسی بیش از پیش به رویکردهای بسیار مختلفی تقسیم شد. مارکسیسم، کنش متقابل نمادین، فمینیسم، قوم‌نگاری، مطالعات شهری، نو-مارکسیسم، ساختارگرایی، نشانه‌شناسی و پسا-مدرنیسم، همه و همه، در پاره‌پاره شدن یک رشته تثبیت شده در سال‌های پس از دههٔ ۱۹۶۰ ریشه داشتند، واضح است که روش‌های فهم تغییر جامعه باید دست‌کم همپای تغییرات جامعه، اگر نه سریع‌تر از آن، تغییر کنند، که البته اغلب چنین نیست.



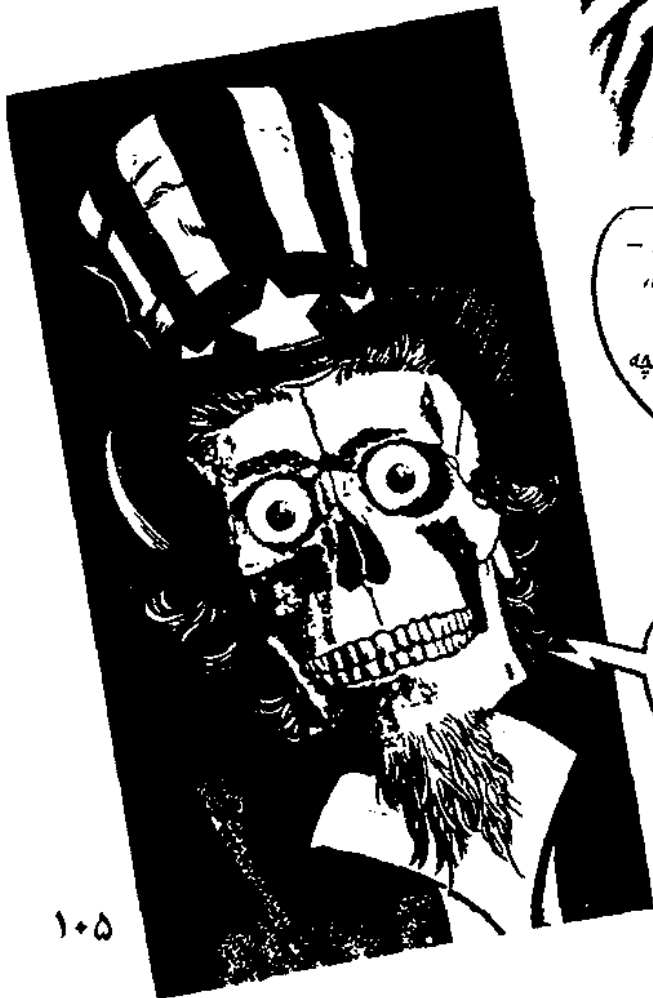
سی. رایت میلز

سی. رایت میلز (۱۹۱۶-۶۲) هم وضعیت موجود جامعه‌شناسی در آمریکا را نقد کرد و هم خودپسندی نخبگان قدرت در آمریکا را. وی همچنین تفسیری تاریخی از پیدایش و گسترش جامعه‌شناسی آمریکایی به دست داد. اثر معروفش *تخیل جامعه‌شناسی* (۱۹۵۹) خودپسندی کارکردگرایی و روابط صمیمانه‌اش با نخبگان قدرت را به باد انتقاد می‌گیرد، حمله‌ای که زمینه را برای احیای جامعه‌شناسی انتقادی در دهه ۱۹۶۰ آماده کرد. نابرابری اجتماعی و نخبگان دست در دست هم دادند، و واضح است جامعه‌شناسی‌ای که عمیقاً منتقد ثروت و قدرت باشد، نزد نخبگان سیاست و دولت چندان محبوب و مقبول نخواهد بود.



معمای جامعه‌شناسی تا دهه ۱۹۶۰ این بود -
منتقد و تأمل‌برانگیز باشد یا بی‌سروصدا،
تجربی بماند و صرفاً به فراهم ساختن
اطلاعات فارغ از ارزش‌گذاری درباره آنچه
در جامعه می‌گذرد بپردازد.

اگر جامعه‌شناسی کارش را درست انجام
دهد باعث رنجهش قدرتمداران خواهد
بود، چون آنچه را که واقعاً رخ می‌دهد برملا
می‌کند.



تحولات پس از دهه ۱۹۶۰

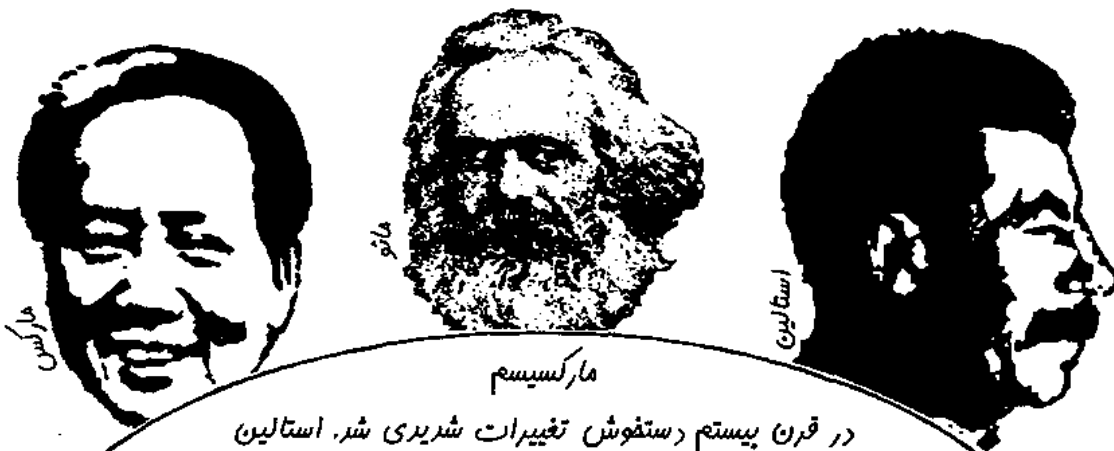
پیش از آن که در تصویری که بودریار ارائه کرده محو شویم بعضی نکات مهم درباره تحولات جامعه‌شناسی بعد از دهه ۱۹۶۰ وجود دارد که لازم است توضیح داده شوند. از مهم‌ترین‌شان باید از بازگشت مارکسیسم، حلول فمینیسم و پیدایش یک نظریه ضد استعماری در باب تحولات تاریخ نام برد.



جامعه‌شناسی از جامعه صنعتی، سرمایه‌داری و نوسازی [مدرنیزاسیون] بسیار سخن گفته، اما به نظر می‌رسد این نکته را فراموش کرده باشد که بسیاری از اینها به پشتوانه امپریالیسمی به دست آمده که «جهان سوم» را به انقیاد درآورد تا بهای تحولات ذکر شده را بپردازد.

تجارت برده به صورتی نمایان
عامل پیوند تاریخی بریتانیا و
امریکا به مستعمرات‌شان
بوده‌است اما هرگز بر آگاهی
اجتماعی پیشرفته دانشمندان
جامعه‌شناس اثری نگذاشته است.

فمینیسم هم یک نارنجک دستی نظری را به
سرپشمه‌های کارکردگرایی پرتاب کرده و یکی را
زیر دماغ امثال پارسونز!



مارکسیسم

در قرن بیستم دستفروش تغییرات شدیدی شد. استالین آن را فقه و مانو تعریف‌اش کرد. اما مارکسیسم در دهه‌های ۱۹۶۰ - البته به صورت ملایم‌تر و روشنفکرانه‌تری - دوباره سر برآورد. فیلی‌ها این ظهور مجدد را به حساب جاذبه مبهم روشنفکران ضد بورژوا، از آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۳۷) تا ژان پل سارتر (۱۹۰۵ - ۸۰) می‌گذارند. در عین حال ممکن است آن را عکس‌العملی به هم‌نواپی ففقان‌آور چریان‌های اصلی جامعه و جامعه‌شناسی نیز دانست. شاید یادآوری این مسئله به خواننده لازم نباشد که در این سال‌ها جامعه‌شناسی با اعلام «پایان جامعه طبقاتی» و «پایان ایده‌نولوژی» در چه وضع و فیمی قرار داشت.



واقع است که مارکسیسم به عنوان تسلی کامل برای رؤیای روستایی‌وار هم‌نواپی آمده بود.

نکته مهم دیگر این بود که رویکرد جامعه‌شناسانه‌ای که از مارکسیسم پپ نو برآمده بود به سیاست‌های کشورهای کمونیست ربطی نداشت، و هم انتقاداتی را به سوسیالیسم مطرح می‌کرد و هم به سرمایه‌داری.

وجود مارکسیسم، به رغم نقمن‌ها و فطاهش، برای جامعه‌شناسی ضروری بود، زیرا جامعه‌شناسی در اصل درباره جامعه صنعتی است.



پایان ایده‌تولوژی

شاید نقطه اوج - یا فرود، بسته به آن که از چه دیدگاهی به آن نگرسته شود - جامعه‌شناسی، به‌مثابه عامل هم‌نوایی، بحث‌هایی بود که تحت عنوان "پایان ایده‌تولوژی" در اواخر دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ در گرفت. دتیل پل (متولد ۱۹۱۹) در کتاب‌اش *پایان ایده‌تولوژی* (۱۹۶۰) این عقیده را مطرح ساخت که ایده‌تولوژی‌های طبقاتی به‌طور طبیعی در جوامع صنعتی مضمحل می‌شوند و همگرایی به سمت تقسیم قدرت و توازن اجتماعی جای آن را می‌گیرد.



دستمزدهای بیشتر، دولت رفاه و رونق عمومی احتمالاً از خودبیگانگی راکاهش می‌دهد و مرحله بالاتری از جامعه را پرورد می‌آورد.

و تکنولوژی پرورد هم راه را به سمت آرمانشهری تازه می‌کشاید.

درست زمانی که این عقاید به موفقیت نزدیک می‌شدند، طی دهه ۱۹۶۰، آتش جنگ‌ها، جنبش‌های ضد اقتدارگرایی و انتقادهای اجتماعی در جهان غرب در گرفت و همه رشته‌های وفاق سیاسی را پنبه کرد. تزه‌های ناظر بر همگرایی بیشتر تر به خواب و خیال می‌مانست و، در واقع، دوره بی‌سابقه‌ای از تضاد و تغییرات سریع در اجتماع و جامعه‌شناسی آغاز شده بود. جامعه‌شناسی، باردیگر به مارکسیسم، نظریه‌های تضاد و عقایدی که به مقابله با وضع موجود برخاسته بودند رو آورد.



مفهوم فرادستی (هژمونی) نزد گرامشی

اساس بحث مارکس این بود که در جامعه سرمایه‌داری قطب‌بندی میان کارگران و سرمایه‌داران هر دم بیش‌تر می‌شود. از آنجا که این گفته طی قرن بیستم در غرب نه فقط کاملاً و به آن صراحت که در مد نظر مارکس بود متحقق نشد، بلکه برعکس آن هم اتفاق افتاد، مارکسیست‌ها تفکر در این باره که جامعه سرمایه‌داری چگونه می‌گردد را سرگرفتند. کم‌کم روشن شده بود به عوض آن که پیچیدگی جامعه کم و کم‌تر شود، جامعه پیچیده‌تر شده است و طبقات و گروه‌های میانی دیگری هم در جامعه به وجود آمده.

آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۲۷) جدی‌ترین متفکری بود که بحث‌های مربوط به طبقه و قدرت را به شکلی تازه مطرح ساخت. برداشت او از مفهوم فرادستی به محوری‌ترین بحث جامعه‌شناختی درباره پیچیدگی‌های جامعه مدرن تبدیل شد.



من توانستم نشان دهم که بورژوازی فقط با زور حکومت نمی‌کند بلکه همچنین با جلب رضایت دیگر گروه‌ها اتحاد سیاسی تشکیل می‌دهد و برای سلطه بر جامعه ابره‌نولوژی‌سازی می‌کند.



به عبارت دیگر، باید گفت جامعه در هیجان دائم به سر می‌برد و موجودی که آرام نیست.

با قدری هیجان برای آخر هفته پطوری، قربان؟



گرامشی به جای مفهوم مبارزه
 گریزناپذیر طبقاتی، که مارکس
 مطرح‌اش کرده بود، دیدگاهی فراگیرتر،
 و البته جامعه‌شناسانه‌تر، از تضاد بین
 گروه‌ها، احزاب، افراد و ایده‌تولوژی‌ها
 ارائه کرد. مفهوم فرادستی، یا کسب
 رهبری از راه جلب رضایت جامعه،
 توجه همگان را به این واقعیت سوق
 می‌داد که افراد همواره به جامعه و
 فرهنگی که در آن زندگی می‌کنند واکنش
 نشان می‌دهند و آن را به شکل تازه‌ای
 مطرح می‌سازند.

این‌طور نیست که ایده‌تولوژی‌ها صرفاً به
 اذهان عالی و منفصل، که ایده‌تولوژی‌ها را
 می‌زیند، تزریق شوند - اذهان عرصه بحث
 و مناظره میان گروه‌های فرادست و
 فرودست در جامعه است.



عقاید گرامشی بر مطالعات فرهنگی و بحث‌های
 مربوط به فرهنگ عامه - که دیگر به عنوان "سیرک
 توده‌ها" در نظر گرفته نمی‌شود تأثیری به‌سزا داشته
 است.

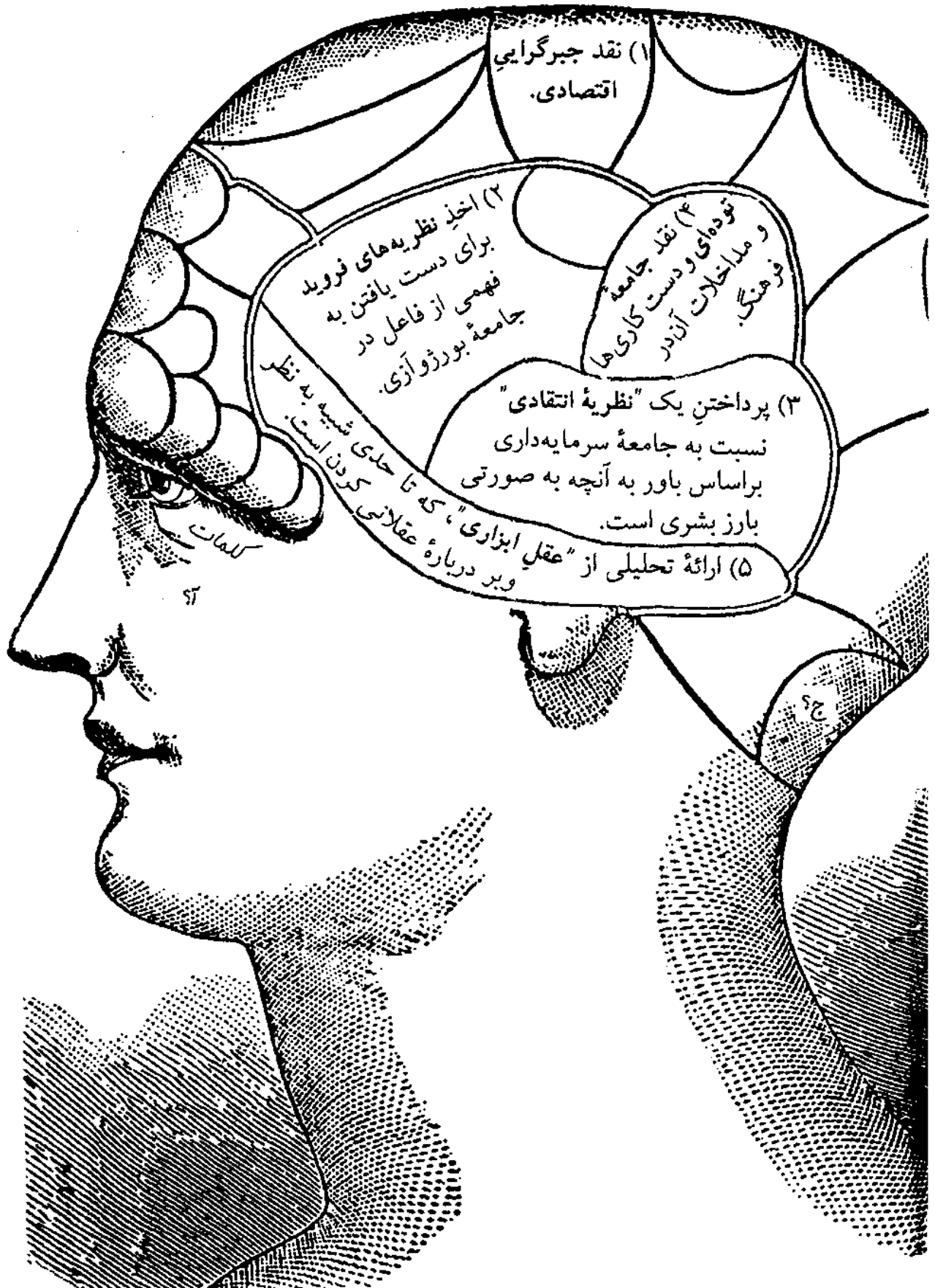
گرامشی بیشتر نظریه‌هایش را در زندان نوشته و
 ناگزیر از قدری پنهان‌کاری و پوشیده‌گویی بوده، به
 همین علت تفسیر آثارش قدری دشوارتر از حد
 معمول است.

مکتب فرانکفورت

بیشتر اعضای این گروه نظریه پردازان آلمانی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۴۰ که نظریه‌های شان را می‌نگاشتند و می‌پرداختند ناشناخته بودند، اما کم‌کم در دهه ۱۹۶۰ در جامعه‌شناسی مورد توجه قرار گرفتند. آنها نیز، همچون گرامشی، به این نظر رسیده بودند که تحولات جامعه، حتی اگر سرمایه‌داری باشد، بنا بر الگوی انقلابی ساده‌ای که مارکس پیش‌بینی کرده بود صورت نمی‌پذیرد.



پس آنگاه مکتب فرانکفورت به ساخت و
 پرداخت برنامه‌ای نظری
 دست زد که عبارت
 بود از:



مکتب فرانکفورت بیش‌تر فلسفی‌اندیش بود، و بر اهمیت فرهنگ و ایده‌ثولورژی در شکل دادن به فرد در جامعه توده‌ای تأکید می‌گذاشت؛ اما بسیاری هم بر این نظرند که دیدگاه تیره و تاریک ایشان مبنی بر این‌که فرهنگ توده‌ای دست و پای همگان را در گیرودار واقعیت‌های زندگی بسته است زیاده از حد بدبینانه است. ظهور فاشیسم و آنچه ایشان «صنعت فرهنگ» می‌نامیدند در نظر اعضای مکتب فرانکفورت نشانه‌های مشابهی بود از نوع جدیدی از جامعه که اعضایش را به واسطه فریب‌کاری‌های پیچیده و مغلق تحت انقیاد درمی‌آورد.



بحث اصلی فرانکفورتی‌ها درباره فرهنگ مدرن و رسانه‌های گروهی بدون شک مبحثی مهم در جامعه‌شناسی امروز است، اما شاید نظرات گرامشی در باب فرهنگ ستیزه‌گر کارآمدتر و مناسب‌تر باشد. از لحاظ نظریه جامعه‌شناسانه هم رویکرد میان‌رشته‌ای فرانکفورتی‌ها قدری شسته — زفتگی رویکردهای تجربی جامعه‌شناسی را برهم زده است.

هربرت مارکوزه (۱۸۹۸-۱۹۷۹)، عضو ناپیوستهٔ مکتب فرانکفورت، به دلیل حمایت‌اش از مرام‌های رادیکال و ضد اقتدار در دههٔ ۱۹۶۰ شهرتی به هم زد، حتی، به سبب انتقادهایش از جامعهٔ سرمایه‌داری در کتاب انسان تک‌ساحتی (۱۹۶۴)، به او لقب «پدر تروریسم» دادند. در این کتاب او بحث‌های مکتب فرانکفورت را در باب این‌که سرمایه‌داری تولیدکنندهٔ نیازهای کاذب، آگاهی کاذب و فرهنگ توده‌ای است که طبقات کارگر را به برده‌گی می‌کشاند جمع‌بندی کرد.

بر فلاف دیگر اعضای مکتب فرانکفورت من معتقد به ایثار نیروی مخالفی اصیل و مبارزه برای آزادی بودم.

کتاب او *اُروس و تمدن* (۱۹۵۵) اثری مهم در مباحث مربوط به جنسیت و جامعه‌است و در انکارها (۱۹۶۸) او بر ادعاهای جامعه‌شناسی مبنی بر فهم جامعه می‌تازد. او به واقع‌پلی است میان مسائل نظری قدیمی مورد توجه جامعه‌شناسی اروپایی و رادیکالیسم بازبینی شدهٔ دههٔ ۱۹۶۰.



یورگن هابرماس



جامعه‌شناسی مابعد دهه ۱۹۶۰ بیش از پیش به نقش درخور توجه دو عامل فرهنگ و ارتباطات در تحلیل جامعه وقوف می‌یافت. یورگن هابرماس

(متولد ۱۹۲۹) این دو عامل را با مسائل مورد توجه مکتب فرانکفورت ترکیب کرد. مسئله مورد توجه او ارتباط عقلانی و امکان وجود داشتن آن در جامعه سرمایه‌داری است. او برخلاف اعضای مسن‌تر مکتب فرانکفورت درباره چنین امکانی کاملاً بدبین نبود. در کتاب نظریه کنش ارتباطی (۱۹۸۱) تحلیل پیچیده‌ای از جامعه سرمایه‌داری ارائه می‌کند. و روش‌های ممکن را که از طریق آنها می‌توان در برابر اثرات ناشی از عقل ابزاری (عقلانیت ویری) پایداری کرد و همانا اخلاق و آزادسازی ارتباطی است بررسی می‌کند.

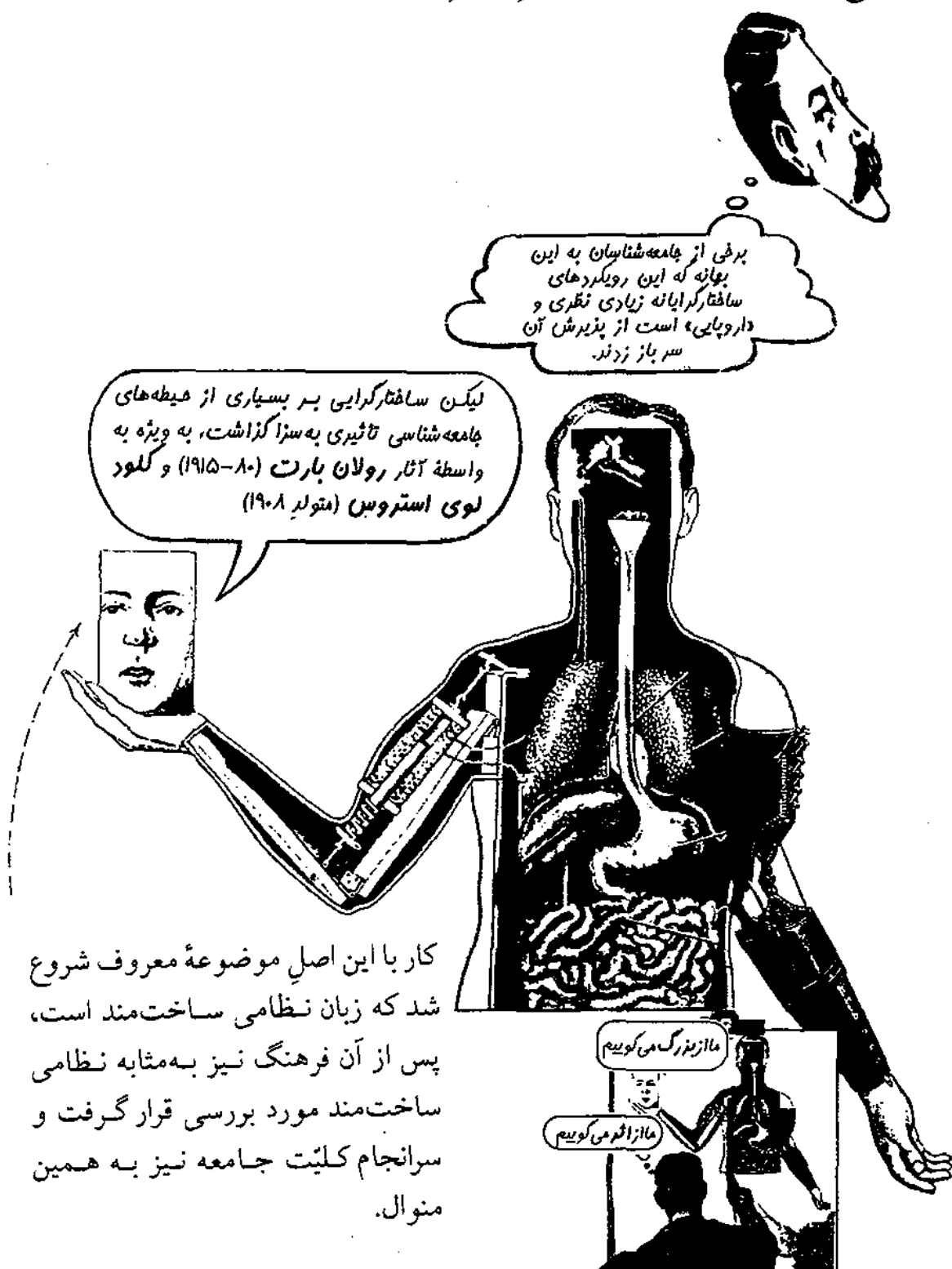
در مورد آزادسازی فردی من از پیران‌های جامعه‌شناسی آمریکایی، نظیر کنش متقابل نمادین و پدیدارشناسی، که تأکیدشان بر فضای کلی آگاهی فردی است، بهره گرفته‌ام.



او دشوار، دشوار فهم، و جامع است و کوشیده است بین پیران‌های پیرگرای مکتب فرانکفورت و آرای کنش بنیاد مخالفان آمریکایی اش پیوند برقرار سازد.

رویکرد ساختارگرا

پس از ورود نو-مارکسیست‌ها به عرصهٔ جامعه‌شناسی نوبت به موج دوم نظریهٔ ساختارگرا رسید تا بار دیگر شیوه‌هایی را مطرح سازد که در آن جبرباوری اجتماعی و عاملیت اجتماعی پذیرفته است. اثر پیش‌تاز فردینان دو سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) در زبان‌شناسی در آغاز مطالعه‌ای در حیطهٔ زبان بود اما موجب شد تقریباً همه چیز به عنوان ساختار مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد، و از جمله جامعه. نظریهٔ نشانه‌شناسی یا مطالعهٔ نشانه‌های سوسور در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ در جامعه‌شناسی مطرح و موجب پیدایش رویکردهای نظری کثرت‌گرا شد.



مربوط‌ترین کار
 ساختارگرایی برای
 جامعه‌شناسی در حوزه‌های
 مطالعات فرهنگی بوده
 است، یا به زبان خود
 جامعه‌شناس‌ها، در تحلیل
 فرهنگ به مثابه یک نظام
 دلالت‌گر. اگر قدری به نظر
 عجیب می‌رسد به سبب
 این است که این رویکرد
 می‌خواهد از طریق نگاه
 کردن به راهی که چیزها
 [اشیاء یا امور] "دلالت
 می‌کنند" یا معنایی در
 فرهنگ می‌یابند از جهان
 معمول اجتماعی "آشنایی
 زدایی" کند.



کلمه «سگ» بر سگ بوده کی دلالت می‌کند زیرا
 نظام زبانی ما، به واسطه قواعد و قراردادهایش،
 به طور دل‌پسواهی می‌خواهد که این طور باشد.

همه چیز، به سبب نظامی زبانی که ما آن را به
 کار می‌بریم معنایی دارد، مثل یک «گل».



و از آنجا که همه ما در این نظام زبانی گرفتار آمده‌ایم
 نمونه فهم ما از اشیاء را هم همین نظام زبانی تعیین
 می‌کند.

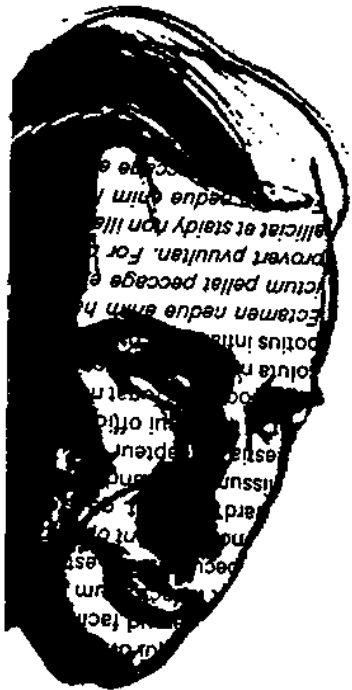
برای فهم فرهنگ باید ساختارهایی را که
 در آن نقش دارند و نیزالگوهای زیربنایی
 که به آن شکل می‌دهند را فهمید.

نقاشی راهی است به سوی سعادت

خلاصه این‌که همه ما در دام زبان
 گرفتاریم و این فرهنگ‌مان را هم از
 طریق زبان کسب می‌کنیم. ما
 فاعل‌های شناسایی سخن‌گو هستیم.

رولان بارت

رولان بارت بهترین مثال برای این نوع قرائتِ ساختارگرایانه از فرهنگ و جامعه است، به ویژه در تحلیل نشانه‌های فرهنگی عامه. اهمیت رسانه‌های گروهی در انتشار و ترویج دیدگاه‌های ایده‌ثولوژیک نسبت به جهان بر پایه توانایی‌های‌شان در ساختن نشانه‌ها، صورتِ خیال (ایماژها)، دال‌ها، و کار به شیوه‌های خاص است، و بارت به طرزی درخشان ساختارهای سازنده کارکرد آنها را نشان داده است. او راه‌هایی را تحلیل می‌کند که "نشانه‌ها" (صورتِ خیال، کلمات، اشیاء) از طریق آن‌ها معانی عمیق‌تر و اسطوره‌ای درون فرهنگ عامه - و نه صورتِ سطحی‌ای که به طور غیرمستقیم به آن‌ها اشاره می‌شود (مدلول‌ها) - را منتقل می‌کنند.



پرهم بریتانیا دال بر ملت، تاج سلطنت، امپراتوری، «بریتانیایی بودن»، و غیره، و غیره است.

تحلیل‌های نشانه‌شناسانه این "ساختار"ها خیلی جالب توجه است، اما به نظر می‌رسد که ساختارها همه چیز را در بر می‌گیرند، و دیگر چشم ما به روی افراد، کنش‌ها و تغییرات اجتماعی بسته می‌شود. طرفداران نظریه کنش متقابل نمادین دیگر این قدر ساختارگرایانه فکر نمی‌کردند.

چه کسی ساختارها را می‌سازد و چه کسی تفسیرشان می‌دهد؟

جامعه‌شناسی چندجنبه‌ای

رویکردهای ساختارگرایانه به فرهنگ و جامعه، میان‌بری در جریان اصلی جامعه‌شناسی هستند؛ زیرا این هردو سعی در نادیده گرفتن یکدیگر داشته‌اند. اما جامعه‌شناسی، در عمل، در مقام یک رشته درصدد روشن کردن بسیاری از قلمروهای جامعه یا فرهنگ یا رسانه‌هاست، که به موضوع‌های خاص مطالعه تبدیل شده‌اند.



تنها چیزی که قطعاً می‌توان گفت این است که مشکلات بنیادین جامعه‌شناسانه - نظیر این که آیا "ساخت اجتماعی" مهم‌تر است یا "عامل فردی"؟ یا آیا طبقه هنوز وجود دارد؟ - هنوز برقرارند، لیکن تنها با طیفی گسترده از دورنماهای نظری که ظاهراً نشانگر آن چیزی باشند که ما "وضعیت پسامدرن" می‌خوانیمش می‌توان پاسخ می‌درخور برای آنها یافت.

فمینیسم

فمینیسم رویکردی است که سخت‌ترین انتقادهای را نسبت به این ادعای جامعه‌شناسی مرسوم و جا افتاده که حقیقت عام یا همه شمول را در نظر دارد، روا داشته است. فمینیست‌ها می‌گویند که جامعه‌شناسی در تبیین‌هایش، از دولت رفاه گرفته تا رسانه‌ها، فقط و فقط به بازتولید این تصور می‌پردازد که مناسبات جنسیتی موجود "طبیعی" است و زنان نقش‌های اجتماعی در خور و مناسب‌شان را ایفا می‌کنند.

بخش مهمی از جامعه‌شناسی به راهتی در مورد زنان مطلقاً ساکت است...

ما نازیده مانده بودیم، مگر در مقوله «مادری».

بحث‌های با افتادۀ جامعه‌شناسی دربارهٔ طبقه، مطلقاً، دربارهٔ مردها و طبقه است. اگر مردی کارگر باشد، آن وقت تعریف را طوری سامان می‌دهند که زنش را هم دربر بگیرد، که انصاف باید داد پسران هم علمی نیست.

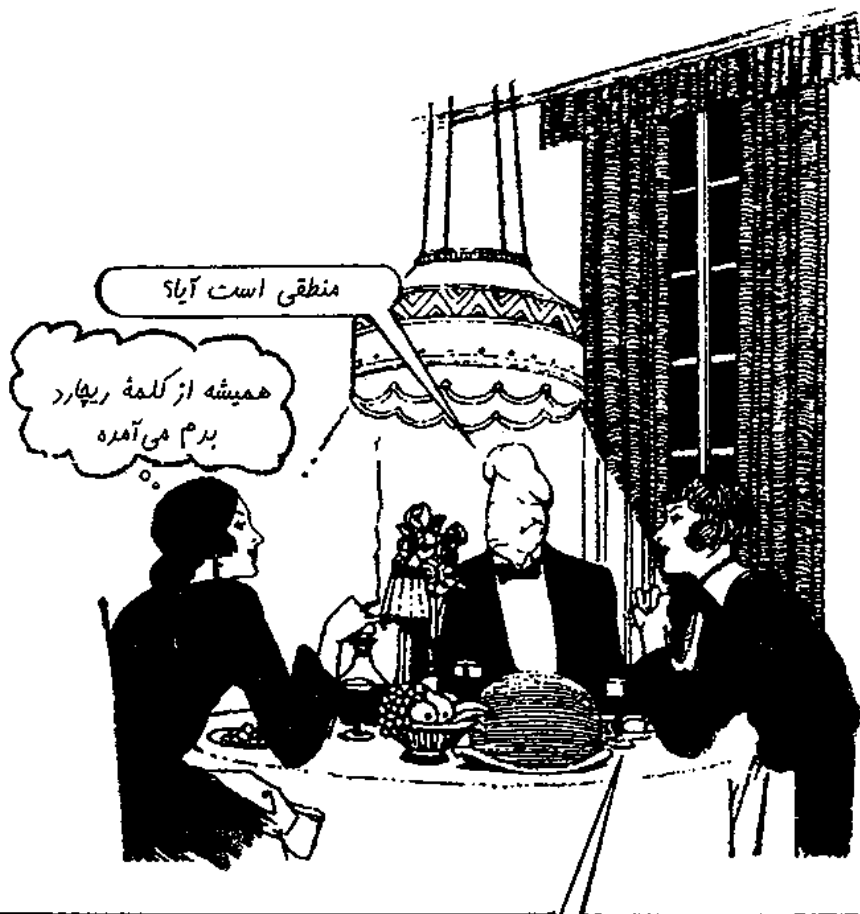
در سیاست هم مباحث مربوط به رای و حقوق سیاسی همیشه، در عمل، مربوط به مردهاست، همان‌طور که در بحث‌های مربوط به شهروندی زیره شد.

گفتار جامعه‌شناسی همواره مردانه بوده است، نگاه جامعه‌شناسان همواره مردانه بوده، و دل‌نگرانی‌های مربوط به کار نیز، تا آنجا که کاری به کارِ کاردرخانه نداشته است، مردانه بود.



فمینیسم چیست؟

این سؤالی است که ذهن خیلی‌ها، از جمله جامعه‌شناسان، را مشغول کرده. فمینیسم را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: نگرشی انتقادی به جامعه براساس باور به وجود نابرابری میان زن و مرد در نقش‌ها و پیش‌فرض‌هایی که جامعه برای هریک قائل می‌شود. یا، اگر بخواهیم از جنبه دیگر به آن نگاه کنیم، زنان خواهان برابری در به دست آوردن امکان تحصیل، کسب شغل، درآمد، شرکت در سیاست و قدرت هستند. از لحاظ جامعه‌شناسی این یک واقعیت است که زنان برای نخست‌وزیر شدن، پزشک یا وکیل شدن بخت و امکان بسیار کمتری از مردان دارند.



نقدهای عمده فمینیسم به جامعه‌شناسی را می‌شود به شرح زیر خلاصه کرد...

- (۱) تحقیقات جامعه‌شناسی همیشه مرد - محور بوده است.
- (۲) نتیجه این تحقیقات به همه تعمیم داده می‌شده است.
- (۳) مسائلی که برای زنان اهمیت داشته، نظیر تولید مثل، مغفول مانده.
- (۴) تحقیقات فارغ از ارزش‌گذاری دقیقاً به معنای تحقیقات بی‌توجه به مسائل مربوط به جنسیت است، در این‌گونه تحقیقات زنان با منشی تعریف شده نمایانده شده‌اند.
- (۵) در تحلیل‌های اجتماعی مسائل جنسی و جنسیتی همچون متغیرهای مهمی در نظر گرفته نشده‌اند، حال آن‌که بسیار تعیین‌کننده‌اند.

در طول تاریخ همواره باور بر این بوده است که زنان به خوبی مردان نیستند، گرچه از شدت این نظر بسیار کاسته شده است. تنها در پنجاه سال اخیر زنان در عمل به چیزهایی همچون برابری دست یافته‌اند، و این البته هنوز دستاورد قابلی نیست. نقد فمینیستی جامعه بر این عقیده استوار است که انسان‌ها در واقع، کم یا بیش، برابر زاده می‌شوند و تنها نحوه سازمان‌دهی امور در جامعه است که منجر به تبعیض می‌شود. این اواخر آشکار شده است که اگر در امر تحصیل موقعیتی برابر با پسرها در اختیار دخترها هم قرار بگیرد آنها تقریباً در همه رشته‌ها سرآمد می‌شوند. که البته قدری برای پسرها نگران‌کننده است زیرا در دنیایی که فن‌آوری (تکنولوژی) بر جای نیروی عضلات می‌نشیند و بر عامل محرک اقتصاد بدل می‌شود امکان پیدا کردن شغل مناسب بیش از پیش از ایشان گرفته می‌شود.



تاکید جامعه‌شناسی بر جامعه صنعتی، کار و کارگر همواره بر عرصه مردانه متمرکز بوده.

هالا وضع عوض شده، چون اقتضای عوض شده و میامش جامعه شناختی تازه شروع کرده اند به پرداختن به این بحث‌ها.

نقد فمینیستی جامعه همه شیوه‌های سازمان‌دهی جامعه، حتی خود جامعه‌شناسی را، نقد می‌کند.

گردهم آیی جامعه‌شناسان

مباحث مربوط به فمینیسم در جامعه‌شناسی بسیار پیچیده شده است، چون که بیشتر جامعه‌شناسان مرد بوده، و هستند. در سراسر تاریخ جامعه‌شناسی روش تحقیقات جامعه‌شناختی که مد نظر جامعه‌شناسان بوده بسیار به نحوه نگرش مردانه‌شان بستگی داشته. مثلاً همه مباحث مربوط به طبقه - و این که هرکس به کدام طبقه تعلق دارد - بر پایه کردار مردان استوار بوده، و به زنان همواره همچون متعلقات مردان نگریسته شده است. و این به آن سبب بوده که زنان موجودیتی نداشتند مگر در مقام مادر، همسر و قطعات متصله به شوهرانشان.

جامعه‌شناسی هنگامی که به سیاست و قدرت هم می‌پردازد، متوجه عرصه عمومی است، که آن هم غالباً مردانه است.



عرصه خصوصی، یا کار خانه، همیشه ناریره گذاشته شده.

تقسیم کار بین عرصه عمومی و خصوصی، "طبیعی" بودن را پیش فرض گرفته، یعنی بر پایه زیست‌شناسی استوار بوده است، و بنابراین، به غور و تفحص در آن نیازی نیست. با توجه به این که معنای جامعه‌شناسی لابد باید "علم به جامعه" باشد، خیلی بد است که مسئله‌ای تا این حد اساسی نادیده گذاشته شود. این نگرشی خیلی علمی نیست.

برنامه‌ای که فمینیسم
برای بازسازی جامعه‌شناسی پیشنهاد می‌کند چیزی است در
این حدود:

(۱) قرار دادن جنسیت در مرکز توجه همه تحلیل‌ها، و برابر
گرفتن آن با طبقه و نژاد.

(۲) نقد همه نظریه‌های جامعه‌شناختی و دیدگاه "مردانه"ی آنها،
یعنی تحلیل نگرش‌های خودآگاه و ناخودآگاه که نگرش
جامعه‌شناسان را می‌سازد.

(۳) تحلیل و بررسی ارتباط میان عرصه‌های خصوصی و
عمومی به عنوان مهمترین موضوع برای فهم چگونگی کارکرد
جامعه.

(۴) بازنگری همه نظریه‌های جامعه‌شناسانه.



یکی دیگر از ثمرات نقد فمینیستی
جامعه‌شناسی آگاهی بیشتر نسبت به
اهمیت نژاد و قدرت با نژادپرستی
است که فوراً مستلزم نقد اساسی
مقولات نظریه جامعه‌شناسانه است.

جهانی شدن

از یقین‌های کارکردگرایی در دهه ۱۹۵۰ تا فضای مشحون از تردید و نگرانی امروزی، جامعه‌شناسانه راه درازی را پیموده‌ایم. نقش و وظیفه جامعه‌شناسی کاملاً دگرگون شده، هم بر اثر سست شدن رویکردهای نظری معمول و متداول و هم بر اثر گذار سریع و ناگهانی دولت-ملت‌های صنعتی در دوره پس از جنگ [جهانی دوم] به آنچه به تسامح می‌توان اقتصاد جهانی پسا-مدرن نامیدش.

الگوهای جاافتاده کار، تحصیل، تفریح، و زندگی خانوادگی همه در عرض بیست سال تغییر یافت. نمونه بارز و مثال‌زدنی‌اش معادن زغال سنگ است. در این حوزه که صنعت "سنگین" خوانده می‌شد الگوهای سنتی مردانه کار و تفریح، یک طبقه و نوعی زندگی خانوادگی را شکل داده بود که مقبول و مانوس بود.



در عرض ۲۰ سال کل صنعت، به ویژه در جاهایی مثل ویلز پنوبی، نابریر شده بود و با آن یک شیوه‌ای زندگی به کلی از بین رفت.

دیگر فقط زنانی می‌توانند کار کنند که با معریفان ازدواج کرده باشند.

و آنها خودشان در صنایعی با تکنولوژی پیشرفته کار می‌کنند که خود این صنایع موجب تغییر شکل اقتصاد و جامعه‌ای که ما در آن کار می‌کنیم شده‌اند.



حالا بعضی‌ها می‌پرسند که آیا اصلاً دیگر آن طبقه کارگر مردانه قدیمی هنوز هم وجود دارد؟

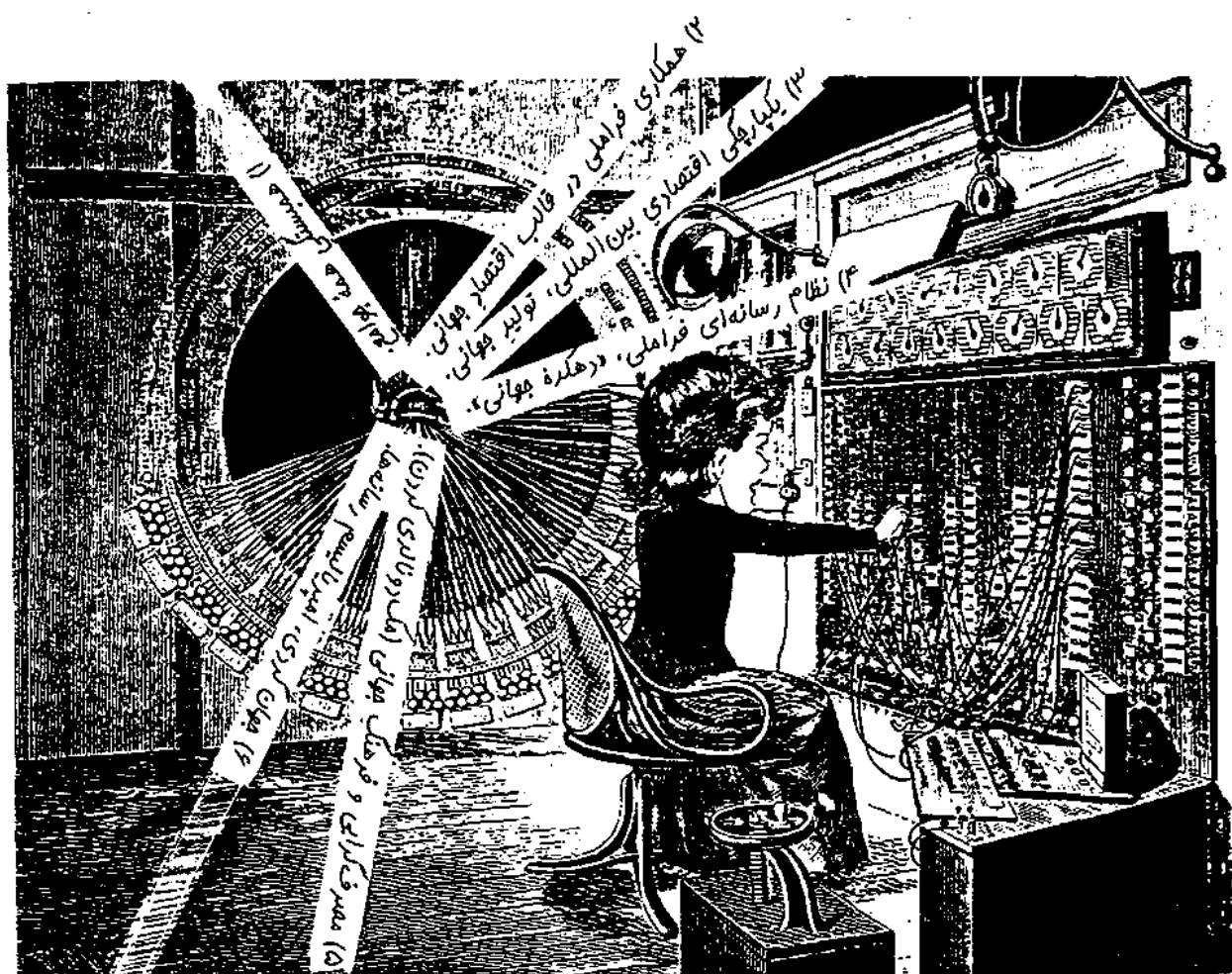
یکی از مشکلات اساسی که بر جامعه‌شناسی تأثیر گذاشته این واقعیت است که همواره دولت-ملت را عرصه تحلیل‌هایش فرض کرده است. جامعه‌شناسی امریکایی جامعه، اقتصاد، ساخت طبقاتی و فرهنگ امریکا را در کانون توجهش قرار داده و جامعه‌شناسی بریتانیایی جامعه بریتانیا را. البته مقایسه‌هایی هم شده است، اما در اساس فرض بر این بوده که هر دولت - ملتی جامعه و دیگر مسائل خودش را دارد. جهانی شدن از حدّ دولت - ملت گذر کرده و مرزهای میان فرهنگ‌ها را درنور دیده و محدودیت‌هایی را که بر اثر تمرکز بر فقط یک دولت پدید آمده از میان برداشته است.



عشق و علاقه جامعه‌شناسی به دولت - ملت از منشا قرن نوزدهمی‌اش و دلمشغولی‌اش با ملت‌گرایی (ناسیونالیسم) و امپراتوری‌ها ناشی می‌شود.

این درس دیگری برای جامعه‌شناسی ایجا می‌کند. حالا بطوری برای نظام اجتماعی‌ای که جهانی است مفهوم‌سازی کند؟

مشخصه‌های اصلی جهانی شدن

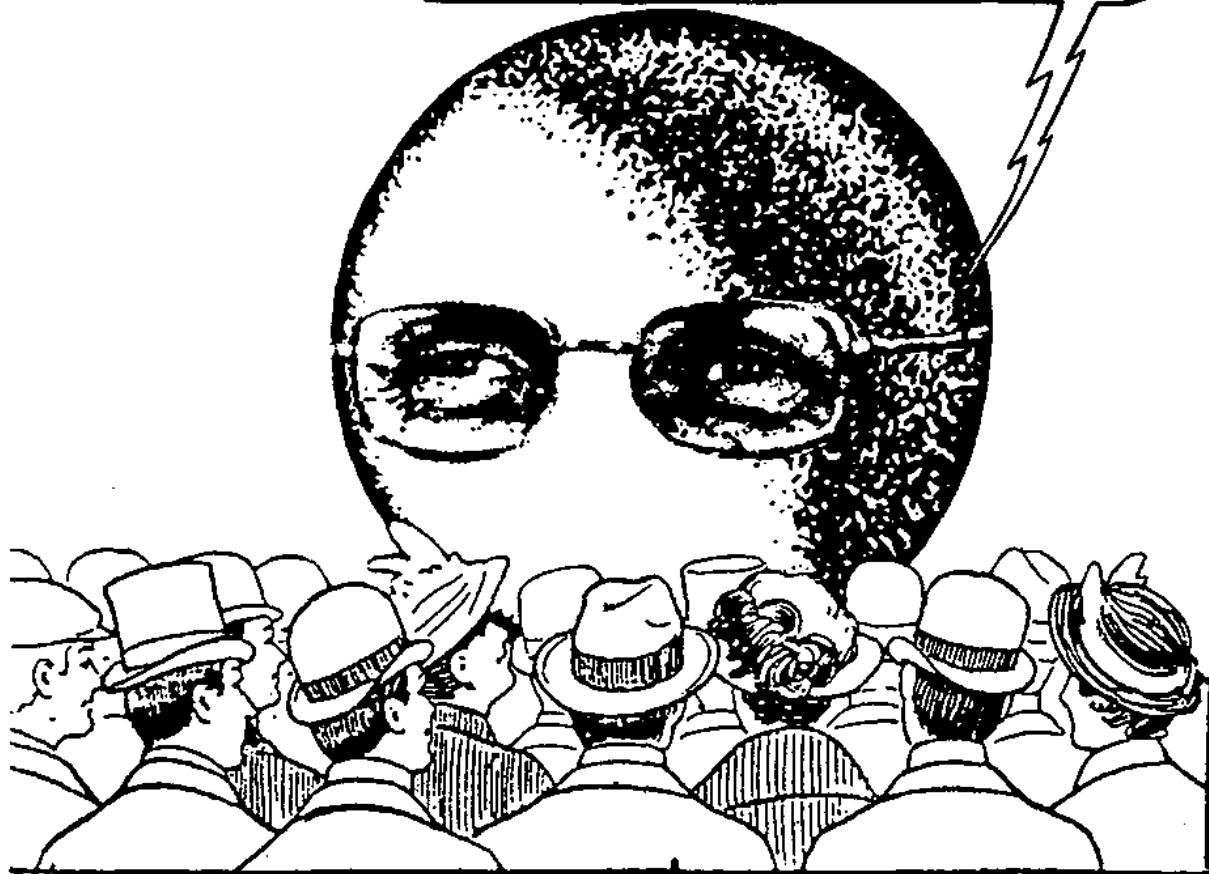


پرسش جامعه‌شناسانه این است که آیا این فرآیند، فرآیندی همگون و یک‌سویه است یا فرآیندی است متناقض و ناهمگون. گرچه پرسش‌های متعدد دیگری هم درباره‌ی کل این فرآیند مطرح می‌شود، از جمله این‌که جامعه‌شناسی به چه نحوی با پیوندهای اجتماعی که جهانی شدن در آنها تحقق می‌یابد ربط پیدا می‌کند و حد و حدود این ربط کجاست.

میشل فوکو

انتقادهای دیرینه به جامعه‌شناسی که در محدوده نظرات اجتماعی و ایده‌تولوژیک زمانه محصور مانده بود، در آثار میشل فوکو (۸۴-۱۹۲۶) جانی تازه یافت. فوکو خاطرنشان می‌کرد که جامعه‌شناسی، همچون همه رشته‌های دیگر، عملاً مجموعه‌ای از نظرات و تبیینی از امور و چیزهاست که دست و پایش درگیر و دار فرآیندهای تاریخی آنچه مدعی تبیین آن است و بخشی از ساختار قدرت که آن ساختارها را بازتولید کرده‌اند، گيرافتاده است.

جامعه‌شناسی رشته‌ای فارغ از ارزش‌گذاری نیست، بلکه گفتمانی درباره جامعه است که بر همان جامعه و عقاید آن جامعه درباره حقیقت تأثیر می‌گذارد.



دغدغه اصلی فوکو این بود که دانش چگونه در جامعه تولید و از آن بهره‌برداری می‌شود. و این که قدرت و گفتار چگونه به دانش ربط می‌یابند. کار او به یک معنا جامعه‌شناسی دانش است، اما همچنین ساخت‌شکنی بنیادیِ خد و مرزهای مشخصی است که رشته جامعه‌شناسی اغلب در صدد ساخت آنهاست.

رادیکالیسم فوکو شکلی از آن چیزی است که ما تحول
 پساً - مدرن در جامعه‌شناسی می‌خوانیمش - یعنی،
 رد کردن همه "روایت‌های برتر" یا نظریه‌های کلان درباره
 جامعه‌شناسی و تاریخ. فوکو مخالف ماهیت‌گرایی و
 تاریخی‌گرایی بود و منتقد سرسخت کسانی که معتقد بودند
 چیزی مثل جامعه‌شناسی "فارغ از ارزش‌گذاری" وجود دارد.



پدایش رشته جامعه‌شناسی کاملاً مقارن است با رواج توصیفی خاص از
 اجتماع، پدایش شکل از قدرت در
 ساختارهای آموزشی و حرفه‌ای جامعه‌شناسی - و نیز غلبه گفتارهایی
 خاص درباره جامعه.



بنیادی‌ترین کارهای فوکو درباره جنسیت و بدن و شیوه‌ای
 است که این دو در فرآیندهای اجتماعی و گفتاری ساخته
 می‌شوند. جامعه‌شناسی نزد فوکو تبدیل شد به وسیله‌ای
 برای بی‌پایه کردن تقریباً همه مقوله‌های تجربی و نیز
 بازاندیشی درباره آن چیزهایی که باید معنایی انسانی داشته
 باشند.



ماهه تا اندازه‌ای از
 «واقعیت‌های اجتماعی» و
 علم معنا یافته‌ایم،
 این طور نیست؟



آه‌هی! سار از
 درفت پریدا



ژان بودریار

بودریار نیز ضربه‌ای دیگر بر قلب تجربه‌باور جامعه‌شناسی وارد آورد. از منظر بودریار جامعه وجود خارجی ندارد. یا، اگر داشته باشد، تماماً ترکیبی از نشانه‌ها است. این دیدگاه پسامدرن برخی از جامعه‌شناسان را به نوعی از خود بی‌خود شدگی ماوراء نظری یا جنون واقعی کشاند. اما، در واقع، همه حرف بودریار این است که ما در نوعی جامعهٔ پسا - صنعتی و پسا - همه‌چیز به سر می‌بریم.



روش تحقیق

حالا که دانستیم نظریه‌های جامعه‌شناسانه همان قدر متعددند که داستان‌های عاشقانه هندی، سؤالی که ممکن است به ذهن جامعه‌شناسان جویای نام‌خطور کند این است: «از نظریه پردازی که بگذریم، چگونه در عمل جامعه‌شناسی می‌ورزیم؟» نباید تعجب کرد اگر بگوییم رویکردهای نظری مختلف به همراهی با رویکردهای روش‌شناختی مختلف گرایش دارند.

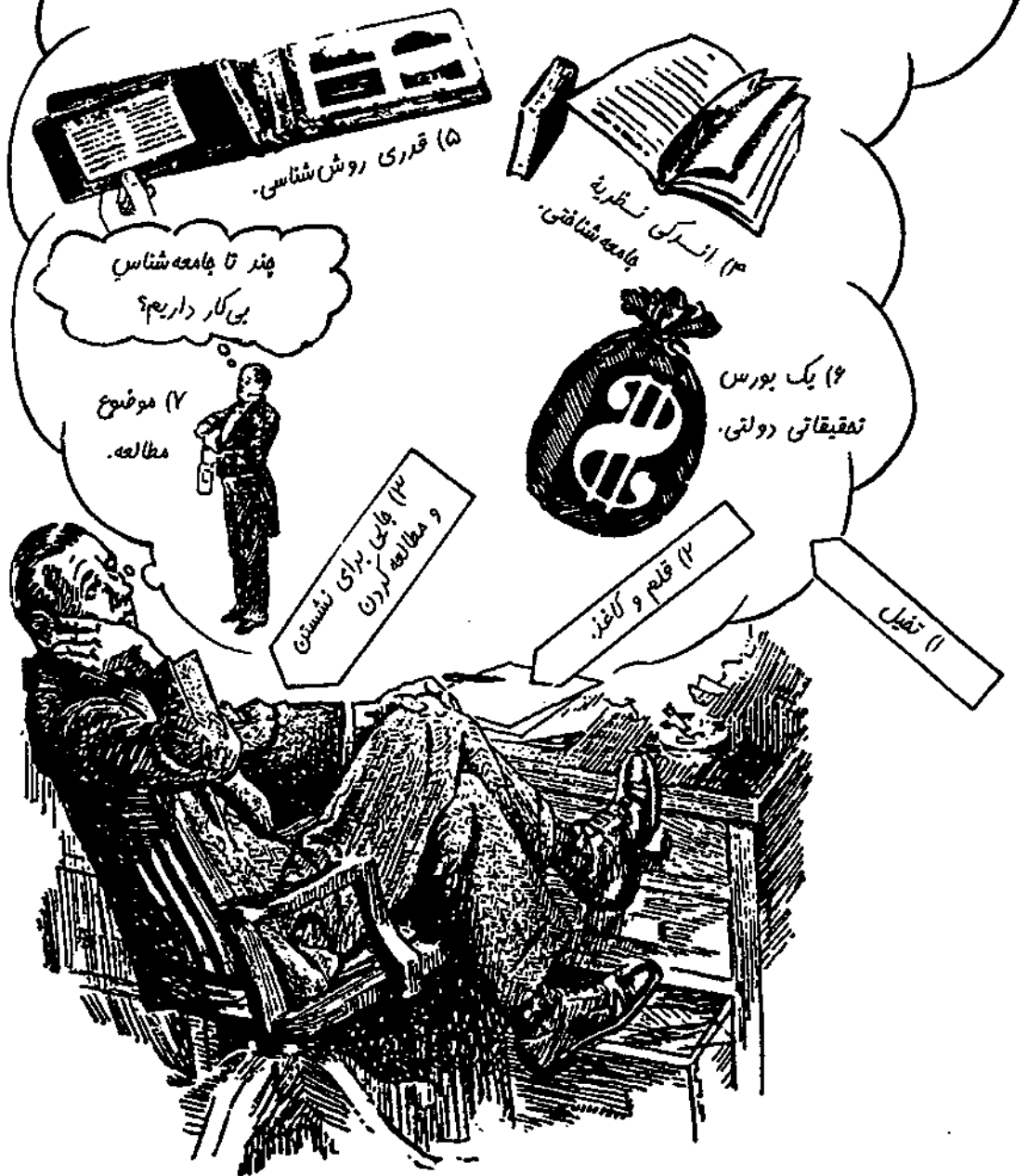


با کمال تعجب باید عرض
شود روش‌شناسی یعنی
مطالعه روش‌ها.



اگر بخواهیم به مطالعه و بررسی جامعه‌پردازیم، قبل از هر چیز باید به فکر نحوه مشاهده و مستند ساختن مشاهداتمان باشیم. بدون شواهد تجربی - یعنی داده‌ها، اطلاعات، آمار، رویدادها یا چیزهایی از این قبیل - چندان کاری نمی‌توان کرد. اگرچه نبود این‌ها هیچ وقت مانع سیاستمدارها نبوده‌است.

برای جامعه‌شناس شدن چه چیزهایی لازم است؟



وقتی که همه این‌ها مهیا شد کاملاً آماده‌اید کار را شروع کنید، فقط یک کامپیوتر هم می‌خواهید، ترجیحاً یک کامپیوتر تاشوی کیفی، چون حقیقتاً تحسین برانگیزه. توانایی دست و پنجه نرم کردن با آمار هم خیلی لازمه.



دست کم ۹۵٪ جامعه‌شناس‌ها با این موافق فوآهنر پورا

منابع

پیش از هر چیز دیگر مسئله ساده گردآوری اطلاعات مطرح است. اطلاعات را از کجا باید به دست آورد؟ اگر بگوییم از تلویزیون یا از میان مقالات، پاسخ‌های مناسبی به این پرسش‌ها نداده‌ایم؛ زیرا این‌ها منابعی ثانوی و نامطمئن‌اند. برای یافتن اطلاعات واقعی باید سخت کار کرد. اطلاعات همین‌جوری خودبه‌خود روی صفحه اینترنت سبز نمی‌شود.

منابع اولیه

این منابع واقعاً معتبر و موثق‌اند، اطلاعاتی که شمای جامعه‌شناس از طریق مصاحبه، تحقیق، مشاهده، تجربیات آزمایشگاهی یا مشاهده مشارکتی (یا هر روش موجه دیگری که فکر می‌کنید) به دست می‌آورید. این منابع اغلب از نوع بررسی‌های اجتماعی‌اند و به روش مشاهده مستقیم صورت می‌گیرند.



منابع ثانویه

این منابع شامل چیزهای موجوداند، نظیر آمارهای دولتی، تحقیقات قبلی، اسناد و مدارک، زندگینامه‌های خودنوشت، نقاشی‌ها، گزارش‌های بازجویی، گزارش‌های مجلس‌های نمایندگان، چیزهایی که مردم کوچه و بازار به شما گفته‌اند و خلاصه هر آن چیزی که بتوانید پیدا کنید. در اینجا این پرسش که اطلاعات از کجا آمده‌اند اهمیتی به‌سزا دارد، زیرا برخی از منابع معتبرتر اند و برخی کم‌اعتبارتر.

پرسشنامه‌ها

تهیه و تنظیم پرسشنامه روشی متداول در کشف حقایق جامعه‌شناختی است. فهرستی از پرسش‌ها تهیه می‌کنید و می‌روید و از مردم می‌پرسید. پاسخ‌های آنها را می‌نویسید و خلاصه‌ای از آن پاسخ‌ها تهیه می‌کنید و به نتیجه‌ای کلی می‌رسید که سعی دارید با شواهد دیگر آن را تحکیم کنید. به نظر ساده می‌آید اما اندکی دشواری و پیچیدگی دارد. شما باید پرسش‌ها را خوب بفهمید و بی‌اشتباه تنظیم‌شان کنید.



اثر هائورن

شما باید مطمئن شوید پرسش‌هایی که طرح کرده‌اید معقول، روشن، بدون ابهام و بدون جهت‌گیری‌اند، طوری که برای همه کس قابل فهم باشد و بتوانند به همان پرسش پاسخ دهند. همچنین باید به آنچه شما در جست‌وجویش هستید مربوط باشد. یکی از مشکلات اصلی همه پرسشنامه‌ها (یا بررسی‌ها) این است که آدم‌ها خیلی میل دارند آن چیزی را بگویند که گمان می‌کنند مصاحبه‌گر، یا دیگران، انتظار شنیدن‌اش را دارند. درست مثل مصاحبه‌ی یک افسر تجسس با یک نفر مظنون درباره‌ی یک جنایت که احتمال حقیقت‌گویی در آن خیلی کم است.

پایه‌شناس باید، مثل افسر تجسس، با ترفیق بصیرت، تفکر و شواهد و مدارک، روش‌های معقولی را برای کشف حقیقت در پیش بگیرد.



مقدار زیادی از وقت یک پایه‌شناس صرف یافتن شیوه‌های تولید اطلاعات قام، و سپس ارزیابی معنای آن‌ها می‌شود.

اثر مصاحبه‌گر یا جامعه‌شناسی که در موقعیتی خاص قرارداد و بر مصاحبه تأثیر می‌گذارد به نام اثر هائورن شناخته شده است، و نامش را از پدیده‌ای گرفته است که طی «مطالعات هائورن» درباره رفتار در محل کار در ایالات متحده طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ دیده شد.

مصاحبه

مصاحبه راه دیگری است برای فهمیدن این که مردم واقعاً چطور فکر می کنند و چه کار می کنند. هم مصاحبه های کوتاه با چندین و چند نفر و هم مصاحبه های بلند فقط با چند نفر. فایده مصاحبه چیست؟ اگر خوب تنظیم شده باشند پرسش های واحد را از چند نفر می توانید پیرسید و تصویری متوازن و متعادل از موضوع به دست آورید و داده های قابل تبدیل به عدد و رقم تولید کنید.



فرض کنیم موضوع تحقیق‌تان کودکان و دزدی از فروشگاه‌هاست. اگر پرسش‌های سرراست مطرح کنید، بچه‌ها می‌زنند زیرش که اصلاً دزدی می‌کنند. اما اگر از پول و کار و هیجان و کیف کردن و نیز چیزهایی که از ذهن‌شان می‌گذرد وقتی دار و دسته‌ای دارند صحبت کنید، احتمال این‌که بالاخره به حرف بیایند بیشتر است. به این ترتیب شما می‌توانید در موضوع عمیق‌تر شوید، پاسخ‌های معتبرتر بگیرید، و چیزهایی دستگیرتان شود که خود آنها حتی فکرش را هم نمی‌کنند. اما شما باید آنها را هدایت کنید و به آنها زمینه‌های فکری بدهید، و قانع‌شان کنید و موافقت‌شان را نسبت به مفاهیم از پیش طرح‌ریزی شده جلب کنید.

مصاحبه‌های غیرسافت من چگونه اند؟

در واقع ورود و ثغور این نوع مصاحبه‌ها تا حدی از پیش تعیین می‌شود، اما معمولاً سعی می‌شود که مردم قانع شوند که درباره موضوع مفصلاً صحبت کنند.



ظهوری مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها را با مصاحبه‌های دیگر مقایسه می‌کنیم؟

اما مشکل بزرگ‌تر تمایل آدم‌ها به اغراق و خودنمایی و حتی دروغ‌گویی است، به‌خصوص درباره ماجراهای عشقی و تنها برای این‌که مصاحبه‌کننده را تحت تأثیر قرار داده باشند.

مشاهده مشارکتی

نمونه معروف دیگر هاتر تامسون بود که به میان گروهی از فرشتگان دوزخ (Hell's Angels) رفت و با آنها زندگی کرد و به مشاهده و بررسی فرهنگشان پرداخت (۱۹۶۷).

شکل‌نهایی مصاحبه‌های ساخت نیافتۀ طولانی مشاهده مشارکتی است، به این معنا که شما بروید و با گروهی که درباره‌اش مطالعه و تحقیق می‌کنید زندگی کنید.

معروف‌ترین مثال در این

مورد جان هاوارد

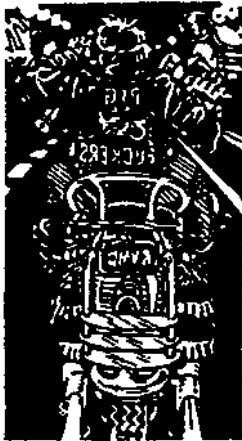
گریفین است که پوست‌اش

را سیاه کرد و مثل یک سیاه

پوست در میان سیاهان

ایالات جنوبی امریکا

زندگی کرد (۱۹۶۰).



نزدیک بود
جانم را سر
کرهام



پسر، چه چیزها
که یار نگرفتم!

مشاهده مشارکتی از روش‌های مردم‌شناسی اجتماعی اخذ شده که کارآموزان به میان حاملان فرهنگ‌های «بدوی» که درباره‌شان تحقیق می‌کردند می‌رفتند و با آنها زندگی می‌کردند. مردم‌شناس‌ها فرهنگ را کلیتی به هم پیوسته می‌دانند، حال آن که جامعه‌شناس‌ها بیشتر تمایل دارند به تحقیق و مطالعه درباره گروه‌های کوچک در دل مجموعه فرهنگ‌ها بپردازند.

یکی از مشکلات واقعاً اساسی اینه که این کار تا ابر طول می‌کشد.



و شما میل دارید کسانی
را که به میان‌شان می‌روید
دوست بردارید. شما
فاصله لازم را
رعایت نمی‌کنید.

رویکرد آماری

در آن سوی طیف تحقیق، برخی از جامعه‌شناسان رویکرد علمی نظام‌مندی را در پیش گرفتند که اساس آن محاسبات عددی، نمونه‌گیری، کنترل متغیرها و نتایج کمی بود. ورود نیروی کامپیوترهای عظیم و دسترسی عمومی به آمارها نشان از آن داشت که این نوع رویکرد تحلیلی اکنون بسیار آسان‌تر از همین بیست سال پیش صورت تحقق می‌یابد، بنابراین ما، دست کم از لحاظ نظری، اطلاعات معتبر بیشتری دربارهٔ کل جامعه، مثلاً دربارهٔ سطح بیکاری، طلاق، تعداد افراد شاغل به تحصیل و جز آنها، در اختیار داریم.



سافت و پردازش نمونه‌های اجتماعی و تحلیل اطلاعاتی که از مفاهیم آماری به دست می‌آید اکنون بخش نسبتاً بزرگی از مطالعات و بررسی‌های جامعه‌شناسانه را تشکیل می‌دهد.

اما آیا ما در نتیجه همهٔ این شواهد آماری اطلاعات بیشتری رایج به جامعه داریم؟

تنها در صورتی که بدانیم آمارها از کجا به دست آمده‌اند، چگونه گردآوری شده‌اند و چگونه تحلیل می‌شوند.

مشکل همه این رویکردها این است که سرآخر همه‌شان مبتنی بر دیدگاه نظری است که برای توضیح و فهم جامعه‌ای که پیش روی مان است بر می‌گزینیم.



اگر شما، مثل دورگوایم، کارکردگرا باشید همه چیز را به سافت‌های اجتماعی بزرگ - مقیاس - تقوید می‌کنید.

اگر شما طرفدار نظریه کنش متقابل نمازین باشید، همه چیز را به فهم متقابل مردم فلابه می‌کنید.

اگر مارکسیست، یا نو-مارکسیست، باشید همه چیز را در قالب منازعه طبقاتی و مناسبات قدرت پای می‌دهید.

اگر فیلسوف باشید میل دارید برانید که آیا اصولاً امور واقع وجود دارند یا نه.

پدیدارشناسان تنها برای شیوه‌هایی که مردم به واقعیت معنا می‌بخشند اصالت قائل‌اند، و نه هیچ چیز دیگر. یکی از مشکلات واقعی این است که جامعه‌شناس‌ها می‌گویند تنها یک رویکرد نظری رویکرد "درست" است، و آن هم رویکرد خودشان است.

در عمل، جامعه‌شناس‌ها به تلفیق و اتصال رویکردها و روش‌شناسی‌های مختلف با یکدیگر میل دارند، زیرا از هر روشی نوع خاصی از داده‌ها به دست می‌آید.



فرهنگ چیست؟

جامعه‌شناس، پس از پذیرفتن رویکردی نظری و سپس احتمالاً روش‌شناسی‌ای که مکمل آن باشد، باید با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شود که حوزه‌های اصلی بحث در جامعه‌شناسی مدرن‌اند. مشکل‌ترین مشکل آن چیزی است که جامعه‌شناس‌ها فرهنگ می‌نامندش، یکی از آن واژه‌هایی که بحث‌های بی‌پایانی را برانگیخته‌است. در زیر چند تعریف که ممکن است معنای کاربردی‌تر این واژه را نشان دهد ارائه شده:

(۱) هنجارها، ارزش‌ها، عقاید و شیوه‌های انجام کارها در جامعه‌ای خاص. این تعریف، تعریفی کلی است.

(۲) همهٔ وسایل ارتباط، هنر، اشیاء و امور مادی که در یک جامعه مشترک‌اند. پرورش و تربیت اذهان، تمدن و آموزش یک جامعه. این تعریف، تعریفی جزئی‌تر است.

(۳) شیوه‌های زندگی مشترک یک گروه خاص (مثلاً، فرهنگ طبقهٔ کارگر).

(۴) اعمالی که در یک جامعه، تولید معنی می‌کند (اعمال دلالت‌کننده).



اصطلاح "فرهنگ" در اصل از کشاورزی برگرفته شده، و به معنای زراعت و شخم (cultivation) و گسترش زمین است. این معنا به تدریج به مفهوم رفتار متمدنانه، در مقابل طبیعی، تبدیل شد و به آنجا رسید که معنای شیوه‌هایی را یافت که در رفتار گروه‌های طبقه بالاتر دیده می‌شد. بعدها، در دوره روشنگری، مفهوم فرهنگ این بود که همه جوامع بر پایه علم و عقلانیت به سوی فرهنگ برتر و پیچیده‌تری تحول می‌یابند. این سرآغاز جدا شدن طبیعت / فرهنگ بود و به اعتقاد به برتری فرهنگ صنعتی بر طبیعت عقب مانده انجامید.

طی قرن نوزدهم اندیشه "فرهنگ برتر" عمدتاً در هنر و تفکر و موسیقی، رواج یافت و رویکرد جامعه‌شناسان به مسئله فرهنگ آشفته‌تر شد. در قرن بیستم، فرهنگ عامه وارد صحنه شد و کل بحث را عذاب‌آورتر کرد. فرهنگ تلویزیون حد کار جامعه‌شناسان را به صرف تحلیل شیوه‌هایی که فرهنگ، در کل، به مثابه "نظام دلالت‌گر"، عمل می‌کند تقلیل داد.



مشکل فرهنگ

مشکلی که در فهمیدن "فرهنگ" یک جامعه وجود دارد این است که اغلب نظرات کلی درباره فرهنگ - همه شیوه‌های زندگی - عملاً کل جامعه شناسی را دربرمی‌گیرد. علت تمایل مردم به رفتار کردن به شیوه‌ای خاص، مثلاً در ازدواج، جمع‌های خانوادگی، و دیگر رخدادهای اجتماعی، این است که این نوع رفتار را فرهنگی که آن مردم با آن زندگی می‌کنند تعیین می‌کند. بنابراین، جامعه‌شناسان باید همواره در پالایش نظرهای موجود درباره فرهنگ بکوشند و حتی توضیح دهند که "فرهنگ‌های" مختلف چه هستند. می‌توان از "فرهنگ عامه یا عامه‌پسند"، "فرهنگ توده‌ای"، "فرهنگ برتر" و مردمانی "بی‌فرهنگ" سخن گفت.



پس وقتی که کسی می‌کوشد نظری جامعه‌شناسانه ارائه کند باید بکوشد تعریفی روشن از فرهنگ هم به دست دهد.

یک تعریف نه چندان رایج هم یک همه‌پیزی خواهد بود: «استقارهای که بشر، به منظور زندگی در جمع، از نماها، اشیاء دست‌ساز و ارتباطات می‌کند.»

فرهنگ در گسترده‌ترین معنا همهٔ روش‌های تفکر، رفتار، کنش متقابل و ارتباطات است که به واسطهٔ زبان از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و نیز همهٔ روش‌ها دیگر برقراری ارتباط، از جمله حرکات سرودست در هنگام حرف زدن، نقاشی، نویسندگی، معماری، موسیقی، مُد، غذا، و نظایر اینهاست. فرهنگ در واقع شیوه‌هایی است که خیل عظیمی از مردمان امورات‌شان را به آن شیوه‌ها گذرانده‌اند و در طول زمان ساخته و پرداخته شده و از نسلی به نسل بعد منتقل گشته است. بدون فرهنگ زندگی ما شبیه به زندگی حیوانات می‌بود. در واقع، در جنگ‌ها، وقتی که فرهنگ بی‌ثمر و اثر می‌شود، به نظر می‌رسد که بشر به همان شیوهٔ زندگی حیوانی رجعت کرده باشد. فرهنگ ما شیوهٔ رفتاری است که به مردم کمک می‌کند تا معنایی از دنیا دریابند و مطمئن شوند که همگان می‌دانند چه باید باشند و چگونه باید رفتار کنند.

فرهنگ اغلب در مقابل طبیعت و به عنوان آن پیزی مطرح می‌شود که شیوهٔ زندگی ما را از زندگی‌های بزوی متمایز می‌سازد.

ما اغلب بر این باوریم که طبیعت و فرهنگ در تقابل با یکدیگرند، اما فمینیسم می‌گوید که سنت علمی غربی بر این تعریف که کارکرد ناشایستی دارد صفا گذاشته و موجب شده کل فرآیند فرهنگی آسیب‌پذیری ببیند.

فرهنگ غربی کم‌کم دارد به بربریت علمی تبدیل می‌شود.



فرهنگ و زبان

فرهنگ واقعاً موضوع دشوار فهمی است، به همین علت برخی از جامعه‌شناسان به کلی نادیده‌اش می‌گذارند و همه حواس‌شان را می‌دهند به آمار. فرهنگ مفهومی است که همه چیز را دربرمی‌گیرد و شاید آسان‌تر باشد که آن را به چند قسمت تقسیم کنیم. عناصر فرهنگ کدام‌ها هستند؟ زبان، عقاید و باورها، هنجارها و ارزش‌ها و فرهنگ مادی - و شیوه‌های ارتباط درونی آنها با یکدیگر. زبان اصلی‌ترین عنصر متمایز شدن انسان از حیوان است و راهی است که همه فرهنگ‌ها به واسطه آن ارتباط برقرار کرده‌اند و منتقل شده‌اند.

کودک با فراگرفتن زبان، کل فرهنگ را فرامی‌گیرد.

بعضی جامعه‌شناس‌ها فکر می‌کنند زبان عنصری بی‌اثر و فنی است، اما دیگران فکر می‌کنند در شکل‌گرفتن شیوه‌های فکر کردن افراد بسیار تأثیرگذار است.



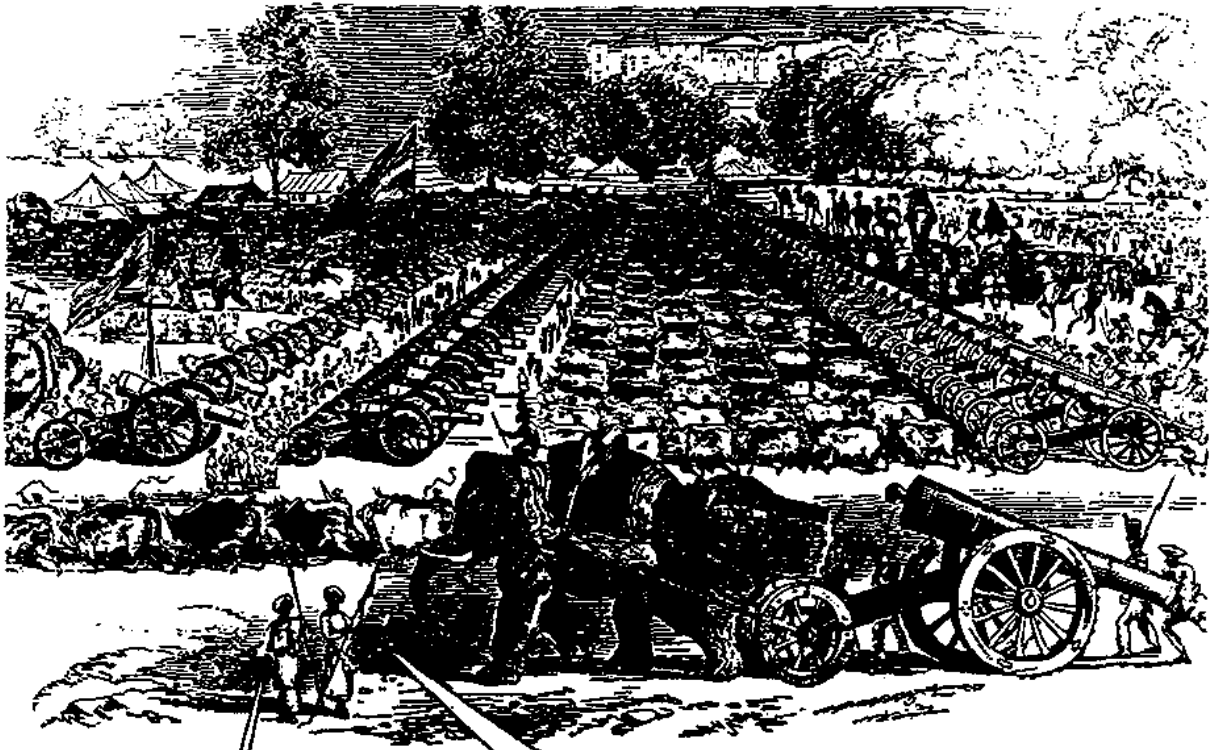
برخی حتی فکر می‌کنند زبان عامل تعیین‌کننده فرهنگ است، بنابراین، مثلاً، چینی بودن کاملاً به زبان چینی وابسته است (نام این فرضیه را نسبیت زبانی گذاشته‌اند).

کارکردگراها می‌گویند سافت‌وار زبان بر نظام دلالت‌گر فرهنگی حاکم است.



هنجارهای اجتماعی

فرهنگ در درون مجموعه‌ها و قواعد پذیرفته شده‌ای تحقق می‌یابد که به هنجارها (یا گدهای اجتماعی) موسوم‌اند. در فرهنگ‌های جا افتاده مستقر، هنجارهای اجتماعی روشن و مشخص‌اند. مثلاً در جامعه مسیحی بریتانیا در قرن نوزدهم درجه بالایی از همنوایی و پذیرش نسبت به ارزش‌های خانواده مسیحی به عنوان بنیانی که هنجارهای اجتماعی بر آن استوار بود وجود داشت.



همه کس پایگاه آن‌ها را
می‌شناخت، آداب و رسوم
اجتماعی مشخص بود، و نظم و
ترتیب پایین‌دست‌ها هم خیلی
به‌قاعده بود.

این را می‌شد فرهنگ
امپراتوری بریتانیا خواند، و اگر
تو سفیر پوست و از طبقه
متوسط بودی چیز خیلی خوبی به
حساب می‌آمد.

در قرن بیستم، تغییرات
گسترده و چشمگیری در نحوه
شکل‌گیری فرهنگ‌ها و تجربیات‌شان
پدید آمد. این تغییرات عمدتاً بر اثر پیدایش "فرهنگ
توده‌ای" رخ داد، که معنای آن رواج ارزش‌هایی نظیر سرگرمی،
لذت و خوشباشی و عرفی شدن به جای ارزش‌های اشرافیت و مسیحیت بود.

فرهنگ توده‌ای

گفته می‌شود که «فرهنگ توده‌ای» (mass culture) محصول صنعتی و تجارتي شدن فرهنگ است، یعنی این‌که روزنامه‌ها، فیلم‌ها و دیگر محصولات فرهنگی اکنون به روش‌هایی سازمان‌مندتر و کارآمدتر و باهدف مشخص پول درآوردن از مصرف‌شان تولید می‌شوند. جامعه‌شناسان مکتب فرانکفورت این بحث را پیش کشیدند که این فرهنگ توده‌ای جدید توسط بورژوازی تجاری جدید، که متوجه امکانات بالقوه موجود در نزد پرولتاریای مزدبگیر جدیدی، که درآمدی قابل تصرف و میل به کنار کشیدن از زندگی روزمره دارد، شده بود، از بالا تحمیل شده است. همگان با این دیدگاه بدبینانه جامعه‌شناختی درباره فرهنگ موافق نیستند.



می‌آید
دخترها

فیلم‌های هالیوودی ضد
ماکمیت، انتقاری و ستایشگر
زندگی‌های عادی اند.

بی، منظورت فیلم‌هایی
مثل بر باد رفته یا آوای
موسیقی است؟

طبقه و قشر بندی

یکی از موضوع‌هایی که در همهٔ بحث‌های مربوط به فرهنگ توده‌ای یا عامیانه تکرار می‌شود وجود فقیر و غنی است. به نظر می‌رسد که قشر بندی در همهٔ جوامع وجود داشته باشد، حتی جوامع کمونیستی که انتظار می‌رفت همه در آن برابر باشند. پس چگونه می‌شود این مسئله را توضیح داد؟ معنی قشر بندی این است که گروه‌های مختلف در سلسله‌مراتب قدرت در جامعه جایگاه‌های مختلفی دارند. فقیر و غنی واقعاً وجود دارد و همین‌طور مردمی که در خیابان می‌خوابند. یک طرف خانواده‌های سلطنتی هستند و یک طرف بی‌خانه‌مان‌ها. عده‌ای کشاورز و عدهٔ دیگر کارگر کارخانه‌اند. جامعه‌شناسان مدت‌هاست گفته‌اند به نظر می‌رسد اعضای گروهی خاص، نگرش و بینشی همانند داشته باشند، منافع‌شان یکی باشد و سبک زندگی‌شان متمایز از دیگران. تجربه‌ای که آدم‌ها از زندگی‌شان کسب می‌کنند بسیار شبیه به تجربهٔ دیگر اعضای گروه‌شان است.

به همین علت است که جامعه‌شناسان به اینها رسیده‌اند که اهمیت گروه در اجتماع بیش از اهمیت فرد است.

کارکردگرها و طرفداران نظام اجتماعی می‌گویند که قشر بندی ضروری است، و طرفداران نظریهٔ تضاد می‌گویند که قشر بندی نتیجهٔ توزیع نابرابر قدرت و ثروت است.



مارکس با روشنی بسیار می‌گفت که بنیادی‌ترین قشر بندی در جامعه طبقه است و این، آن چیزی است که درباره‌اش می‌شود گفت.

توضیح نابرابری اجتماعی

مارکس مفهوم مهم طبقه را وارد جامعه‌شناسی کرد و توضیحی دربارهٔ منشأ نابرابری اجتماعی به دست داد. او نمی‌گفت علت فقر برخی از مردم بی‌اخلاقی یا استحقاق ذاتی‌شان است، بلکه معتقد بود که در اختیار داشتن منابع اقتصادی و ثروت تعیین‌کنندهٔ جایگاه هر طبقه در ساختار اجتماعی است. پس این‌که شما در هنگام تولد در کجای این ساختار طبقاتی قرار گرفته باشید تعیین‌کنندهٔ میزان ثروت، سلامت، تحصیلات، و شغل احتمالی شما در آینده است. این نظرات سؤالاتی چند را مطرح می‌سازد.



مارکسیست‌ها می‌گویند که تعیین‌کننده طبقه هرکس نسبت او با وسایل تولید است و آگاهی و فرهنگ نیز تابع همین امراند. و بری‌ها می‌گویند طبقه بازتابی است از موقعیت فرد در بازار. آنچه وبر می‌گفت عبارت بود از:



آیا طبقه وجود دارد؟

در جامعه‌شناسی همه می‌گویند که وبر در آثارش با روح مارکس مباحثه می‌کند و بحث و جدل بر سر طبقه طولانی‌ترین این بحث‌هاست.

گوش کن، دوست شیخ‌وار من، تو موقعی می‌نوشتی که جامعه صنعتی هنوز در حال شکل گرفتن بود، پس برایت پیش‌بینی آنچه قرار بود رخ بدهد دشوار بوده، جامعه بسیار پیچیده‌تر از آن است که تو خیال می‌کردی.

هو! شیخ کمونیسم تا آخر زمان سرگردان خواهد بود.



با این همه، درک پیچیدگی‌های جامعه طبقاتی نیازمند دیرگاهی قرن بیستمی است. طبقه، منزلت اجتماعی، سلسله مراتب اجتماعی و موقعیت اجتماعی همان قدر به باورهای فرهنگی ربط دارند که به قدرت مستقیم اقتصادی.

با همه این اوصاف، بحث، بحث قدرت اقتصادی است. هر اسمی بر آن بگذاری، باز هم قدرت اقتصادی است که موقعیت‌های مردم را در زندگی‌شان تعیین می‌کند. در پس هر اقبال بزرگ چنانچه نهفته است.

دو جامعه‌شناس به نام‌های دیویس و مور (۱۹۴۵) گفته‌اند که قشریندی در همه جوامع شناخته شده وجود دارد، و خرسند از این حرف‌شان، نتیجه گرفته‌اند که قشریندی ضرورتی ساختاری برای جامعه‌است. و، بنابراین، ثمر آن این است که تضمین می‌کند بهترین افراد بالاترین مشاغل را به دست بیاورند. صد البته این نظر، نظری مبالغه‌آمیز است. اعضای طبقات بالاتر و نخبگان علی‌القاعده به امکانات تحصیلی و شغلی دسترسی دارند، امکاناتی که دیگران از آن محروم‌اند. این بحث‌ها ما را به مسئله تحرک اجتماعی و شایسته‌سالاری می‌رساند.



آیا عدت بقای نخبگان در جامعه این است که اعضای آن گروه نخبه دسترسی بیشتری به ثروت، امکانات تحصیلی، قدرت، آشنایی‌ها و امتیازات دیگر دارند یا این است که آنان طبیعتاً بهترانند؟

وقتی که آرم این اشراف را می‌بیند که به خاطر کلاهبرداری و موار مفسد به زندان افتاده‌اند، وقتی که آرم اعضای خانواده سلطنتی را می‌بیند که مثل این نوجوانهای سریال‌های فنک تلویزیونی رفتار می‌کنند، عذرمان برای این‌که فکر کنیم طبقه بالا بودن مترادف عمادت ذاتی است موجه می‌شود.

پس، آیا جامعه‌ای بی طبقه وجود دارد که در آن همگان فرصت‌های برابر برای زندگی داشته باشند؟ بسیاری از جامعه‌شناسان گفته‌اند که ما به سمت جامعه‌ای بی طبقه می‌رویم، و طبقه به مثابه یک واقعیت آشکار جامعه‌شناختی نهایتاً از بین خواهد رفت.



لایه‌های زیرین

درست در هنگامی که احساس می‌شد راحت‌ترین کار "طبقه‌زدایی" است، جامعه‌شناسان دریافتند که مشکل تازه، مشکل لایه‌های زیرین است. این گروه از مردم شامل آنهایی می‌شوند که در نهایت به خاطر نداشتن کار و مهارت و ثروت و دارایی‌های دیگر، کارشان به خروج از روال عادی زندگی در جامعه می‌کشد. لایه‌های زیرین در واقع زائده‌های اقتصاد جهانی هستند که هر آن ممکن است تولید را به محلی ببرد که برایش ارزان‌تر تمام می‌شود.



پس نیروی کار ارزان در جهان توسعه‌یابنده
یا تکنولوژی‌پانشین بی‌مهارت‌ها در
کشورهای پیشرفته صنعتی شده.

بیکارها همیشه به خاطر بی‌کار بودن سرزنش شده‌اند، آن
وقت عالمان علم اجتماع، مثل آقای پارلز موری، در
مورد لایه‌های زیرین نظریه صادر می‌کنند و می‌گویند که
علت وجود لایه‌های زیرین این است که دولت پول
زیاری به آنها می‌دهد.

راستی - دولت پول زیاری به ما می‌دهد؟

به گمان چارلز موری اگر به مردم مزایای رفاهی بدهیم، آنها به آن مزایا «وابسته» می‌شوند و آن وقت دل‌شان نمی‌خواهد کار کنند و در نتیجه، لایهٔ زیرین پدید می‌آید. فقط باید این گونه پول‌ها را قطع کرد، آن وقت آنها به خاطر مسئولیت اجتماعی‌شان مجبوراند کاری برای خودشان دست و پا کنند.



پس، راه پولدارتر کردن اینها این است که همان یک کم پول را هم از شان بگیرند؟

به نظر می‌رسد که منظورشان این بوده که بگویند رفاه اجتماعی در اصل به عنوان یک شبکه ایمنی برای روزگار سختی و تنگدستی پیش‌بینی شده بوده، در صورتی که حالا تبدیل به تکیه گاهی همیشگی برای آنهایی شده که هیچ وقت دنبال دست و پا کردن کاری برای خودشان نیستند.

رفاه و فقر

مشکل لایه‌های زیرین مسائل متعددی همچون ثروت، فقر و پدیده قرن بیستمی دولت رفاه را مطرح ساخت. پرسش‌هایی چون «چرا بعضی‌ها فقیرند؟» به مباحث جالبی در جامعه‌شناسی دربارهٔ این‌که کارکرد رفاه چیست دامن زد.

سِر ویلیام پوریج (۱۸۷۹-۱۹۶۳)، «مدیر مدرسهٔ اقتصاد لندن» (LSE) پس از جنگ دوم جهانی اندیشهٔ تشکیل دولت رفاه را با این هدف مطرح ساخت که به واسطهٔ آن بتوان زندگی کسانی را که نه به دلیل کوتاهی خودشان بیکار، بیمار، پیر یا صرفاً فقیر مانده‌اند تأمین کرد. این اندیشه‌های سوسیال دموکراتیک به نظر بسیار منطقی می‌آمد، اما بسیاری از محافظه‌کاران در آن موقع به مخالفت با آن برخاستند، و اکنون هم البته مخالفت‌های بیشتری با آن می‌شود.



دولت رفاهی که مد نظر بورج بود بر مبنای اندیشه‌های سوسیال دموکراتیک استوار بود و مفهوم "شهروندی" اصلی‌ترین مفهوم آن به شمار می‌رفت. اندیشه جدید دولت - ملت در واقع اجتماعی از شهروندان را که دارای حقوق و آزادی‌های یکسان و همانند هستند تصویر می‌کرد. اندیشه حقوق و آزادی پیوسته در مقابل واقعیات قدرت اقتصادی، مالکیت و قدرت‌های سیاسی و آموزشی قد علم می‌کرد.

اندیشه‌های من راجع به دولت رفاه پس از جنگ به معنای استقامت مناسب «شهروندی» و «رفاه» و محفوظ نگاه داشتن حق افراد در برخورداری از سلامت، شغل، تحصیل و مسکن بود.

ما محافظه کارها، از همان ابتدای امر، به اندیشه دولت رفاه تافتم، چون آن را تطفلی از حق حرکت آزادانه نیروهای بازار، که به اعتقاد ما واقعاً نحوه کارکرد جامعه را تعیین می‌کنند، می‌دانستیم.



در یک طرف سوسیال
دموکرات‌ها می‌گفتند...



فاصل سرمایه‌داری نابرابری اجتماعی و
بی‌نهییب ماندن از رفاه است.

نیروهای بازار مشرب و مهار ناشدنی‌اند

فاصل سرمایه‌داری انحصار،
فرص و آز، اتلاف و فقر
است.

سرمایه‌داری مولد ناهماهنگی، نبود وفاق،
مثل دهه ۱۹۳۰، و سرانجامش کشیده شدن
به جنگ است.

در گوشه دیگر،
"راست جدید" یا
طرفداران بازار آزاد می‌گفتند...

دولت نباید جلوی دست و پای سرمایه‌داری
را بگیرد. بازار باید همه چیز را تعیین کند.

دولت دیوان‌سالاری را می‌پرورد و
دیوان‌سالاری جلوی تولید را می‌گیرد.

برنامه‌ریزی دولتی، رفاه و سازمان همیشه
ناکارآمدتر از بازار آزاد بوده‌اند.

افراد باید خودشان از خودشان مراقبت کنند و
دولت نباید دخالت کند.

دولت رفاه مردم را به خودش وابسته
می‌کند.

این گونه منازعات در جامعه‌شناسی - و نیز در سیاست اجتماعی - در دههٔ اخیر بسیار رواج یافته. طرفداران بازار آزاد یا آزادی بازار که برای مدتی طولانی در بریتانیا و امریکا بر سر قدرت بودند می‌کوشیدند عقایدشان را در مورد رفاه، اشتغال، تحصیل، بهداشت، و اقتصاد تحمیل کنند. این منازعات سیاسی نشان می‌دهد که نظریهٔ اجتماعی تا چه حد به تغییرات و تحولات تاریخی بستگی دارد و تا چه حد حال و هوای سیاسی بر نحوهٔ عمل جامعه‌شناسی تأثیر می‌گذارد.



پس خانواده چی؟

عجیب این که طرفداران بازار آزاد همچنین معتقدند که خانواده واحدی ضروری برای اجتماع است و اغلب مدعی اند که نهاد خانواده در حال ازهم پاشیدگی است و باید مورد حمایت قرار گیرد. عجیب از این نظر که ایده تلوژی این ها معمولاً این است که «بگذار بازار تعیین کند.»

از کارکردگراها گرفته تا پسا - مدرنیست ها، هرکس به سهم و به نوبه خود درباره نقش که خانواده در جامعه ایفا می کند و چرایی آن بحث کرده اند. اصلی ترین پرسشی که در همه این بحث ها مطرح شده این است که آیا خانواده نهادی عام و فراگیر در همه جوامع است یا نه، و تا چه حد در جوامع مختلف تنوع دارد؟



از آنجا که این کتاب کتابی خانوادگی است ما چند تا سؤال آب کشیده طرح می‌کنیم تا همه سرگرم شوند. نکته‌اش پی بردن به رویکردهای نظری مختلف به...



سؤال خانواده

چه کسی خانواده را ایجاد کرد و برای چه؟

- خدا، برای تولید مثل.
- اقتضای طبیعت حیوانی ماست برای پروردن فرزندان مان.
- مرد ایجادش کرد برای بهره‌کشی از زن و تداوم پدرسالاری.
- به مثابه نهادی اجتماعی از دل الگوهای خویشاوندی، که شامل ازدواج هم می‌شود، برآمد.
- همه تون اشتباه کردید. هیچ کس ایجادش نکرد، خودش همین طوری پیداش شد.

چه کسی خانواده امروزی را «خانواده پُفک نمکی» توصیف کرده؟

- اشباح ناشناس.
- خانم تاجر.
- اریک کانتونا
- لرموند لیچ (متولد ۱۹۱۰) مردم شناس، در ۱۹۶۷ ✓

وده امتیاز ویژه به کسی که بگوید منظورش چه بوده؟

- این که خانواده هسته‌ای کوچکی امروزی، مرکب از ماما، پاپا، و دو تا بچه، که تبلیغ می‌شود، هنجاری است که همگان باید آرزوی وصالش را در سر پیوروند.



اشکال خانواده چیست؟

- مطیع و منقاد زنان است.
- بازتولید کننده سلطه مردان بر زنان و کودکان است.
- سرپرشی است بر سوء استفاده جنسی از کودکان.
- به خشونت بر زنان مشروعیت می بخشد.
- مطلقاً هیچ کدام نیست، بلکه سنگ بنای جامعه است.

کدام جامعه شناس خانواده را «کارخانه هایی که شخصیت های انسانی را می سازند» می دانسته؟

- مایکل جکسون
- اریک کانتونا
- آدمون نیچ
- تالکوت پارسونز، نویسنده کارکردگرایی امریکایی ✓





و برای ده امتیاز ویژه به هر پاسخ درست، منظورش چه بوده و کارکردگرا کیست؟

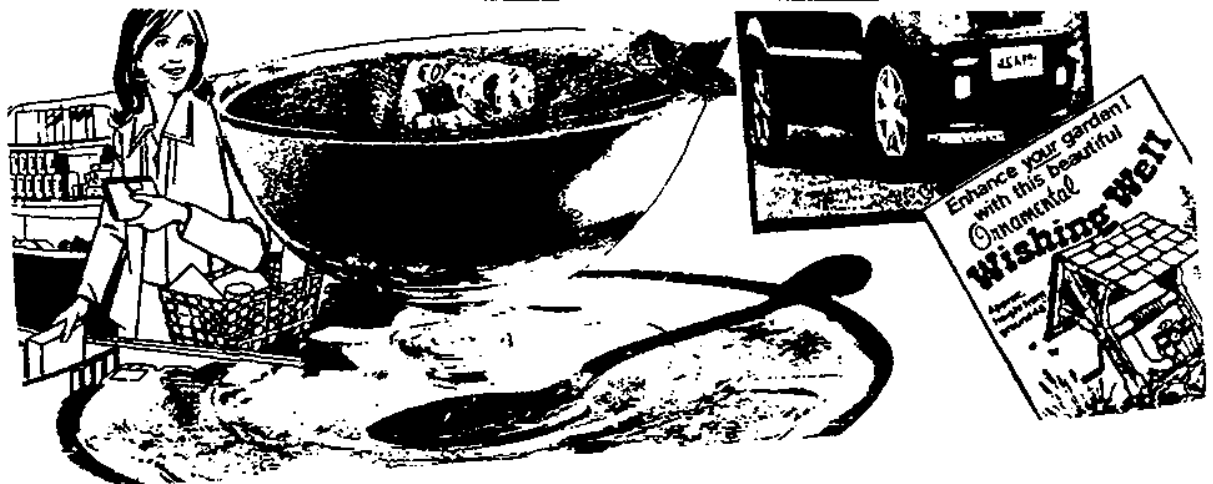
- منظورش این است که پروراندن بچه و فراهم آوردن امکان کارکردن برای بزرگترها در دنیای مشقت‌بار کار و رقابت مستلزم آن است که خانواده به‌مثابه نوعی پناه‌گاه نسبت به دنیای بیرون عمل کند و امکان رشد شخصیت آدم‌ها را فراهم آورد.
- کارکردگرا کسی است که فکر می‌کند همه چیز در جامعه، و از جمله خانواده، کارکردی دارد، یعنی نقشی در فراهم آوردن امکان گشتن چرخ جامعه.

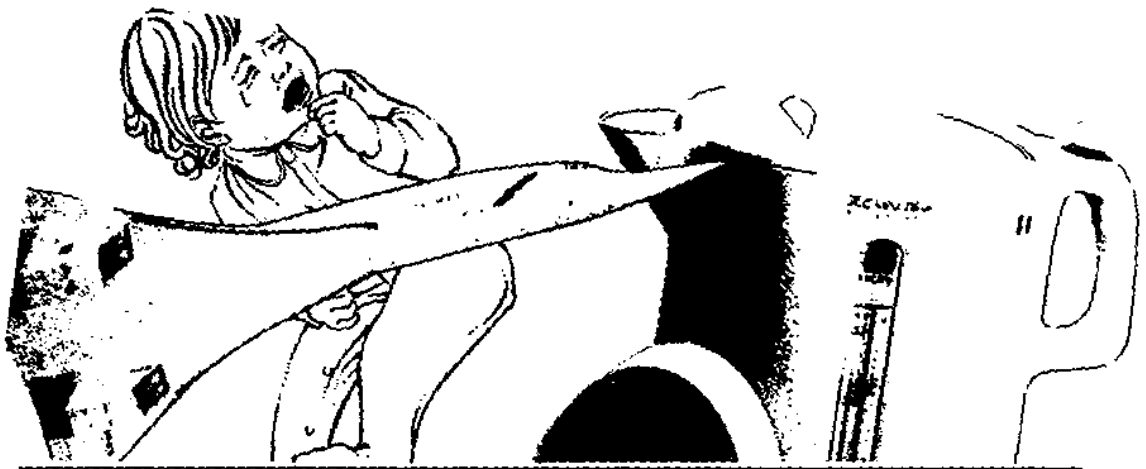
کدام جامعه‌شناس خانواده را «ابزار شرطی کردن ایده‌نولوژیک در جامعه‌ای بهره‌کش» دانسته؟

- اریک کانتونا
- تالکوت پارسونز
- ادموند لیچ
- دیوید کوپر در مرگ خانواده (۱۹۷۰) ✓

و برای امتیاز ویژه، منظورش چه بوده؟

- فقط خدا می‌داند و بس.
- خیلی حرف قشنگی نیست.
- این‌که خانواده جایی است که بچه‌ها در آن جامعه‌پذیر و با قواعد جامعه سازگار می‌شوند، قواعدی که آنان که گردش امور به دست‌شان است وضع کرده‌اند.
- آیا او کارکردگراست؟





خانواده را چگونه تعریف می کنید؟

- ماما و پاپا و دو تا بچه که باهم تلویزیون تماشا می کنند.
- یک شکل منسوخ ستم اجتماعی که به بهره کشی از زنان و سوء استفاده از کودکان راه می برد.
- قلب مهربان ایمان الاهی و تقدس راستین ازدواج.
- فکر خوبی است اگر بتوانی اداره اش کنی. گیرم خاندان سلطنت نتوانست خانواده اش را اداره کند.

تفسیر کیه؟

○ اهمیت خانواده در جامعه شناسی به این سبب است که جامعه خودش را در بنیادی ترین شکل اش - که فرد باشد - در خانواده باز تولید می کند. از هر کجا که مطالعه جامعه شناسی را شروع کنید مجبورید و باید در مورد چگونگی جامعه چیست نظری داشته باشید. نحوه تغییرش، و نیز این که پیوند میان خانواده و



همان طور که پیش از این هم گفتیم، شکل های جامعه پذیری موجود در جامعه جزء بسیار مهمی از شکل گرفتن تحولات فردی اند. هر یک از انواع جامعه شناسان به جزئی از فرآیند جامعه پذیری توجه کرده اند.



البته، سالیان سال آموزش و پرورش، به مثابه اصلی ترین نیرو در بازتولید فرهنگ و اندیشه یک جامعه، در مرکز توجه جامعه شناسان قرار داشت. کارآموزان جامعه شناسی حالا متوجه خواهند شد که مکاتب مختلف فکری توصیفات مختلفی را جمع به نحوه کارکرد آموزش و پرورش و این که اساساً برای چیست داشته اند.

جامعه‌شناسی آموزش و پرورش

آموزش و پرورش به چه درد می‌خورد؟ آیا برای انتقال فرهنگ و ارزش‌های جامعه به نسل جوان است؟



به درد باز تولید نظام اجتماعی و آموزش به مردم که چایشان در زندگی کجاست می‌خورد؟

به درد آموزش رایج به فرهنگی که باید بچه‌ها با آن زندگی کنند می‌خورد؟

به درد آماده ساختن مردم برای کار در دنیای بزرگسالان می‌خورد؟

به درد مشغول شدن فیلی آدم‌هایی که هیچ کار دیگری جز درس دادن بلد نیستند می‌خورد؟

یا برای آن‌که بچه‌ها را تا وقتی که آن قدر بزرگ شوند که بتوانند بیکار باشند از قیابان‌گردی نجات دهد؟



یا برای ایجاد نیروی کاری ماهر برای اقتصاد؟

از لحاظ تاریخی، آموزش همگانی امری بسیار اخیر است و تنها از جنگ دوم جهانی به این طرف رواج یافته. تا پیش از آن، آموزش و پرورش جدی خاص طبقات ثروتمند و متوسط بود. دانش‌آموزان متعلق به طبقه کارگر، برای آن‌که همچون همکلاسی‌های متعلق به طبقات متوسط‌شان درس بخوانند، آمادگی‌های لازم را نداشتند.



آیا به این علت است که بچه‌های طبقه کارگر کم‌هوش‌تر از بچه‌های طبقه متوسط‌اندر؟ و نیز آیا چنان‌که برخی از زیست‌شناسان اجتماعی می‌گویند نژادهای مختلف از نظر هوشی باهم اختلاف دارند؟

نتیجه‌اش مطرح شدن مسئله تأثیر و نفوذ در جامعه‌شناسی شد.

یا آیا نتایج مختلف آموزشی ربطی به ساقته‌ها، اندیشه‌ها، و شکل‌های سازمان آموزشی دارد یا نه؟

پُل ویلیس، در کتاب مشهورش از آموزش تا کار: چگونه بچه‌های طبقه کارگر مشاغل طبقه کارگر را کسب می‌کند (۱۹۷۷) بحث‌های بالا را به تفصیل مطرح کرده است و شیوه‌هایی را که پسر بچه‌های طبقه کارگر با ارزش‌های طبقه متوسط در مدرسه در افتاده‌اند و بدین ترتیب خود را محکوم به پذیرش مشاغل طبقه کارگر کرده‌اند، بررسی کرده است.

آلتوسر

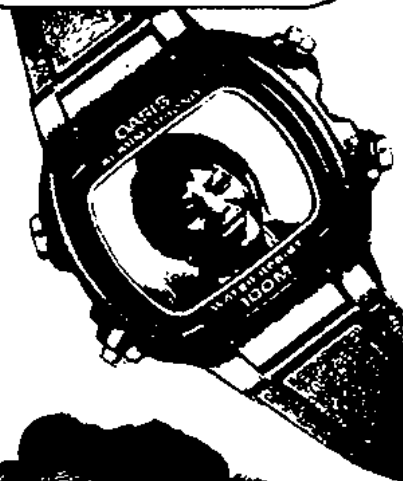
مارکسیست فرانسوی لویی آلتوسر (۱۹۱۸-۹۰) تقریباً همچون گرامشی، می‌گفت که آموزش و پرورش در گسترش ایده‌تولوژی بورژوازی یا بازتولید فرهنگ مسلط نقش مهمی برعهده دارد. اغلب جامعه‌شناسان در این‌که آموزش و پرورش فرهنگ را بازتولید می‌کند هم‌نظراند، اما در این‌که آیا این فرآیند آگاهانه است یا نه، اختلاف نظر دارند.



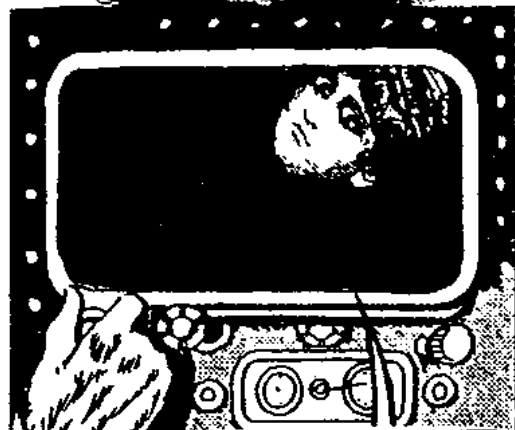
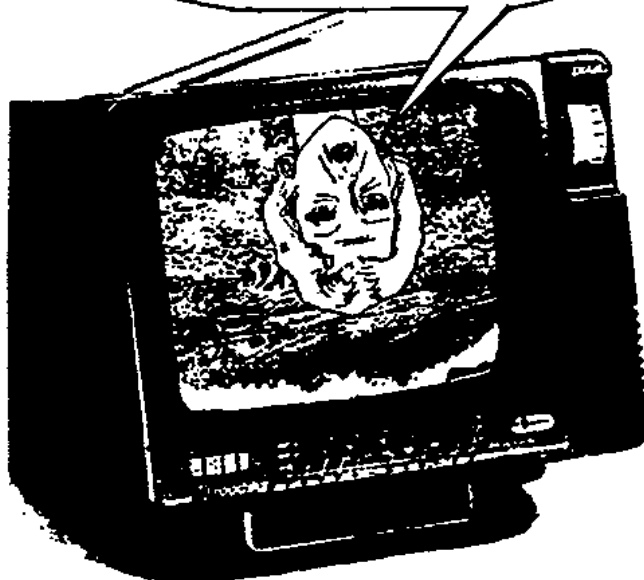
آلتوسر همچنین فکر می‌کرد در جامعه مدرن، رسانه‌های گروهی وسایل مهمی برای هدایت ایده‌تولوژیک‌اند (همان‌نظری که بسیاری از مارکسیست‌ها و منتقدان فرهنگی دارند) و نیز یکی از نخستین تعیین‌کنندگان فرهنگ امروزی ما هستند. در واقع، بسیاری از جامعه‌شناسان براین عقیده‌اند که رسانه‌های گروهی، به‌ویژه تلویزیون، همانند و هم‌اندازه خانواده یا مدرسه بر فرآیند جامعه‌پذیری تأثیر می‌گذارند. اگر این گفته درست باشد پرسش‌های بسیاری درباره این‌که ما امروزه چگونه باید جامعه‌شناسی کنیم پیش می‌آید.



به رغم این واقعیت که تلویزیون به روشنی کل فرهنگ پوابع صنعتی را دگرگون کرده است، جامعه‌شناسی سنتی به این اندازه به رسانه‌های گروهی نمی‌پردازد.



تلویزیون به کل شیوه‌های رفتار سیاسی را دگرگون کرده است، و نیز فرهنگ تفریحی ما را از فرهنگی عمومی و همعی به فرهنگ خصوصی فائلی تبدیل کرده است.



اگر آبراهام لینکلن زنده بود هرگز انتخاب نمی‌شد. او آن قدر زشت بود که نمی‌شد بر صفحه تلویزیون ظاهر شود.

فرا واقعیتِ پسا - مدرن

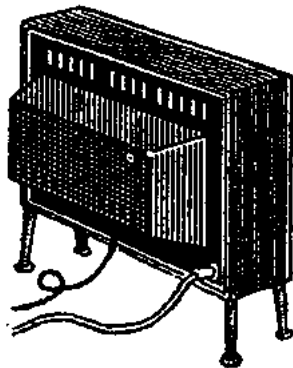
پیش از این از ژان بودریار یاد کردیم که می‌گفت ما در جامعه‌ای اشباع شده از رسانه‌ها زندگی می‌کنیم، جامعه‌ای که اکنون "فرا واقعی" است. به زبان جامعه‌شناسانه، این حرف فرسنگ‌ها از تحلیل‌های تجربی، و واقعیت‌های اجتماعی و تحلیل‌های طبقاتی فاصله دارد. اگر گفته بودریار درست باشد، بخش عمده جامعه‌شناسی باید بار و بندیلش را ببندد و برود خانه‌اش بخوابد.

تنها تملیلی که ما اکنون نیاز داریم
تملیل صورت‌های خیالی (ایماژ) و
ایده‌نولوژی‌هاست.



البته بودریار معتقد است که در جهان پسا-مدرن، از
بعضی جهات، مردم آزادی بیشتری دارند که می‌توانند
هر صورت خیالی یا هر شیوه زندگی را که می‌پسندند
برگزینند که می‌تواند مثبت باشد.

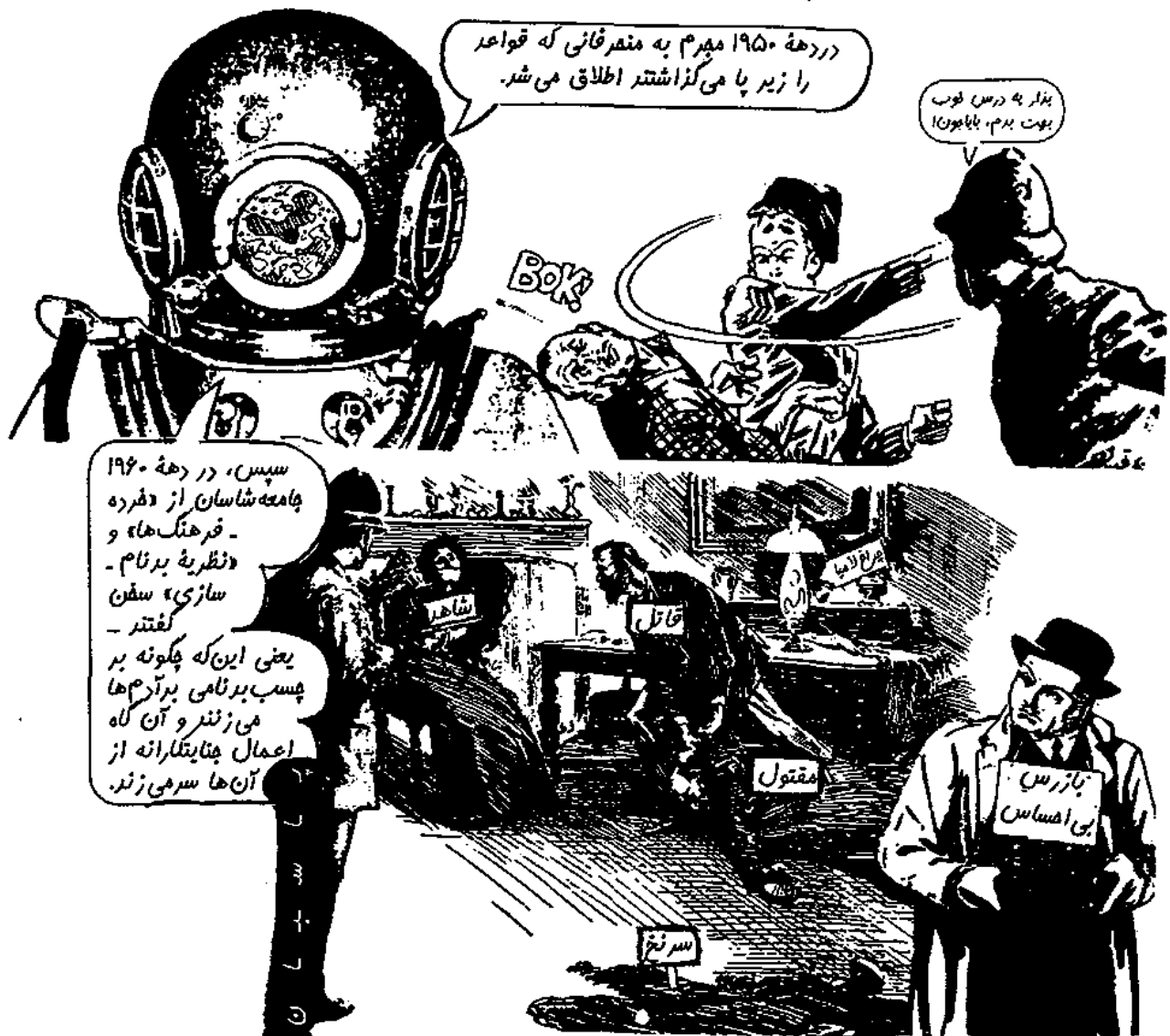
هیئت منتصفه هنوز وارد بحث پسا-مدرن
نشده، و بعضی‌ها نظرشان این است که خود
این بحث فقط شبیه‌سازی با یک نظریه
است و بس.



تلویزیون همان قدر واقعی است که به تنگ
بلور ماهی قرمز نگاه کنی و فکر کنی که دریا
چه جور جایی است.

تلویزیون و تبه کاری

از دیگر حوزه‌هایی که تلویزیون، جامعه‌شناسی و جامعه با آن سروشاخ هستند تصویر کردن تبه کاری و انحراف است. در جامعه‌شناسی از مُد افتاده رسم بر آن بود که از "ذهن تبه کار"، "شخصیت تبه کارانه" یا حتی "طبقات تبه کار" سخن گفته شود. اکنون تلویزیون برنامه‌هایی در توضیح این‌که مردم چه درک و تلقی‌ای از جُرم و تبه کاری دارند ترتیب می‌دهد.



گروهی از جامعه‌شناسان در کتاب مشهور دیگری تحت عنوان کار پلیسی و بحران‌ها (۱۹۷۸)، گزارش‌های مبالغه‌آمیز رسانه‌ها را که اخبار مربوط به تبه کاری‌ها، به ویژه دزدی‌های خشونت‌بار، را منعکس می‌کردند مورد بررسی قرار دادند. سپس به بررسی این نکته پرداختند که چگونه این "هراس اخلاقی" در جامعه می‌گسترده و نظرات همه را درباره تبه کاری دگرگون می‌سازد. به این ترتیب رسانه‌ها تبه کاری را همچون موضوعی هیجان‌انگیز، جذاب و ترسناک برمی‌گزینند تا صفحه‌هاشان را پرکنند.

جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی

جامعه‌شناسی مدت‌های مدید دربارهٔ جرم در جامعه بحث کرده است، از بحث‌های دورکهایم دربارهٔ خودکشی تا مطالعات کلاسیک دربارهٔ گروه‌های تبه‌کار در شیکاگو. مباحث مربوط به علت‌های جرم و انحراف بسیار مهم‌اند، اما اگر اکنون مهار افکار اجتماع دربارهٔ جرم و تبه‌کاری به دست رسانه‌هاست، پس ما در عصر و دوره‌ای کلاً متفاوت به سر می‌بریم. کار پلیسی و بحران‌ها تصویرهایی را که رسانه‌ها از جرایم خاص عرضه می‌شود - نظیر تصویری که از کیف قاپی به عنوان تبه‌کاری «سیاهان» عرضه می‌کنند - بررسی کرده است.



فرهنگ جوانان به‌ویژه زیرسیطرهٔ صورت‌های خیالی‌ای است که رسانه‌های عامه‌پسند ترویج‌شان می‌کنند و این به نوبهٔ خود بر آموزش و پرورش، مد، هویت و تصویر خیالی هر فرد از خودش تأثیر می‌گذارد.

فیلی از جامعه‌شناس‌ها همیشه جامعه‌ای یکپارچه
و با ثبات را در سر پرورده‌اند. سرعت تغییرات
اجتماعی کنونی آن انزیشه‌ها را به توهمی
مانند کرده است.



جامعه‌شناسی کارش را در قرن نوزدهم با باورهایی یقینی آغاز کرد: تصور علمی
اثباتی و عقلانی با عینیت‌گرایی و بی‌طرفی؛ اکنون این باورها نیز همچون بسیاری
دیگر از دیدگاه‌های قرن نوزدهمی انفعالی و واهی و تا حدی مضحک به نظر
می‌رسند. پیش از هر چیز دیگر، روشن است که جامعه‌شناسی محصول زمانه
خودش است و نشان‌دهنده تصورات و علایق آن گروه‌های اجتماعی که جامعه را
اداره و هدایت می‌کنند. آنچه تحت عنوان نظریه اجتماعی انتقادی، چیزی در حدود
جسارتی فلسفی برای فهمیدن انسان و جامعه، کارش را آغاز کرد، همچون تخصصی
که می‌کوشد مقام و منزلت و اهدافش را از طریق فراهم آوردن همه لوازم یک علم –
یا به قول میشل فوکو گفتار – برای برپانگاه داشتن بنای کلنگی‌ای که از قرن نوزدهم
تا به حال پاییده، توجیه کند، کارش را به پایان می‌رساند.

پیدایش فمینیسم انتقادی، و کشف نوعی نژاد-محوری در دل جامعه‌شناسی،
نقد امپریالیسم که توسعه دنیای غرب را به توسعه نیافتگی جهان سوم مرتبط
می‌داند، همه و همه نقشه‌هایی را که جامعه‌شناسی برای چگونه مطالعه کردن جامعه
در سر پرورده بود نقش برآب کرد.



آیا جامعه‌شناسی مرده است؟ به عنوان یک نظریهٔ کلان، یا مجموعه‌ای از نظریه‌ها که قادر به توضیح دادن همه‌چیز در جامعه‌ای خاص باشد، احتمالاً بله. به عنوان میل به رسیدن به فهمی انتقادی از آنچه تشکیل جامعهٔ بشری را ممکن می‌سازد و این‌که چگونه دائماً تعریف تازه‌ای از بشر به دست می‌آید، احتمالاً نه.

سرعت تغییر شکل جامعه امروز حیرت‌آور است، تکنولوژی جدید، جهانی شدن، ثروت بی‌حد و حصر، بیکاری فراگیر، به اتفاق رسانه‌های جهانی و جنگ‌های پسا-مدرن. این مشکلات جامعه‌شناسان را دچار کابوس کرده است. زیرا پیش از آن که طرح تحقیقاتی ده ساله‌شان را تکمیل کنند، دنیا دیگرگون شده و آن ساختارهای اجتماعی که آنان در صدد فهمش بودند به چیزی دیگر تبدیل شده است.

بنابراین،
جامعه‌شناسی باید
گذشته از فعالیت
در عرصه دانشگاه
به فعالیت‌های
انتقادی و سیاسی
نیز روی آورد.

همچنین روشن شده
است که اکنون
فرهنگی جهانی که
کمتر توجهی به هر و
مردودهای گفته شده
دارد تقریباً همه
موزه‌های مورد توجه
جامعه‌شناسی را
بازنمایی می‌کند،
شکل و تغییر شکل
می‌دهد.

همه ما احتمالاً در نیمه دوم قرن بیستمی تبدیل به
موجوداتی شهری می‌شویم، و این واقعیتی است غریب.

جامعه‌شناسی نامی است تشبیهی برای
همه رویکردهایی که می‌فراهند رفتار بشر
را در اشکال بین اجتماعی مدرن‌اش
درک کنند.

تمام شده تقریباً. اما این فقط یک کتاب درباره جامعه‌شناسی بود و آن هم
از یک دیدگاه. یک عالم کتاب دیگر هست؛ تفراری از آنها را هم مطالعه
کنید.

جامعه‌شناسی چیست؟ شاید ساده‌ترین پاسخ به این پرسش آن باشد که جامعه‌شناسی، مطالعه‌ی چگونگی کار کردن - و البته گاهی اوقات کار نکردن - جامعه است. کتاب حاضر معرفی مکاتب جامعه‌شناسی مختلفی است که هر یک به نوبه‌ی خود تلاش کرده‌اند مشاهده‌ی پدیده‌های اجتماعی را در چارچوب‌های مفهومی خاصی توضیح دهند. در این کتاب مراحل مختلف جامعه‌شناسی که در عصر روشنگری با آگوست کنت آغاز شد و در آثار مارکس، اسپنسر، دورکهایم و وبر تکامل یافت و سپس با مهاجرت به آمریکا در آراء افرادی مانند تالکوت پارسونز و مکاتبی مانند ساختارگرایی متجلی گشت، معرفی و شرح داده شده‌اند. این کتاب قدم اولی است در دنیای یرتلاطم مفاهیم، شیوه‌های تحقیق، حوزه‌های مورد توجه و چهره‌های سرشناس یکی از مهم‌ترین شاخه‌های علوم

۹۰۰ تومان



۹۰۰ تومان

ISBN: 964-6578-33-0

شابک: ۹۶۴-۶۵۷۸-۳۳-۰۰